



سیری در معارف اسلام

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد المجتبی ع - صفر - ۱۳۹۴ هـ ش



www.erfan.ir

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت (سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: گنجی باباخانی
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: مرگ و عالم آخرت، احوال مؤمن..... ۹
- لزوم سفر به عالم آخرت..... ۱۱
- وضع و احوال مومن در کلام امیر المومنین علیه السلام..... ۱۲
- ملک الموت و حضرت ابراهیم علیه السلام..... ۱۲
- مرگ در نظر امام حسین علیه السلام..... ۱۴
- امام نیاز به نصیحت و تعلیم ندارد..... ۱۴
- ادامه بحث (مرگ در نظر ابی عبدالله علیه السلام)..... ۱۶
- آیه قرآن در مورد ایمان به وعده خدا..... ۱۶
- مومن کیست؟..... ۱۷
- یوسف مؤمن..... ۱۸
- جلسه دوم: دلائل قرآنی یقین به قیامت، ویژگی های اهل یقین..... ۲۱
- دلائل یقین به قیامت..... ۲۳
- روزگاری که نبودیم سپس موجود شدیم..... ۲۳
- محاسبه در قیامت..... ۲۸
- چه کسانی قیامت را باور دارند؟..... ۲۹
- نماز واقعی..... ۳۰
- جلسه سوم: استعداد و مهیا بودن برای مرگ..... ۳۳
- استعداد برای مرگ..... ۳۵
- تاریخ مردن هیچکس معلوم نیست..... ۳۶



سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

- ۳۶ خبر شهادت سید الشهداء علیه السلام
- ۳۸ نمونه کسی که برای آخرت مهیا نبود
- ۳۹ میزان قیامت چه کسانی هستند؟
- ۴۲ معنای غفلت در کلام در امام صادق علیه السلام
- ۴۳ دعا برای عاقبت خیر داشتن
- جلسه چهارم: زاد و توشه سفر آخرت** ۴۵
- ۴۷ انواع مردم در جمع‌آوری زاد و توشه
- ۴۸ اسکندر و زاد و توشه
- ۴۹ داستان حاج رحیم ارباب
- ۵۰ ادامه داستان اسکندر
- ۵۴ توشه آخرت چه چیزی است؟
- ۵۵ کربلا چه بود؟
- جلسه پنجم: سفر به عالم آخرت و بقاء** ۵۷
- ۵۹ موت، نابودی است یا تغییر و تبدیل؟
- ۶۰ معنای از بین رفتن و نابودی کوه و ستاره‌ها و... در قیامت
- ۶۲ انسان، با مرگ نابود می‌شود؟
- ۶۳ مرگ در کلام امام حسین علیه السلام
- ۶۴ لغزش مومن و خداوند
- ۶۶ قبض روح کار کیست؟
- ۶۶ جان دادن و مرگ مومن در کلام امام صادق علیه السلام
- ۶۷ داستان شبهه سید نعمت الله جزایری درباره چگونگی مرگ
- ۷۰ مرگ شهدای کربلا
- جلسه ششم: مرگ انتقال است نه نابودی، مرگ واعظی بزرگ** ۷۳
- ۷۵ توجه دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به اینکه مرگ انتقال است نه نابودی
- ۷۶ دنیا در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۷۶ موت، واعظ انسان



فهرست مطالب

- سخن پیامبر با خانه های قدیمی..... ۷۶
- توجه دادن به مرگ، اولین مطلب امیرالمومنین در موقع به حکومت رسیدن..... ۷۷
- داستان شاه خراسان و دست خالی بودن او در آخرت..... ۷۹
- عمر پیامبر و امام حسین علیه السلام..... ۸۰
- ادامه داستان امیر خراسان..... ۸۱
- داستان آیت الله گلپایگانی و مرد ثروتمند..... ۸۲
- داستان حاج محمد شهرابی و وصیت کردن او..... ۸۲
- ادامه داستان آیت الله گلپایگانی و مرد ثروتمند..... ۸۳
- ادامه داستان امیر خراسان..... ۸۳
- خواب در قرآن..... ۸۴
- روضه قمر بنی هاشم علیه السلام..... ۸۴
- جلسه هفتم: مرگ، واعظ تمام مردم..... ۸۷**
- مرگ موعظه گر..... ۸۹
- هرجا خالی از خدا و قیامت باشد جهنم است..... ۸۹
- کاسب و فروشنده ای که به یاد خدا بود..... ۹۱
- امکان ملاقات با امام زمان در دنیا..... ۹۴
- ادامه کاسب و فروشنده ای که به یاد خدا بود..... ۹۶
- جلسه هشتم: قرآن، دوای دردها و مشکلات..... ۹۹**
- توسل به قرآن برای حل مشکلات..... ۱۰۱
- چگونه اهل قرآن بشویم؟..... ۱۰۱
- مداومت به خواندن سوره مبارکه واقعه..... ۱۰۲
- ناراحتی مشریکن از هدایت افراد..... ۱۰۲
- آرزوی نماز خوان شدن توسط شخص بی نماز..... ۱۰۳
- عبدالله بن مسعود و قرائت سوره واقعه برای حل مشکلات..... ۱۰۵
- نمونه افرادی که به خواندن سوره واقعه مداومت داشتند..... ۱۰۷
- تفسیر آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»..... ۱۰۸
- با طهارت باید سر درس قرآن رفت..... ۱۰۹



سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

- جلسه نهم: نیاز به شهود در قیامت برای حسینی بودن..... ۱۱۱
- شاهد و شهادت یعنی چه؟..... ۱۱۳
- و جوب شرعی شهادت دادن..... ۱۱۴
- شرایط شهادت دادن..... ۱۱۵
- نیاز به شاهد برای گواهی دادن به حسینی بودن..... ۱۱۶
- شاهدان قیامت..... ۱۱۶
- ادامه نیاز به شاهد برای گواهی دادن به حسینی بودن..... ۱۱۷
- گریه، علت جزئیة نجات در قیامت..... ۱۱۸
- زیارت وارث و شاهدان بندگان نسبت به حسین علیه السلام..... ۱۱۸
- معنای بذل..... ۱۲۰



جلسہ اول

مرک و عالم آخرت، احوال مؤمن

لزوم سفر به عالم آخرت

در حدود پنج سال است که امسال ششمین سال می‌شود درباره سفر به عالم آخرت برابر با آیات قرآن و روایات مسائل بسیار مهم بیان شد تا روز آخر سال گذشته، بحث به مسئله احتضار؛ یعنی نفس‌های آخر این مسافر از دنیا به آخرت، رسید.

سفری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید بر همه شما نوشته شده و احدی در این دنیا هر چه که قدرت داشته باشد از این سفر نمی‌تواند بگریزد، فرار نکند. اختیار این سفر حتی دست انبیاء خدا هم نبوده، در اختیار ائمه طاهرين علیهم السلام هم نبوده، آخرین باری که به حضرت مجتبی علیه السلام زهر خورانده شد عیادت‌کننده امام که یکی از یارانشان بود، عرض کرد یابن رسول الله! چند بار شما را مسموم کردند توسل پیدا کردید، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتید دعا کردید، خدا به شما شفا داد بیماری‌تان درمان شد این بار هم مثل دفعات گذشته توسل پیدا کنید و دعا بکنید، خدا شما را باقی بدارد.

امام در پاسخ او فرمودند: مرگ، علاج ندارد نه با دعا، نه با دوا، نه با توسل. این گره را خدا به هر کسی زد دیگر باز شدنی نیست و به همه هم زده است. طیب بزرگ کم‌نظیر هزار سال قبل که هنوز اسمش، رسمش، کتاب‌هایش، طب او زنده است؛ «ابوعلی سینا» که در هزار سال قبل هم سنگ کلیه را شناخته بود، هم درباره بیماری سرطان نظر داد و خودش هم با همه قدرت طبی و مواظبت در پنجاه و شش سالگی مرد، یک تعداد کمی خیلی کم نه اندازه یک دیوان، شعر دارد. در یک رباعی می‌گوید:



از قعر گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
هر بند گشاده شد^۱ مگر بند اجل

وضع و احوال مومن در کلام امیر المومنین علیه السلام

امروز پیش از آنکه مسئله احتضار را شروع بکنم و از قرآن و روایات برایتان عرض کنم که مرگ مردم یکنواخت نیست بعضی‌ها مرگشان، مرگ بسیار خوبی است و بعضی‌ها مرگشان، مرگ بسیار بدی است. ائمه علیهم السلام می‌فرمایند: شما بالای سر هر محتضری که باشید کیفیت مرگ او را و این که چه می‌گذرد چی دارد می‌بیند، چی دارد می‌شنود اینها را شما درک نمی‌کنید؛ چون لحظات آخر، اندکی وصل به دنیاست و بیشترش وصل به آخرت است، قرآن مجید می‌فرماید: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ^۲﴾ «غطاء»؛ یعنی پرده. «كشفا» کشف؛ یعنی برطرف کردن. ای انسان! ما این پرده را از جلوی چشمت کنار می‌زنیم «فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» خیلی تیزبینی پیدا می‌کنی، همه آثار عالم بعد را می‌بینی و ملاحظه می‌کنی. یک جمله‌ای امیر المومنین علیه السلام البته در یک روایتی دارند من یک جمله‌اش را می‌گویم در آن روایت حضرت وضع مومن را به طور کلی بیان می‌کنند که زندگی مومن چه نوع زندگی است. در یک جمله‌اش می‌فرماید: «الْمُؤْتُ تُحَفَّتُهُ^۳» مرگی که برای مومن به عنوان تحفه پروردگار، به عنوان چشم روشنی، به عنوان هدیه مقرر شده است.

ملک الموت و حضرت ابراهیم علیه السلام

مرحوم «فیض کاشانی» در این کتاب پرقیمت «شافی» نقل می‌کنند که ملک الموت خدمت حضرت ابراهیم علیه السلام آمد. آنها یک فرجه‌هایی داشتند به ملک الموت فرمود: برای دیدنم آمدی

۱. هر گره‌ای باز شد اما گره مرگ باز نمی‌شود.

۲. ق: ۲۲.

۳. «الْمُؤْمِنُ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ وَ الْعَمَلُ هِمَّتُهُ وَ الْمَوْتُ تُحَفَّتُهُ وَ الْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ».



یا برای بردنم؟ گفت: نه، این نوبت آدمم ببرمت، در نوبت‌های پیش برای زیارتتان می‌آدمم اما الان ماموریت دارم ببرمتان. گفت: من دلم نمی‌خواهد بمیرم، جان من را نگیر، دلم نمی‌خواهد بمیرم مگر گیری داشته؟ نه، گیر نداشته، این دلم نمی‌خواهد بمیرم را اینجوری باید حل کرد که مومن وقتی از دنیا در عالم برزخ می‌رود؛ یعنی عالم روحش نه بدن، بهش می‌گویند چی می‌خواهی؟ می‌گوید دلم می‌خواهد من را برگردانید کجا برگردانیم؟ دوباره در این شلوغی و در این اوضاع و احوال می‌خواهی پیش زن و بچه‌ات، داماد و عروست و نوه‌هایت بروی؟ [می‌خواهی بروی] مغازه‌ات؟ می‌گوید نه، علت درخواستم برای برگشت این نیست، من را برگردانید مدت دیگر در دنیا بمانم برای اینکه خدا را بندگی کنم، حالا که آدمم این طرف ارزش بودن با خدا را، عبادت خدا را، اجتناب از محرمات را فهمیدم که نمی‌خواهم بمیرم دوست ندارم؛ یعنی نمی‌خواهم از این بندگی جدا بشوم؛ چون عالم بعد که دیگر جای بندگی نیست. آنجا پرونده تکلیف، وظیفه، مسئولیت، تمام می‌شود.

پیغمبر ﷺ یک منبری داشتند منبر کوتاه هم بود، شاید کل منبر حضرت را که نوشتند بیشتر از دو خط نیست، کلا حضرت منبرهای طولانی نداشتند، در کل عمرشان فقط روز غدیر منبر طولانی داشتند؛ دو ساعت، ولی بقیه منبرهایشان دو دقیقه، سه دقیقه، پنج دقیقه و همان منبرها، روایات را و یک دوره معارف پرقیمت نورانی الهیه را تشکیل داده [است] در این منبرشان یک جمله‌شان این است «فَإِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ» شما مردم! حالا که زنده هستید، حالا که در دنیا هستید این دنیایی که در آن هستید جای عمل کردن است «وَلَا حِسَابَ» پرونده هیچ کدامتان را رسیدگی نمی‌کنند «وَأَنْتُمْ غَدًا فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَا عَمَلٍ» اما فردا هیچ عملی از شما نمی‌خواهند فقط روز حسابرسی پرونده است.

۱. بحار الانوار (ط - بیروت) ج ۷۰، ص ۹۱ «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْهُوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا الْهُوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ وَ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ ارْتَحَلَتْ مُدْبِرَةً وَ هَذِهِ الْآخِرَةُ قَدْ ارْتَحَلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَ لَا حِسَابٍ وَ أَنْتُمْ غَدًا فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَا عَمَلٍ».

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

گفت: من نمی خواهم بمیرم، نمی خواهم بمیرم ابراهیم غیر از نمی خواهم بمیرم من است، من نمی خواهم بمیرم اولاً از مرگ می ترسم، حالا یا ترسم ترس درستی است یا نادرست است آنی که آدم خوبی است و اهل ایمان بوده، اهل عمل بوده، اهل اخلاق بوده، آلوده به گناهان کبیره نبوده، اصرار به صغیره نداشته، باید به این وعده‌های خداوند در قرآن، دلش گرم باشد این نباید بترسد ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱ اول آیه را دقت فرمودید وعد الله، خدا دارد وعده می دهد وعده خدا هم قطعی است ﴿لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادُ﴾^۲ خدا پیمان شکن نیست، خلف وعده ندارد. من اگر اعتماد کامل به وعده حق داشته باشم نباید بترسم، این اعتماد اگر ضعیف باشد باز آدم از مرگ می ترسد و این ترسش هم ترس درستی نیست، نابجا است.

مرگ در نظر امام حسین علیه السلام

شنیدید حالا این جمله را کمتر شنیدید ولی گفتگوی ابی عبدالله علیه السلام را با حضرت علی اکبر علیه السلام درباره مرگ بیشتر شنیدید اما این را یک مقدار کمتر. وقتی از مکه بیرون داشتند می آمدند بعضی از قوم و خویش ها به حضرت عرض کردند از این سفر چشم ببوش. شما امامت راه، امام راه، عصمت امام را حایتان نبود؟ شما باید بایستید امام بهتان امر و نهی بکند، یا شما باید به امام امر و نهی بکنید؟

امام نیاز به نصیحت و تعلیم ندارد

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید هیچ کدامتان تا روز قیامت به اهل بیت من چیزی یاد ندهید، شما چی می دانید؟ آنها باید به شما چیزی یاد بدهند نه شما، شما قوم و خویش ها می آمدید

۱. توبه: ۷۲.

۲. آل عمران: ۹ ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾.

ادب را از بچه سیزده ساله یاد می‌گرفتید که از مکه امام دارد بیرون می‌برد نمی‌گوید کجا، نمی‌گوید چرا، یا وقتی که دو سه روز مانده به روز عاشورا دیدند که لشکر خودشان هفتاد و دو نفرند طرف مقابل سی هزار نفرند، حتی بچه سیزده ساله نیامد بگوید عمو! ما هفتاد نفر هستیم آنها سی هزار نفرند، آیا این جنگ صددرصد نابرابر نیست؟ و چرا باید ما بجنگیم؟ اگر جنگ نابرابر است ورود به این جنگ نابرابر عقلی و نظامی هم نیست آمدند گفتند؟ در مقابل امام دنیای ادب بودند

شما برای چی آمدید دم دروازه مکه به ابی عبدالله علیه السلام کار یاد می‌دهید؟ دستور می‌دهید؟ که از این سفر صرف نظر کن، قوم و خویش نزدیک هم بودند آدم بودید دنبالش راه می‌افتادید برای چی آمدید ایراد می‌گیرید و دلسوزی می‌کنید؟ البته امام در برابر امر و نهی آنها چیزی نفرمودند که به قد تو نمی‌خورد که به من امر و نهی بکنی به عقلت هم نمی‌خورد، یک استادی من داشتم خیلی آدم فوق العاده‌ای بود، آدم چشم‌داری بود، آدم بینایی بود، از اولیاء خدا بود نزدیک سی جلد کتاب ناب هم دارد کتابهایش هم فقط و فقط درخور اهل علم است. جامعه، مردم، نمی‌توانند از آن کتابها استفاده کنند ایشان هم برای مردم نوشت برای خردمندان و دانشمندان نوشته یکی از کتابهایش چهارده جلد است با اینکه اصالتا هم تبریزی بود مرحوم آیت الله حکیم عارف عامل زاهد «حاج شیخ حسن مصطفوی» این چهارده جلد کتابش وقتی مصر می‌رود دانشمندان مصری آنها را می‌بینند با اینکه زبان مادری‌شان زبان عرب بوده، بهشتیان می‌برد که چطور یک ایرانی آن هم ایرانی اهل تبریز بهترین کتاب را در تاریخ اسلام درباره لغت‌شناسی قرآن نوشته است این ایرانی‌ها کی هستند؟ چی هستند؟

ایشان نهایت حرفی که از دهان مبارکشان برای کسانی که کم می‌آوردند مثل همینهای که آمدند به ابی عبدالله علیه السلام می‌گویند نرو امام را نهی می‌کنند، یا یک وقت می‌آمدند پیشش از خودشان تعریف می‌کردند بله ما اینقدر درس خواندیم، آن حوزه بودیم، نجف بودیم و چی کار کردیم، ایشان فقط گوش می‌دادند، وقتی طرف می‌رفت، هم به آنها می‌گفتند که کم می‌آوردند هم به اینجور آدم‌ها خیلی آرام زیر لب می‌فرمودند بیچاره است، همین. اینها بیچارگان معنوی بودند که می‌آمدند به امام درس بدهند.

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

امام را خدا برای چی قرار داده؟ برای اینکه به جهانیان درس بدهد نه درس بگیرد، امام فرمودند جنابی که به من می‌گویید این سفر را صرف نظر بکنم به نظرت آمده که از این سفر بوی مرگ می‌آید و ما از این سفر زنده درنخواهیم رفت، کشته می‌شویم، این است دیگر؟ گفت بله، فرمودند: مرگ گردنبندی است که به گردن تمام انسان‌ها انداخته شده است، کی این گردنبند را گردن ما انداختند؟ امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید همان وقتی که زن حامله شده بود و نزدیک زایمانش، ملائکه فریاد زدند زنان حامله بزائید «لدوا» به دنیا بیاورید «للموت» برای اینکه این بچه در آینده بمیرد، همان وقت گردنمان انداختند از رحم مادر که می‌خواستیم بیرون بیایم این گردنبند مردن قطعی را گردنمان انداختند در هم نمی‌آید، حالا گاهی دستبند، انگشتر، یک خرده بچه‌ها، دخترها، خانم‌ها چاق می‌شوند در نمی‌آید در بدن گیر می‌کند بلند می‌شوند می‌روند پیش طلافروش‌ها آنها بلند می‌بزند و درمی‌آورند، اما هیچ کس در این عالم نیست که این گردنبند را ببرد، از گردن ما باز کند، فرمود: مرگ گردنبندی است که به گردن تمام فرزندان آدم انداخته شده است، این برای مرگ.

ادامه بحث (مرگ در نظر ابی عبدالله علیه السلام)

بنابراین ما در این سفری که می‌رویم اگر فکر می‌کنی از مرگ می‌توانیم فرار بکنیم نمی‌توانیم، اگر مرگ ما را خدا در این سفر مقرر کرده است ما می‌میریم هیچ راه گریزی نیست، اما تو بدان که اشتیاق من به مرگ، از اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف بعد از چهل سال بیشتر است؛ چون امام اعتماد یقینی به وعده خدا داشت.

آیه قرآن در مورد ایمان به وعده خدا

این آیه یک وعده خداست که در سوره توبه است و شنیدید یک بار دیگر بخوانم دل‌مان نورانی‌تر می‌شود قرآن نور است **«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ»** از جانب خدا نور برایتان آمده [است]

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳ و قَالَ علیه السلام: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُوا لِلْمَوْتِ وَ اجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ.»

۲. مائده: ۱۵.



وعد الله المومنين به تمام مردان مومن وعده‌ای دادم وعده قطعی شده، تمام شده. و المومنات و یک وعده قطعی به زنان اهل ایمان، چی را بهشان وعده دادم؟ «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

مومن کیست؟

پس مومن کیست؟ که با دلخوشی به این وعده، تکیه به این وعده و اعتماد به این وعده حالا از مرگ نترسد. کیست مومن؟ روایات و آیات خیلی حرفها درباره مومن زدند، یکی دوتایش این است که مومن، یک آدمی است که همه بهش امید خیر دارند، همه خود را از شر او در امان می‌دانند می‌دانند این آدم ضررزننده‌ای نیست، هفتاد سال است در محل، در شهر، در هیئت، در مسجد زندگی کرده هیچ کس ازش بدی ندیده، ضرر ندیده، مال مردم خوری ندیده، حالا هم که دیگر بعد از هفتاد سال دو قدمی مرگ است حالا دیگر به کی ضرر بزند و مال کی را بخورد؟، این مومن

هر کار خیری هم از دستش بریاید [می‌کند] یک وقت بر نمی‌آید، یک وقت یکی می‌آید به مومن می‌گوید من بیست میلیون تومان گرفتار هستم گرفتاری من را حل کن، می‌گوید من تا دویست هزار تومان می‌توانم حل کنم واقعا زورم نمی‌رسد، اما اگر بتواند حل می‌کند. مومن کیست؟ مومن کسی است که از گناهان کبیره دوری می‌کند، اجتناب؛ یعنی دوری؛ یعنی بین خودش و بین گناهان کبیره اینقدر فاصله را زیاد کرده که انگار کبائر را نمی‌بیند، هوس و میل نمی‌کند. در بیشتر روایاتمان کلمه اجتناب است؛ اجتناب لغت اصلی سه حرفی؛ یعنی جنب؛ یعنی کنار بودن، جنب من است؛ یعنی کنار من است وقتی یک «تاء» بهش اضافه می‌شود می‌شود اجتنب، یجتنب اجتناب پیغمبر ﷺ می‌فرماید الاجتناب من المحرمات، بین خودش و حرام‌های پروردگار خیلی فاصله ایجاد کرده است، دور است، یک کاری کرده به گناهان کبیره نرسد هر چی هم بدود نرسد. یک دوری معنوی ایجاد کرده می‌لش نمی‌کشد، نمی‌کشد.



یوسف مؤمن

زلیخا وقتی به یوسف پیشنهاد گناه کبیره کرد قرآن مجید می‌گوید در جوابش گفت: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾ ما در پناه کسی هستیم که با کبیره خیلی فاصله‌مان زیاد است به کبیره نمی‌رسم، معاذ الله، عوذ؛ یعنی پناه، من در پناه کسی هستم که فاصله‌ام با گناه کبیره بسیار زیاد است بیخود من را دعوت نکن من به کبیره نمی‌رسم، راهم خیلی دور است، دور است، در سوره آل عمران است آیه سی^۱، خیلی آیه عجیبی است. آیه، برای قیامت است، آیه مربوط به قیامت است آیه سی‌ام بسیار آیه فوق العاده‌ای است که حالا شاید یک روز در بحث‌های آینده خدا لطف کند این آیه را برایتان بخوانم آیه یک بار علمی خیلی سنگینی دارد که این بار علمی از اواخر قرن هفدهم برای دانشمندان کشف شد، خیلی بار علمی آن بالاست که اگر بخوانم خیلی تعجب می‌کنید که پانزده قرن قبل قرآن مجید چه نگاهی به جهان داشته است.

اینجا یک جمله‌اش این است که بدکاران، در قیامت وقتی اعمال خودشان را در مقابل چشمشان می‌بینند ﴿تَوَدُّوْنَ أَنْ يَّبْتَغُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ أُمَّدًا بَعِيدًا﴾ آنجا در قیامت آرزو می‌کنند می‌گویند ای کاش بین ما و بین این گناهان کبیره، روزگاران بسیار طولانی فاصله بود که اگر ما ده هزار سال می‌دویدیم به این گناه نمی‌رسیدیم. یوسف به زلیخا گفت: من در پناه کسی هستم که رفعت او، عظمت او، مافوق همه چیز است و کاری کرده که بین من و بین گناه بسیار فاصله زیاد باشد. تو بیست سال هم که من را دعوت به زنا کنی من به زنا نمی‌رسم چون خیلی بین من و زنا فاصله است، خیلی راه من به زنا دور است، پس وقتی نمی‌رسم نمی‌توانم جوابت را بدهم، این حال مومن است، اجتناب من المحرمات؛ یعنی بر کنار است یک کناری است انگار کنار ساحل هند است و دریای هند، گناه هم در ساحل اقیانوس اطلس است، این

۱. یوسف: ۲۳.

۲. ﴿تَوَدُّوْنَ أَنْ يَّبْتَغُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ أُمَّدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُونَ أَنَّ اللَّهَ يُقَدِّمَهُمْ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾

۳. آل عمران: ۳۰.



دو تا دریا به هم وصل است شما از هند خود هند بخواهید بروید تا لب اقیانوس اطلس با این هواپیماهای غول پیکر ده ساعت طول می کشد که از روی آب بروید وقتی هواپیما برسد به اقیانوس اطلس بخواهد برود کنار اقیانوس باید تا قطب منجمد جنوبی هواپیما برود از اینور کره زمین به آنور کره زمین. بین مومن و گناه اینقدر فاصله است به گناه نمی رسد. این مومن [است]، این وعده را هم خدا به مومن داده هم به مرد و هم به زن، این مومن باید صددرصد به وعده خدا اعتماد کند و نترسد، اما حالا یک عده ای می ترسند ولی این ترسشان بیهوده و بیخود است، مومن باید مشتاق، با رغبت زندگی کند، حالا ببینید خیلی عجیب است ابی عبدالله علیه السلام می گوید اشتیاق من به مردن از اشتیاق یعقوبی که سی چهل سال فراق یوسف را کشیده در لحظه دیدنی که می خواهد یوسف را ببیند چه شوقی دارد برسد و بچه گمشده پیدا شده اش را ببیند، من شوقم به مرگ از یعقوب در اشتیاق به دیدن یوسف بیشتر است، لذا مرگ علاج ندارد.

صبح، ما نمازهایمان را خواندیم، هنوز هم وضویمان را داریم، اینجا هم خانه خداست، امروز هم روز یازده ماه صفر است، ماه عزای اهل بیت و برگشت اهل بیت به کربلا، خدایا به حق اولیاءت که بچه شان هم از اولیاء تو بوده این کاروانی که دارد برمی گردد در کاروانی که زین العابدین علیه السلام است، زینب کبری علیه السلام است، در کاروانی که حضرت سکینه علیه السلام هست تازه سیزده سالش است وقتی پسر امام مجتبی علیه السلام خواستگاری او آمد، ابی عبدالله علیه السلام فرمود فاطمه دخترم را خواستگاری کن، سکینه را شوهر نمی دهم با اینکه تو پسر برادرم هستی به علت اینکه عموجان! سکینه من به مقام انسالخ رسیده؛ یعنی در وجود این دختر من، هیچی جز خدا پیدا نمی شود، این هم کفوی ندارد، هموزنی ندارد، خدایا به حق این کاروانیان به حق زینب کبری، به حق سکینه، به حق زین العابدین، به حق آن مادری که خیلی دلش سوخت؛ حضرت رباب، استعداد، آمادگی، مجهز شدن برای بهترین مردن را به همه ما عنایت بفرما.

جلسه دوم

دلایل قرآنی یقین به قیامت،

و نیکوئی های اهل یقین

دلائل یقین به قیامت

یک مسئله‌ای که در قرآن مجید، در باب جهان بعد که آخرین سفر انسان به آنجاست و در آنجا براساس اراده خداوند، قدرت پروردگار، زندگی نیکان و مجرمان، ابدی و همیشگی است مطرح است مسئله یقین، باور و ایمان به جهان بعد است. البته قرآن مجید خیلی ساده و آسان، مردم را دعوت نمی‌کند که به قیامت یقین و ایمان داشته باشید بلکه از سوره مبارکه «بقره» که سوره دوم قرآن است تا جزء آخر قرآن یک سلسله دلیل اقامه می‌کند که راه باور کردن قیامت را برای مردم آسان کند. دلائل قرآن در این زمینه مختلف و گوناگون است، آیاتش هم کم نیست. برای نمونه یک آیه‌اش را برایتان قرائت می‌کنم که پروردگار عالم از وجود خود انسان دلیل گرفته است برای اینکه جهان بعد، قیامت، حتمی است و قطعاً برپا می‌شود.

روزگاری که نبودیم سپس موجود شدیم

دلیل پروردگار که از خود انسان گرفته و به انسان تحویل داده است این است که می‌فرماید ﴿أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ كَلٌّ خَلَقَ عَلَيْهَا﴾ انشأها اول مرة؛ معنی‌اش این است که شما انسان‌ها



یک روزگاری نبودید ﴿هَلْ أُنِى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مَنَ الْآذِرِ أَنْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ نبودید که درباره شما صحبت بشود، کجا بودیم؟ که پروردگار می‌فرماید نبودید که درباره شما حرف زده شود و این انشأها اول مرة چی می‌خواهد بگوید به ما که یک روزی نبودیم؟.

آن روزگاری که ما نبودیم؛ یعنی موجود و مخلوق نبودیم، انسان نبودیم، پس روزی که نبودیم و موجود نبودیم آن روز ما چه وضعی داشتیم؟ قرآن مجید می‌فرماید: خاک بودیم، همین خاکی که روی کره زمین است، پس شما یک روزگاری به صورت خاک مرده بودید، چه فعل و انفعالی، ما در این خاک ایجاد کردیم؟ از این خاک، گیاه رویانیدیم این گیاه سبز شد و دانه و حبه پیدا کرد و حبوبات و سبزیجات درست شد، از همین خاک میوه‌جات درست شد، که صدها بار دیدیم هم از اولی که تهران بودیم در این منطقه دیدیم که اینجا محدوده کشاورزی بود، ده هکتار، پنج هکتار، زمستان، خاک مرده ریخته بود، از اواسط اسفند تا خرداد همه چیز را رویاند، یک مقدار از این روییدنی‌ها را گاو، گوسفند، بز خورد، دو جور غذا برای پدر و مادر ما از خاک تهیه شد، یکی همین حبوبات، سبزیجات و میوه‌جات بود یکی هم گوشت حلال دام‌ها بود، که آنها گوشتشان را از همین گیاهان پیدا کردند، این پدر و مادر ما که خدا رحمتشان کند عروسی کردند دو جور غذا خوردند یکی روییدنی‌های زمین را یکی هم همین گوشت‌های حلال راه، در درون پدران و مادران ما چه اتفاقات عظیمی افتاده که آدم وقتی در این کتابهای علمی می‌خواند ماتش می‌برد. واقعا آدم ماتش می‌برد که پروردگار عالم از غذاهای جویده، هضم شده بدن پدرمن بین صلب و ترائب، نطفه را ساخت مسئله به این سادگی هم نیست، معلوم نیست برای همین کارخانه بدن و کارهایی که می‌کند تا حالا چند هزار، کتاب علمی نوشته شده است.

یک آیه‌ای در قرآن است خیلی جالب است به همه دستور می‌دهد می‌گوید که در همه رشته‌های گوناگون حتی در مورد نبوت انبیا، درباره قرآن، درباره طبیعت، درباره فعل و انفعالاتی که در جهان است ﴿فاسئَلْ بِهِ خَبِيرًا﴾ از آدم‌هایی که آگاه به این مسائل است بپرسید. آیه

۱. انسان: ۱.

۲. فرقان: ۵۹.



شریفه می‌فرماید ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ مَبْتُلِيَةٍ﴾^۱ این، من نطفه امشاج، تمام معجزه قرآن مجید برای همین کلمه «امشاج» است که چقدر پروردگار عالم از این سفره جهان که خودش خلق کرده عنصر را آمیخته با همدیگر کرده تا یک دانه نطفه در کارخانه بدن پدر درست شده. حالا برای ما نطفه، جزء نجاسات است اگر هم از بدن بیرون بیاید اگر وقت نماز نشده که غسل مستحب است، اگر به نماز می‌خواهد بخورد غسل، واجب است؛ چون همه بدن را آلوده می‌کند. این مربوط به ما، اما شما در قرآن مجید نطفه را که لغتش بیش از دوازده بار ذکر شده است ببینید این جزء قدرت‌های پروردگار عالم شمرده شده است.

نوبت نطفه، به ما که می‌رسد می‌گوییم نجاسات دوازده تا است یکیش هم نطفه است، از بدن خارج شد برو غسل کن، با پارچه‌ای، لباسی، فرشی تماس گرفت آب بکش، اما وقتی که پروردگار عالم می‌خواهد نطفه را درباره‌اش حرف بزند که ابتدا خاک بوده بعد شده ﴿مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾^۲ مرحله دوم، بعد شده ﴿مِنْ صَالِحٍ كَالْفَخَّارِ﴾^۳ مرتبه بعدش تا سر از بدن یک مرد درآورد، این نطفه که به صورت یک آب غیررقیق است در این نطفه پروردگار عالم موجودات زنده‌ای را آفریده است که خودش در قرآن مجید اسمش را علق گذاشته، که جالب است که از صد و چهارده سوره قرآن یک سوره‌اش؛ سوره «علق» به اسم نطفه قرار داده شده است ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^۴ ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾^۵ این اسم عربی است، عربها هم نمی‌دانستند علق چیست اولین باری بود که قرآن کلمه علق را ذکر می‌کرد، حالا شما این لغت را در کتابهای لغت عرب اگر نگاه بکنید به خصوص لغت‌نامه‌هایی که روزگار ما نوشته شده است علق یک عدد موجود زنده است که وجودش از حدود شصت و سه عنصر ساخته شده است از اکسیژن از هیدروژن، از عناصر دیگری که در طبیعت فراوان است و به صورت

۱. انسان: ۲.

۲. صافات: ۱۱.

۳. رحمن: ۱۴.

۴. علق: ۱.

۵. علق: ۲.

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

زالو است؛ یعنی یک کرم زالوماند است که سرش یک ذره گرد است و از سر به پایین هم یک دم نازک به این سر وصل است و در این آب شناور است سرعتش هم خیلی است، دیده هم نمی‌شود؛ یعنی شما اگر بخواهید ببینید باید دانشگاه بروید، نطفه را یک مقداری زیر میکروسکوپ بگذارند درجه‌اش را بالا ببرند، تنظیم بکنند سه چهار هزار برابر باید بشود تا شما از پشت میکروسکوپ یک موجود ریز به شکل زالو را ببینید.

می‌گویند این انسان را از آن یک دانه آفریدم، آن یک دانه زالو که چند هزار برابر باید بزرگش کنند تا دیده شود هم نفس می‌کشد، هم زنده است، هم نیروی جذب غذا دارد، هم نیروی دفع دارد، هم حرکت سریع دارد، یک دانه‌اش از نطفه پدر که با نطفه مادر با یک دانه از آن نطفه مادر؛ ۲ تا نر و ماده در رحم زن، در سه تا تاریکی پشت سر هم ﴿فِي ظِلْمَاتٍ لَّيْلٍ﴾ روز اول اوائل بعثت بود، عرب مکه خواندن و نوشتن بلد نبود قرآن مجید آمد گفت: طفل، پشت سه تاریکی ساخته می‌شود، تاریک تاریک هیچ نوری در آنجا نیست و پروردگار در آنجا که نور نیست با قلم قدرتش یک نقاشی برگرفته از صورت مادر و پدر نقش می‌زند شکل ما درست می‌شود، حالا شما این قلم را بده به «کمال الملک غفاری» قویترین نقاش مملکت ما بگو در روشنایی نه در تاریکی یک دانه نقاشی روی این آبی که یک مقدار حالت لزجی دارد و خیلی روان نیست یک گل بکش، یک چهره بکش، اصلاً امکان ندارد.

از قدیم می‌گفتند «ثَبَّتِ الْأَرْضَ» اول جا را محکم کن، «ثم انقش»، بعد نقشه بکش، روی آب که نمی‌شود نقشه کشید. ساختمان وجود شما انسان! از یک علق است، حالا از این علق، که خارجی‌ها اسمش را اسپرم گذاشتند. عرب خدا یادش داده فرموده علق، خارجی‌ها می‌گویند اسپرم. از این اسپرم‌ها به قول خارجی‌ها و از این علق‌ها به قول قرآن، چند تا در نطفه پدر ما بوده که یک دانه‌اش با یک دانه نطفه زن، ما را ساخته است؟ چند تا بوده؟ این را گفتم باید بروید دانشگاه پشت میکروسکوپ که یک دانه علق را یک خرده رنگ بهش بپاشند که پیدا باشد. بیست و چهار میلیارد علق در نطفه مرد است این نطفه، یک دانه



انگشت را هم پر نمی‌کند اما بیست و چهار میلیارد موجود زنده، بخور، نفس کش، جاذبه‌دار، دافعه‌دار، شناور است بیست و چهار میلیارد، پروردگار به یکیش اجازه می‌دهد در رحم مادر برود و به یک دانه از رحم مادر هم اجازه می‌دهد بیاید با این همدیگر را بغل بگیرند بعد جنین درست بشود. اگر خدا به دو تا اجازه بدهد مادر دوقلو می‌زاید، اگر به سه تا اجازه بدهد مادر سه قلو می‌زاید؛ یعنی نوعاً یک دانه را خدا اجازه می‌دهد این عروس و داماد یک دانه بچه پیدا می‌کنند بقیه بیست و چهار میلیارد هم از این دنیا تشریفشان را می‌برند و می‌میرند. حالا همین‌جور که نشستیم خودمان فکر بکنیم یک علق یا به عبارتی یک زالویی که با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود، نرم، یک دانه، این را در سه تا تاریکی پشت سر هم چی کار می‌کند که این استخوان‌بندی را از آن درمی‌آورد؟ این معده، این روده، این کلیه، این ریه و این دستگاه‌های عظیم نای، مری، چشم، گوش، ناخن و مو و بعد از مدتی دندان و کل اینها را از آن یک دانه علق بیرون می‌کشد؛ یعنی ما با این سیستم بدن کجای این علق بودیم؟ خدا چی کار کرد؟ این یک دلیل که شما قبلاً خاک مرده افتاده زیر پا بودید من آن خاک را تبدیل به شما انسان زنده احسن تقویمی کردم حالا که بهتان در قرآن می‌گویم من بعد از مردن‌تان دوباره زنده‌تان می‌کنم منکر می‌شوید؟ می‌گویید کی می‌تواند ما را زنده کند؟ یک دفعه که خاک بودید من زنده کردم. مگر دست قدرتم از کار افتاده که دوباره نتوانم زنده‌تان کنم یک بار که خاک مرده بودید به این شکل سیرتان دادم و یک انسان قوی قدرتمند متفکر عاقل سمیع بصیر شدید، بعد از مدتی که در قبر خاک شدید وقتی می‌خواهم قیامت را برپا کنم یک بار دیگر شما را زنده می‌کنم این برایتان تعجب‌آور است؟

البته قرآن شما را نمی‌گوید، اینی که دارم می‌گویم خطابش به منکرین است که چه تردیدی در مورد زنده کردن من دارید، من که یک دفعه خودتان مرده بودید زنده کردم، خاک بودید، آفریدم‌تان. از اول سوره بقره تا جزء سی‌ام اینقدر برای باور کردن قیامت دلیل آورده که جای هیچ‌گونه شکی برای برپا شدن قیامت برای احدی باقی نگذاشته است. ﴿کُنْتُمْ اَمْواتًا﴾ شما



خاک بودید «فاحیاکم» ساختم تان «ثم یمیتکم» بعد از این ساختمان سازی می میرید؛ یعنی شما را می میرانم «فاحیاکم» دوباره زنده تان می کنم «ثم الیه ترجعون» بعد هم همتان را بعد از زنده کردن، در پیشگاه خودم فقط برای محاسبه می آورم این خط سیر زندگی شماست.

محاسبه در قیامت

البته این محاسبه‌ای که می گوید اگر در قرآن مجید دقت کرده باشید خیلی زیاد کلمه «مسئولون» در قرآن مجید آمده است یک آیه‌اش را برای نمونه بخوانم وقتی کل مرده‌ها را از آدم تا آخرین نفر زنده می کنند، معلوم نیست، کسی هم عددش را که نمی داند میلیاردها میلیارد انسان مرد و زن را زنده کرده همه را هم در یک صحرا جمع می کند الیه تحشرون، حشر در لغت عرب؛ یعنی جمع کردن، همتان را در یک سرزمین جمع می کنند، به فرموده امیر المومنین علیه السلام فی صعید واحد، در یک سرزمین، حالا می توانید قیامت را نگاه بکنید، خیال ما در آفریدن خیلی قوی است شما همین الان می توانی در خیال خودت زمین قیامت را بسازی، یک زمینی که برای ما سر و ته آن معلوم نیست و نگاه بکنی که از حضرت آدم علیه السلام اولین نفر از نوع ما تا آخرین کسی که مرده است همه را خدا یک جا جمع کرده است فی صعید واحد.

اولین دستوری که از جانب خود پروردگار صادر می شود «وقفوهم» همه را متوقف کنید کسی دیگر حق حرکت ندارد، همه سر جایشان بایستند چرا؟ «انهم مسئولون» به طور یقین باید بازپرسی بشوند، حالا فرض بکنید بنده، حضرتعالی، دستور آمد و ما را نگه داشتند، چی می خواهند بپرسند این را دقت بفرمایید که یک خرده خیالتان هم راحت بشود، آرامش پیدا بکنید، از مجلس که می روید غصه دار و پریشان نروید، مسئولون؛ یعنی باید از اینها پرسیده شود، نوع سوال چیست؟ من سوالهایی که قیامت می خواهد بشود عکسش می کنم که بدانید اینجوری سوال نمی شود. آقا شما چند سال در دنیا بودی؟ هشتاد سال، هفتاد سال، چرا نماز خواندی؟ چرا روزه گرفتی؟ چرا هر سال با دقت مالت را حساب کردی دیدی ده هزار تومان



اضافه داری دو هزار تومان خمس داری، چرا آدم بدی نبودی؟ چرا در گوش مردم نزدی؟ چرا ده میلیون جنس خریدی مال مردم را نخوردی، بردی پولش را دادی، اینها سوال عاقلانه است؟ نه از امور مثبت که سوال نمی‌کنند، چرا عاشق ابی عبدالله علیه السلام هستی؟ چرا از جوانی تا پیرمردی برای حسین گریه کردی؟ همه این سوالها را برعکس کنید. از اولین چیزی که امام صادق علیه السلام می‌فرماید می‌پرسند از نماز است چرا نخواندی؟ این سوال را از ما نمی‌کنند مگر اینکه مورد سوالی در نمازمان باشد که چرا نماز را مطابق با رساله نخواندی؟ یا چرا لباسی که پوشیده بودی از پول خمس نداده پوشیده بودی؟ آنها را می‌پرسند اما اگر یک نماز درست و حسابی و با یک لباس پاک و با یک فرش مباح، و با یک خانه مباح خوانده باشم نمی‌پرسند، از خوبی‌ها نمی‌پرسند. سوال فقط از بدی‌هاست، سوال از ترک واجبات است، سوال از مال مردمخوری است، سوال از محرمات است، سوال از بعضی از اولادهاست که چرا سر مادرت را بعد از مردن پدرت و سر خواهر و برادرت را کلاه گذاشتی و رفتی همه ارث پدرت را به نام خودت کردی، خوردی و بردی، سوال برای گناهان و برای معاصی است. پس نوع دلائل پروردگار برای اینکه من قیامت را باور بکنم یک همچنین حرفهای قوی، محکم، ریشه‌دار، پایدار است این مطلب معلوم شد.

چه کسانی قیامت را باور دارند؟

حالا می‌گویند چه کسانی قیامت را باور دارند؟ چه کسانی باور دارند؟ یک جا در سوره «معارج» که آیات عجیبی هم هست حالا من همش را نیازی ندارد بخوانم، حدود چهارده پانزده تا آیه دنبال هم است وصل به هم است خیلی جالب است، تمام آن چهارده پانزده تا مسئله را می‌گویند نمازگزاران یعنی نمازگزاران واقعی، آنهایی که نمازشان، نماز است هم باور دارند و هم عمل می‌کنند ﴿الْمُصَلِّينَ﴾ ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾ آن نمازگزارانی که نمازشان دائمی است؛ یعنی تمام شرائط سلامت نماز، صبح به نماز ظهر وصل است، به

۱. معارج: ۲۲.

۲. معارج: ۲۳.

نماز عصر وصل است به مغرب و عشا وصل است به نمازهای فردا وصل است، اصلا در نماز ثابت قدم است. اهل نماز هستند.

نماز واقعی

یک داستان خیلی کوتاه برایتان بگویم تا معلوم شود نماز واقعی چیست، بهلول داشت رد می‌شد، بهلول از اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام بود و از دانشمندان بزرگ شیعه است، او را هارون الرشید و دستیاران می‌خواستند بکشند، خودش را زد به دیوانگی ولش کردند نکشتند. یک روزی داشت رد می‌شد دید که یک آدم عالمی، آدم دانشمندی دارد به شاگردهایش درس می‌دهد، یکی از درسهایش این است می‌گوید بچه‌ها! جوان‌ها! شاگردها! صبح‌ها نخوایید، از خواب بلند شوید، چنان که من صبح از خواب بلند می‌شوم زود هم بلند می‌شوم، بهلول جلو آمد گفت: تور صبح‌ها از خواب بیدار می‌شوم، بگو از رختخواب بلند می‌شوم، بیدار شدن از خواب یک پرونده دیگری دارد، آنی که از خواب بیدار شود که جزء اولیاء الهی می‌شود، آنی که از خواب بیدار بشود که مومن واقعی می‌شود، آنی که از خواب بیدار شود که نمازش می‌شود الصلاة معراج المومن، تو برای چی می‌گویی من از خواب بیدار می‌شوم کجا از خواب بیدار می‌شوی تو از رختخواب بیدار می‌شوی نه از خواب، مصلین که آمدند قرآن را یاد گرفتند فهمیدند حالا دارند یک نماز درست و حسابی قرآنی می‌خوانند «اللَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ^۱ آن نماز گزارانی که می‌بینند در پولشان، در گندم، جو و در زکات، در دامهایشان حق معینی از جانب خدا قرار داده شده، مال، خمس و زکات دارد لسائل و المحروم برای آنهايي که می‌آیند آبرویشان را خرج می‌کنند می‌گویند ما امسال را گیر افتادیم سالهای دیگر وضع خوب بود امسال فقط. حق معلوم لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ^۲ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ^۱ کاملا قیامت را باور دارند. اینها کاملا باور دارند.

۱. معارج: ۲۴.

۲. معارج: ۲۵.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ﴾^۲ اینقدر قشنگ باور دارند که هر وقت یاد جهنم می‌افتند می‌ترسند، با اینکه آدم‌های خوبی هستند ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَا مُنِي﴾^۳ اصلاً هیچ وقت خودشان را از عذاب در امان نمی‌بینند. اینها قیامت را باور دارند. این مسئله باور داشتن یکی از مسائل مهم قرآن در مسئله قیامت است.

خدایا به حقیقت قسم باوری که به انبیا و ائمه درباره قیامت دادی آن باور را به ما به زن و بچه‌های ما، و به نسل ما هم عنایت بفرما.



-
-
۱. معارج: ۲۶.
 ۲. معارج: ۲۷.
 ۳. معارج: ۲۸.

جلسه سوم

استعداد و مهیا بودن برای مرگ

استعداد برای مرگ

یک بخش مستقلی در کتابهای مهم شیعه هست که در کتابهای غیرشیعه نیامده است. علتش هم این است که کتابهای غیر شیعه، این مایه‌ها و سرمایه‌ها را ندارند که نقل نکردند. عنوان این بخش «الاستعداد للموت» است؛ آمادگی برای سفر آخرت، این معنی عنوان این بخش است، مستعد بودن، مهیا بودن برای این سفر که در این سفر، انسان تنهایی از سرمایه‌های لازم، تهیدست و فقیر نماند، درهای چاره به رویش بسته نباشد. در این بخش ائمه علیهم‌السلام ما و همچنین پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سفارشات بسیار مهمی دارند نمونه این جملات در روایات پیغمبر و اهل بیت علیهم‌السلام زیاد است که گاهی مردم در محضرشان بودند به همه آنهايي که بودند فرمودند. گاهی هم فردی، شخصی، در محضر امام یا پیغمبر بودند و رسول خدا یا ائمه طاهرين علیهم‌السلام خودشان ابتدای به سخن کردند، گاهی هم از پیغمبر و ائمه طاهرين علیهم‌السلام پرسیدند جواب دادند. به تک نفرها فرمودند «استعد لسفرک»^۱ برای این مسافرتی که قطعی، حتمی است و برو و برگرد ندارد خودت را آماده کن. چگونه آماده کنیم؟ «حصّل زادک» بین در قرآن مجید خداوند متعال برای توشه آن وطن که وطن آخر، اصلی و دائمی است چه پیشنهادی دارد؟ یا پیغمبر اکرم، ائمه طاهرين علیهم‌السلام چه پیشنهادهایی دارند؟ و بعد ادامه دادند که آماده باش، توشه آن وطن را



۱. کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، ص ۲۲۷.

هم از اینجا با خودت بردار «قبل حلول اجلک» پیش از آنکه مرگ از راه برسد و تو اصلا آمادگی نداشته باشی و توشه هم برنداشته باشی.

تاریخ مردن هیچکس معلوم نیست

آنی که آمادگی ندارد توشه‌ای هم برنداشته در اوج خسارت و ضرر می‌میرد. بعد هم در بین سفارشاتشان فرمودند: تاریخ مردن کسی را به کسی خبر ندادند، خوب هم هست خبر ندادند؛ چون اگر تاریخ مردن ما را به ما می‌گفتند همش غم و غصه، رنج داشتیم، ناراحت بودیم، خوشی از ما گرفته می‌شد؛ چون تاریخ را به ما نگفتند ما به امید زنده بودن داریم زندگی می‌کنیم، اما این سفارش را کردند حالا که تاریخ را به شما نگفتند لحظه مرگتان را خبر ندادند اقتضا می‌کند که آماده باشید، توشه هم داشته باشید نکند امروز، نکند امشب برسد.

در نوشته‌ها دیدم نوشته‌های پراکنده، نه در روایات، در این کتابها مخصوصا کتابهای قدیمی یک سلسله نوشته‌ها هست خیلی مطالب جالبی است من اسم این مطالب را در ذهن خودم گذاشتم «زنگ بیدارباش» یک آدم بزرگوار، خوب، متینی وارد یک مسجدی شد نماز می‌خواند نماز خودش را، یک تعدادی نمازگزار در این مسجد بودند او را شناختند گفتند که حالا اتفاقی شما در این مسجد آمدی، ما از شما هم درخواست می‌کنیم یک منبر برای ما برو، گفت: عیبی ندارد همه گوش شدند، گوش شدند ببینند این مرد بزرگ و چهره الهی چه منبری می‌خواهد برود.

روی پله اول منبر نشست به مستمعان، به مردم رو کرد - اصلا کل منبر همین دو کلمه بود - گفت: هر کدامتان اطمینان صددرصد دارید که تا غروب آفتاب امشب زنده هستید از جا بلند شوید؟ هیچ کس از جا بلند نشد، در این سوالات جوابگوی واقعی فقط انبیا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام هستند.

خبر شهادت سید الشهداء علیه‌السلام

خداوند مرگ آنها را گاهی بهشان خبر داده، بیشترین خبر درباره مرگ شخص، خبرهایی است که به ابی عبدالله علیه‌السلام داده شد؛ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر دادند، امیر المومنین علیه‌السلام خبر دادند، جایش



راه، محلش راه، زمانش را گفتند و امام اطلاع کامل از شهادتش، روز شهادتش، قاتلش، محل شهادتش داشت، خیلی هم خیر به حضرت دادند حالا من فلسفه این خبرها را تا حالا فکر نکردم که این همه خبر برای چیست؟ حتی در عبور امیر المومنین علیه السلام به جنگ صفین که ابی عبدالله علیه السلام سی و شش سالش بود، امام وقتی که در عبورشان به سرزمین کربلا رسیدند با دست اشاره کردند فرمودند: «و مَنَاحُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ^۱» اینجا محل افتادن عاشقان است اینجا محل بارانداز آنهاست و اشکش ریخت، کسی که کنار حضرت بود گفت: آقا چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: من همین چند لحظه پیش که روی زین اسب خوابم برد دیدم این منطقه یک دریای خون است فقط خون موج می‌زند و از میان خون صدایی می‌آید «هل من ناصر ینصرنی^۲» آمدم که به صدازنده کمک بدهم دیدم حسین خودم است این خبرها را دادند. آنها وقت مرگشان را می‌دانند، نگرانی هم ندارند، اگر هم یک وقت ملک الموت برای گرفتن جان یک پیغمبری می‌آمد و می‌گفت دوست ندارم بمیرم به علت این بود که می‌دانستند مرگ، قیچی است که پرونده آدم را از آدم می‌برد دیگر بعد از مردن زمینه انجام عبادت و کار مثبتی نیست که وارد پرونده کنند رنجشان از این بود، دلشان می‌خواست بیشتر بمانند و بیشتر عبادت و کار خیر کنند و به داد مردم برسند و مشکل مردم را حل بکنند عاشق بودند، گفت: هر کدامتان اطمینان کامل دارید که تا غروب زنده هستید از جا بلند شوید؟ هیچ کس بلند نشد، بعد گفت که هر کدامتان که اطمینان دارید نمی‌میرید از جا بلند شوید؟ باز هم هیچ کس بلند نشد، بعد گفت: من خیلی تاسف می‌خورم برای شما که اطمینان به ماندن ندارید چون باید بمیرید، یقین به رفتن هم دارید ولی برای آخرتتان کاری نکردید از منبر پایین آمد گفت: متاسفم اطمینان، یقین دارید می‌میرید، یقین دارید که در این دنیا ماندنی

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

۲. ظاهراً این عبارت بعینه در کتب روایی نیست بلکه عباراتی شبیه یا هم مضمون در مصادر آمده است. الملهوف سید بن طاووس ص ۱۱۶ «هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله .. هل من مغيث يرجو الله یاغاثنا ...».

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

نیستید خیلی با خیال راحت دارید زندگی می‌کنید و هر کاری دلتان می‌خواهد می‌کنید و هیچ توشه‌ای برای عالم بعد فراهم نکردید.

این جمله‌اش خیلی مهم است دیگر اطمینان به ماندنم ندارم صددرصد یقین به رفتن هم دارم صددرصد. چرا منی که اطمینان به ماندن ندارم، و یک روزی باید دنیا را ترک بکنم، یقین قطعی به رفتن دارم چرا به فکر این سفر نیستم، این همان سفارشی است که پیغمبر و ائمه طاهربین علیهم‌السلام دارند، استعد لسفرک، مهیا باش؛ یعنی دائم مهیا باش، امروز مهیا باش، غروب مهیا باش، فردا مهیا باش؛ چون مرگ خبرت نمی‌کند که در گوش تو بگوید من ده روز دیگر می‌آیم، بیست روز دیگر می‌آیم.

نمونه کسی که برای آخرت مهیا نبود

یک نفر بود این را اولین باری که پیش من آوردند این دوستش به من گفت، نه جلوی روی خودش، گفت: یک مقدار با این صحبت کن، این اصلا به فکر آخرتش نیست، گفتم چیزی هم دارد؟ چون نشان هم نمی‌داد چیزی داشته باشد یک کت شلوار معمولی تنش بود و کفشی هم که دم در آورده بود واقعا آن هم معمولی بود حالا یادم نیست سه، چهار جلسه، من با این صحبت کردم، قول می‌داد به فکر خودم درمی‌آیم، فکر کنم از این ملاقات‌های که آن رفیقش برایش فراهم کرد با من داشت شش ماه نگذشت، یک روز رفیقش آمد دیدم که یک کاغذ لوله کرده دستش است گفتم چیست؟ گفت: بنده خدا در دستشویی مرد، این کاغذ ختمش است، گفتم چی دارد؟ گفت: هیچی ندارد نه نماز دارد، نه خمس دارد نه کار خیری دارد، از آنها هیچی ندارد پرونده‌اش خالی است، اما چی ارزش مانده؟ آن زمان؛ یعنی هفت هشت سال پیش شایدم کمتر به من گفت که یک دو سه تا ملک خیلی گران در ایتالیا دارد، یک چند تا ملک گران در امارات دارد، دو سه تا ساختمان در تهران دارد که بالای دویست واحد مدرن است، می‌گفت متری، آن وقت می‌گفت آپارتمان را متری هفت میلیون می‌خرند، سیصد میلیارد تومان هم پول نقد دارد پس این زندگی چی شد؟



کدام عقل حکم به خوب بودن این زندگی می‌کند؟ حکم به درست بودن این زندگی می‌کند؟ حکم به سلامت این زندگی می‌کند؟ ساختمان‌های ایتالیا، ساختمان‌های امارات و صد و پنجاه، دویست واحد آپارتمان‌های سیصد متر و سیصد و پنجاه متر و متری هفت میلیون و هشت میلیون تومان اینها همه بماند واقعا بدن آدم را بردارند بهشت زهرا ببرند و بسپرند دست هفت هشت تا موش زیرخاکی، سوسکی و کرمی و بیابند دور بدن آدم جمع بشوند شروع کنند به خوردن و به خدا بگویند که چه خدای خوبی هستی! عجب گوشت، پیه و پوستی داری! اقلا ما هفت هشت روز نانمان در روغن است، همه را حیوانات قبر بخورند بعد فضولاتش را بیرون بریزند و روز قیامت هم آدم را جهنم ببرند، این چه زندگی است؟ حالا کی بعد از آن خمسش را بدهد؟ گفتم حالا کسی هست برایش کاری بکند؟ گفت: نه، زنش اصلا اهل این حرفها نیست یک دختر و پسر هم دارد از مردن این پدر کیف کردند که عجب مالی بهشان رسیده این نتیجه شصت سال زندگی بدن برای موش‌های زیرخاک، خوشحالی از مرگ برای زن و بچه، ثروت هم برای این سه نفر. خودت چی؟ هیچی. خودش هیچی دیگر.

میزان قیامت چه کسانی هستند؟

قرآن مجید می‌گوید روز قیامت برای اینجور افراد ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ ترازوی سنجش عمل نمی‌گذارم؛ چون اینها هیچ هستند، هیچ که در ترازو نمی‌آید که بکشند ببینند آدم خوبی است، آدم بدی است، حالا با ترازوهای قیامت که یکیش قرآن است، یکیش امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است، ترازوهای قیامت؛ مثل این ترازوهای عطاری‌ها و برنج فروش‌ها و دیگر کاسب‌ها نیست قیامت اینطور که از قرآن استفاده می‌شود مردم را با سه تا ترازو می‌سنجند، یکیش در آخر سوره «حج» است ﴿يَكُونُ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ﴾ یک ترازو، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱. کهف: ۱۰۵.

۲. حج: ۷۸.

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

هستند که اعمال او، رفتار او، کردار او در قیامت شهادت می‌دهد که شما چه کاره هستید، شما را با آن مقایسه می‌کنند تمام کارهای او شهادت می‌دهد که شما پرونده‌ات درست است یا نادرست است این یک ترازو. یک ترازو هم امیر المومنین علیه السلام است السلام علیک یا میزان الاعمال، هر کسی زن و بچه دارد با زن و بچه‌داری علی می‌سنجند، هر کسی کشاورز پول‌درآر است با کشاورزی و پول‌درآری علی می‌سنجند، هر کسی حاکم، رئیس جمهور، اعلیٰ حضرت، استاندار، وکیل و وزیر است با سیاست‌مداری علی علیه السلام می‌سنجند، آن وقت خدا می‌داند رفوزه چقدر است.

امیر المومنینی که تازه حکومت بهش داده شده است؛ حکومت غارت شده، بعد از بیست و سه چهار سال برگرداندند حالا در اتاق خانهاش نشست، در می‌زند خودش می‌رود در را باز می‌کند، طلحه و زبیر بودند، هر دو هم قوم و خویشش بودند زبیر، پسر عمه‌اش بود، طلحه، پدربزرگش بود، قوم و خویش نزدیک؛ یعنی طلحه در داماد داشتن از زمان حضرت آدم تا قیامت خوش شانس‌ترین پدرزن در این کره زمین بوده و بدشانس‌ترین آدم در این دنیا طلحه بوده، یک همچین دامادی! آن وقت خودش آمد امیر المومنین علیه السلام را در جنگ جمل بکشد نشد خود رفیق‌هایش تیر بهش زدند کشتند، گفتند: حالا نماند که اگر علی علیه السلام کشته شد کار دست این نیفتد صندلی برای خودمان بیاید خود رفیق‌هایش کشتند.

دامادش هم که بی‌نمونه‌ترین داماد عالم هستی است وجود مقدس حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام است. دختر، دختر خیلی خوبی بود، پاکترین نسل از این دختر به وجود آمد، یکی از آنها که همیشه قم سر قبرش می‌روید که از طریق نسب، به همین دختر طلحه می‌رسد البته دور قبرش سند نسبی‌اش به حضرت مجتبی و ابی‌عبدالله علیه السلام می‌رسد، دیگر اسم طلحه را نوشتند، وجود مبارک مرحوم آیت الله العظمی «بروجردی» است؛ این از نتیجه‌های همان دختر طلحه است و خیلی‌های دیگر؛ تمام خاندان حکیم در عراق، نسل همین دختر هستند تمام خاندان طباطبایی زواره و اردستان و بروجرد از نسل همین دختر هستند دختر، خیلی خوب بود پدر چپ کرد و جهنم رفت.



آماده نبودن همین است آدم وقتی آماده نباشد و زاد هم نداشته باشد و بمیرد مشتری جهنم است. زبیر هم که پسر عمه امیر المومنین علیه السلام است، در را باز کرد و گفتند: ما با شما کار داریم فرمود بیایید داخل، نشستند امیر المومنین علیه السلام فرمود: کار شخصی دارید یا کار برای ملت و مملکت؟ گفتند: نه، کار شخصی داریم برای خاطر خودمان آمدیم امام هم در جا چراغ اتاق را فوت کردند، خاموش کردند، ظلمات شد بلند شدند در آشپزخانه رفتند یک چراغ دیگر روشن کردند آوردند وسط اتاق گذاشتند فرمودند حالا حرفهایتان را بزنید گفتند برای چی آن چراغ را خاموش کردی؟ فرمود: روغن این چراغ برای بیت المال بود من هم داشتم کار دارایی مملکت را رسیدگی می کردم، این چراغ برای خانه خودم است، شما کار شخصی دارید زیر نور این چراغ به من بگویید.

حالا فردای قیامت کل کسانی که دستشان در بیت المال، در پولهای وزارتخانه‌ها، در پولهای شهرداری بوده اینها را با علی علیه السلام مقایسه می کنند، این ترازوی خداست که حاضر نشد حرف شخصی دو تا قوم و خویش نزدیکش را زیر روشنایی چراغ بیت المال گوش بدهد، شما با این بیت المال مسلمان‌ها چی کار کردید؟ پولها را هی به هم پاس دادید و به همدیگر خانه هدیه دادید، زمین هدیه دادید به چه دلیل شرعی؟ حالا چهار سال از یک شهری می‌خواستی بیایی تهران روی یک صندلی سبز بشینی قبلا انگار قرمز بود، الان صندلی‌ها در تلویزیون من می‌بینم سبز است، چهار سال می‌خواستی از شهرت بیایی روی یک صندلی سبز بشینی دو میلیارد، سه میلیارد، چهار میلیارد کاغذ چاپ کردن، عکس چاپ کردن، چلوکباب دادن به مردم در میان این همه جوان فقیر و بی‌زن و بی‌خانه به چه دلیل؟ این را با علی علیه السلام مقایسه می کنند میزان در قیامت، پیغمبر صلی الله علیه و آله، قرآن، امیر المومنین علیه السلام است.

حالا آن بنده خدا را می‌گوییم که جنازه‌اش را به موشهای زیر خاک دادند، فردای قیامت تو را با قرآن مقایسه کنند که میلیاردها تومان و این ساختمان‌ها را در آن کشور اروپایی و در آن کشور دیگر گذاشتی و رفتی، با قرآن مقایسه‌ات کنند رفوزه‌ای، با پیغمبر مقایسه‌ات کنند رفوزه‌ای، با امیر المومنین علیه السلام مقایسه‌ات کنند رفوزه‌ای، پس این شصت هفتاد ساله چی شد؟ چه زندگی نکبت‌باری در این دنیا بود، نه آماده مرگ بودی ولی در دستشویی

یقهات را گرفتند و بردند، اقلا خانه بودی در رختخواب بودی، دعای عدیله برایت می‌خواندند، یک زیارت وارثی کنار محتضر بودندت می‌خواندند یک اشکی، یک استغفاری، یک توبه‌ای، این که در دنیا با کمال بخل مردن هم زندگی شد؟ سفر به عالم بعد از دستشویی شروع شد، اقلا در روضه‌ای می‌مردی، مکه در منا می‌مردی، در حرم ابی عبدالله علیه السلام می‌مردی، آخه مردن در دستشویی هم کار شد؟ شد دیگر می‌شود.

معنای غفلت در کلام در امام صادق علیه السلام

پناه به خدا واقعا پناه به خدا، ظاهرا یک کسی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد، بله روایت برای امام ششم است من یادداشت کردم، چه روایت پرقیمتی است، اما بیشتر جوان‌ها که غافل از این حرفها هستند خیلی از مردم هم غافل از این حرفها هستند، ما هم که غافل نیستیم یک خرده لنگ می‌زنیم شوخی ندارد، به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد من معنی غفلت را نمی‌دانم، این همه کلمه «غافل» و «غافلون» و «غفلت» در آیات قرآن آمده در حرفهای خودتان آمده، در دعاها آمده «لا تجعلنی من الغافلین، اولئک هم الغافلون، فی غفلة»، اینها همه در قرآن و در روایات است گفت: یابن رسول الله! غفلت یعنی چی؟ امام ششم چقدر زیبا معنی کرد فرمود «الغفلة ترکک المسجد» آدمی که با مسجد سروکار ندارد؛ یعنی چه با مسجد سروکار ندارد؟ با نمازش، با عالمش، با آنی که حلال و حرام را می‌گوید، کسی که مسجد را در زندگی‌اش حذف کرده. ترکک المسجد، نمی‌آید.

بعضی‌ها اصرار به حذف مسجد از خانه‌شان دارند، من از بچگی یادم است گاهی یک جای تهران که مسجد می‌خواستند بسازند بعضی از همسایه‌ها که می‌فهمیدند اینجا مسجد دارد می‌شود زیر قیمت، خانه را می‌فروختند و فرار می‌کردند که کنار مسجد نباشند، اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه‌اش در مسجد باز می‌شد، فرمود غفلت؛ یعنی حذف مسجد از زندگی و گرنه اگر مسجد بیایند بالاخره مسجد، پیش نماز حرف می‌زند، واعظ دعوت می‌کنند

ماه رمضان است، محرم و صفر است، دیگر به نفهمی زندگی نمی‌کنند، این یک بخش غفلت است.

«و طاعتک المفسد» و این که رفیق عوضی بد به تورت بخورد و حرفهایش را با جان و دل گوش بدهی. یکی یک روز آمد پیش من، به من گفت که من ده سال است با داشتن ثروت خوب خمس ندادم، اولها خمس می‌دادم ولی ده سال است ندادم حالا دوباره مثل اینکه می‌خواهم خمس مالم را بدهم گفتم: چرا ده ساله ندادی؟ گفت: از بس در گوشم زمزمه کردند آخه این پولهای بی‌زبان را قم، نجف و تهران می‌بری، حالا بنا به نقل خودش به این آخوندهای مفت‌خور، گردن‌کلفت، عوضی می‌دهی که چی؟ این حرفها زبینه مراجع شیعه است؟ شما بعضی‌هایتان، نجف زندگی آیت الله «سیستانی» را دیدید، پول دنیای شیعه پیشش است یک خانه است هشتاد متر با دو تا میز چوبی، خودش هم روی صندلی نمی‌نشیند، زندگی‌اش هم کهنه کهنه است، خود ایشان به من گفتند، گفتند من یک قران سهم امام قاطی زندگی‌ام نمی‌کنم، نذر و نیاز می‌کنند می‌آورند به من می‌دهند، من به اندازه خرج یک ماه خودم و زن و بچه‌ام از این نذرهایی که برایم کردند برمی‌دارم بقیه‌اش هم دو سه تا قاری قرآن استخدام کردم پول می‌دهم هر برج اینها بشینند برای کل علمای گذشته شیعه قرآن بخوانند این یک گردن‌کلفت ما این یک مفت‌خور ما. حالا مراجع قم هم که نزدیکتان هستند. اینها چقدر پول نفت راه، چقدر پول قند راه، پول شکر راه و پول گندم راه می‌برند. گفت: حالا فهمیدم که من گول خوردم، طاعتک المفسد، غفلت این است که از آدم‌های مفسد حرف بشنوی و قبول بکنی.

دعا برای عاقبت خیر داشتن

خدایا! به حقیقت قافله‌ای که در مسیر رسیدن به قبر ابی عبدالله علیه السلام است که دیگر با حقیقت‌تر از اینها بنا به فرموده ابی عبدالله علیه السلام نبودند حضرت می‌گوید «و لا اهل بیت ابر و اوصل و اوفی من اهل بیته» من نمونه این خواهرانم، بچه‌هایم و بهتر از اینها، وفادارتر از اینها راه، نیکوکارتر از اینها را در تاریخ عالم سراغ ندارم.

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

یک کتابی دستم رسید چند بار هم گشتم در کتابخانه ام هنوز به چشمم نخورده کم ورق است کوچک هم هست، آنجا دیدم که وجود مبارک امام زمان علیه السلام یک نامه نوشتند به کسی یا پیغام دادند، که هر وقت مشکلی داری می خواهی مشکلت حل بشود خدا را به زینب کبری علیها السلام قسم بده، این گفتار امام زمان علیه السلام است. خدایا! به حق افراد این قافله، آمادگی برای سفر آخرت و آماده کردن زاد و توشه را به همه ما، زن و بچه های ما، نسل ما مرحمت بفرما.

در زیارت عاشورا که من نشسته بودم مسئله کوفه را داشتند برایتان توضیح می دادند، کوفه مسائل مختلفی دارد یکیش این بود که با ناباوری که حالا می گویم که خودش هم می گوید زینب کبری علیها السلام با ناباوری دید در این شهری که مرکز حکومت پدرش بود در این شهر، حالا سر بازار در این همه جمعیت در برابر چشم این زن و بچه داغ دیده سرابی عبدالله علیه السلام را به نیزه زدند عمدا هم جلوی محمل ها آوردند.



جلسہ چہارم

زاد و توشہ سفر آخرت

این مسئله مطرح شد که قرآن مجید، رسول خدا ﷺ، ائمه طاهرين علیهم السلام سفارش زیادی کردند به اینکه برای وطن اصلی تان، محل دائمی تان، جهان بعد، زاد و توشه تهیه کنید. جای زاد و توشه اینجاست هر کسی به فکر خودش بود، سفارش خدا، پیغمبر و ائمه را عمل کرد و برای خودش زاد و توشه فراهم کرد، در عالم بعد گرفتاری، معطلی، رنج، نخواهد داشت.

انواع مردم در جمع آوری زاد و توشه

قرآن مجید مردم را در این مسئله به دو دسته تقسیم کرده است، البته آیاتش مفصل است من از یک سوره قرآن در این تقسیم بندی دو کلمه اش را عرض می کنم، درباره آنهایی که بی زاد و توشه وارد می شوند می فرماید «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ» کلمه وجوه؛ یعنی مردم، یک عده ای از این مردم، قیامت، به شدت سرشکسته، سربزیر هستند چرا؟ «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» برای اینکه در دنیا یک عمری زحمت کشیدند، «عَامِلَةٌ»؛ کوشیدند، عمل کردند، «ناصبه»؛ ولی همه را از دستشان گرفتند، هفتاد سال، هشتاد سال کارشان فقط جمع ثروت بود، کاری دیگر نکردند نه خدا را عبادت کردند نه خدمتی به مردم کردند، نه کار خیری انجام دادند. از بین رفت.

۱. غاشیه: ۲.

۲. غاشیه: ۳.



اسکندر و زاد و توشه

یکی از سلاطین و شاهان معروف تاریخ، اسکندر است اصالتاً اهل یونان بود، عشقش هم به این بود که یک ارتش مجهزی را درست بکند و هر کشوری را بتواند وصل به یونان بکند. یکی از حملات خیلی سنگینش به ایران بود، که بساط حکومت را در ایران نابود کرد حدود یک قرن در این مملکت مسلط بودند، حکومت می‌کردند تا بعد دوباره ایرانی‌ها این حکومت یونانی‌ها را از چنگشان درآوردند و به خودشان برگرداندند، این از چهره‌هایی بود که علاقه به جهان‌گشایی داشت، برای اضافه کردن کشورهای دیگر به یونان باید لشکر می‌کشید، باید جنگ می‌کرد، باید مرد، زن و بچه را می‌کشت، تا مردم را شکست کامل بدهد حکومت را شکست کامل بدهد، و مملکتی را جزء مملکت خودش بکند.

تاریخش مفصل است، هم ما نوشتیم هم یونانی‌ها، هم اروپایی‌ها نوشتند، هر سه منبع را هم من دارم، هم آنهایی که اروپایی‌ها و غربی‌ها نوشتند و هم کتابهایی که تاریخ‌نویسان ایران نوشتند هم تاریخ‌نویسان خودشان، ایشان به اصطلاح از یکی از این کشورگشایی‌ها داشت برمی‌گشت، در راه مریض شد، یونان هم دکترهای خیلی مهمی داشت اینها هم با ارتش رفت و آمد می‌کردند دارو، دوا دادند، درمان کردند، علاج کردند خوب نشد. مرگ، که درمان و دوا ندارد اگر مرگ، دوا داشت مردم تا صد سال پیش دوا هم بود ولی می‌مردند اما الان که قویترین داروها و آمپول‌ها و شربت‌های چند میلیونی که فقط گیر همین کله‌گنده‌های دنیا می‌آید گیر من و شما تا بمیریم هم نمی‌آید، یک داروهای اختصاصی دارند که فقط برای آنها می‌برند ولی مریضی‌شان را به هیچ عنوان علاج نمی‌کند، دیگر حس کرد که یقیناً مردنی است خود آدم حس می‌کند می‌فهمد. چقدر زیبا می‌گوید امیر المومنین علیه السلام لحظه‌ای که مرگ دارد نزدیک می‌شود کل گذشته عمرش، فیلمش جلوی چشمش ظاهر می‌شود کل، یک جا می‌بیند که کی بوده، چی بوده و چی کار کرده می‌بیند.



داستان حاج رحیم ارباب

انسان بر آنچه که انجام داده وجودش بافته می‌شود، من طلبه بودم از قم یک بعد از ظهر پنجشنبه که درس تعطیل بود سوار اتوبوس شدم رفتم اصفهان، آن وقت هم هفت هشت ساعت تا اصفهان می‌کشید، ماشین‌ها کند می‌رفتند، برای دیدن یکی از چهره‌های کم‌نظیر عالمان آن روز شیعه حاج آقا «رحیم ارباب» یک چهره فوق‌العاده‌ای بود. که یکی از شاگردانش به من گفت که من بعد از این که چند سال پیش ایشان درس خارج می‌خواندم و مایه‌دار شده بودم، گفتم بروم این مایه علمی را نجف تکمیل بکنم. آن زمان هم مراجع بزرگی در نجف بودند، گفت: رفتم سه ماه بعد هم برگشتم اصفهان، گفتم هوای نجف بهتان نساخت؟ گفت: چرا! ولی پای درس هر مرجعی رفتم دیدم چیزی اضافه‌تر از ایشان ندارد دیگر نایستادم، می‌خواستم ایشان را زیارت کنم، وقتی منزلشان رفتم روی تخت افتاده بودند چشمشان هم دیگر نمی‌دید، گوششان هم نمی‌شنید و تقریباً ارتباطشان با دنیا، زندگی دنیا و مردم قطع بود اولاد هم نداشت.

یک خدمتکار متدین وزین با ادبی کارهای ایشان را انجام می‌داد، من از آن خدمتکار پرسیدم گفتم: با این حالی که ایشان دارد می‌گفت یک سال است دیگر حرف نمی‌زند و ارتباط برقرار نمی‌کند، نه اینکه در کما رفته باشد نه، ولی دیگر رابطه با دنیا قطع است، گفتم: که همینطوری که افتادند نماز می‌خوانند؟ گفت: بله نمازشان را کامل می‌خوانند بدون اینکه رکعات را یادشان برود یا حمد را یادشان برود، گفتم گوششان که نمی‌شنود چشمشان که نمی‌بیند، چطوری وقت نماز را تشخیص می‌دهند که مثلاً الان سر اذان صبح است اذان ظهر و عشاء است گفت: آن را من نمی‌دانم؛ چون رابطه برقرار نمی‌کنند که بتوانیم بپرسیم ایشان هم جواب بدهند ولی گفت شما اگر اینجا باشی خودت با چشم خودت می‌بینی اول اذان صبح ایشان خودش را تکان می‌داد حالا می‌فهمیم که باید وضویشان را بدهیم، آب می‌آوریم و وضو بهش می‌دهیم نماز صبحش را کامل با تعقیبات می‌خواند، بعد از سلام نماز دیگر رابطه برقرار نمی‌کند تا مودن مسجد نزدیک، می‌گوید الله اکبر خودشان نمی‌شنوند ولی اول اذان باز خودشان را تکان می‌دهند، گفت از وقتی که

اینجور شدند یک دانه نمازشان قضا نشد، کم هم نگذاشتند پس انسان وقتی که با دین بافته شد با دین هم زندگی می‌کند با دین هم از دنیا می‌رود، ولی آنی که اصلاً یک نخ دین در زندگی‌اش بافته نشد یک دانه نخ، این وقتی از دنیا می‌رود در دنیا که دین نداشته از دنیا رفتنش هم بی‌دین از دنیا می‌رود روشن است؟ این آدم در قیامت جزو ورشکستگان قیامتی است «وجود یومئذ خاشعه».

ادامه داستان اسکندر

حالا اسکندر حس کرد که کارش تمام است و این حس به همه دست می‌دهد، یک آیه جالبی در قرآن است پروردگار می‌فرماید اینجور آدم‌ها نزدیک مرگ که دیگر خودشان می‌فهمند رفتنی هستند «وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»^۱ گاهی این ساق پای راست را به پای چپ در رختخواب یا در بیمارستان می‌کشد «وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»^۲ یقین پیدا کرده که از دنیا، زن و بچه و پول دارد جدا می‌شود حالا چرا دو تا ساق را به هم می‌ساید؟ قرآن می‌گوید می‌خواهد بلند شود و از مرگ فرار کند، می‌خواهد فرار کند گیر ملک الموت نیفتد، اما قدیمی‌ها می‌گفتند جان آدم را از پا می‌گیرند، از پا شروع می‌کنند تا به گلو برسد، یک دکتری به من می‌گفت که پاهایش دیگر توان نداشت گفت: اینی که قدیمی‌ها می‌گفتند ما حالیمان نبود که جان را از پا می‌گیرند گفت: من دکتر درس خوانده خارج، الان هشتاد و دو سه سالم است جان پایم را گرفتم، فقط نوبت همین تنه بالایم است جان دیگر ندارم.

«وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» این آیه خیلی آیه فوق العاده‌ای است که نمرده، می‌فهمد که باید بمیرد یقین می‌کند رفتنی است، اسکندر هم یقین کرد مردنی است، آن لحظات تمام بافت گذشته، خودش را نشان می‌دهد، یا عجیب و غریب آدم را بدحال می‌کند برای مجرم‌ها، یا عجیب و غریب آدم را خوشحال می‌کند برای شما مردم مومن. بافت، ظهور می‌کند، گفت: دور بستر

۱. قیامت: ۲۹.

۲. قیامت: ۲۸.

جمع شوید؛ امرا، وکلا و وزرا، نمی‌دانم نشان دارها، آنهایی که برای خودشان، خودشان را کسی حساب می‌کردند آمدند دور بسترش جمع شدند که هیچ کدام از اینها هم کاری برای انسان از دستشان بر نمی‌آید نه اینکه بخواهند کاری نکنند، اصلا از دستشان بر نمی‌آید.

گفت: که من سه وصیت دارم ولی خواهش از شما امیران، سرلشگرها، وکیل و وزیر این است که این سه وصیت من را حتما عمل کنید گفت: خبر مرگش را که داد یک عده‌ای گریه کردند و یک عده‌ای ناراحت شدند بعد در این افراد بزرگ ارتش آنی که از همه بیشتر مورد محبتش بود آن را مورد توجه قرار داد که من خواهش می‌کنم این سه وصیت را عمل کن. گفتند: ان شاءالله به سلامت باشید؛ که البته همچنین چیزی هم نیست. آن که دارد می‌میرد دیگر «ان شاءالله به سلامت باشین» معنی ندارد. ختمی شرکت کردم نه برای منبر، من منبر ختم بلد نیستم اگر هم به زور گردنم بگذارند؛ مثل هنرمندانی که منبر ختم و هنر دارند من اصلا هنرش را ندارم همان منبر خودم را می‌روم دیدم که به صاحبان داغ می‌گویند غم آخرتان باشد ولی این دروغ است کدام غم؟ اصلا غم، آخر ندارد حالا امروز این مرد سه چهار ماه دیگر یکی دیگر از این خانواده می‌میرد، آن می‌میرد یکی دیگر تصادف می‌کند، آن از دنیا می‌رود یکی دیگر سرطان می‌گیرد اصلا غم، آخر ندارد، غم در دنیا حلقه‌وار پشت سر هم است. آخرت، در بهشت غم وجود ندارد اما در جهنم که کوه کوه غم روی دل مردم است یک جا فقط غم نیست آن هم بهشت پروردگار است.

گفتند به سلامت باشی؛ اما حالا اصرار داری که به ما وصیت بکنی و ما عمل بکنیم بگویند که ما یادداشت کنیم. گفت: اولین وصیتم این است وقتی مُردم و بدن من آماده تشییع شد تابوت من را فقط دکترها روی دوش بگیرند کسی دیگر نگیرد بچه‌هایم نگیرند، سرلشگر، سرتیپ، وکیل، وزیر نباید فقط دکترها من را تشییع کنند متخصص مغز، متخصص اعصاب است، متخصص قلب است، متخصص خون است، هیچ کس دیگر زیر تابوت من نباشد فقط دکترها. بنده خداها هم بهشتشان برده که این چه وصیتی است؟ جنازه است دیگر همه باید شرکت کنند اما اصرار دارد فقط دکترها تابوت من را بردارند این یک.

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

وصیت دوم این که به یک نجار بگویید به اندازه دست من دو طرف تابوت را میزان، گرد دریاورد هنوز من را بلند نکردند، دکترها تابوتم را روی دوش نگذاشتند دو تا دست من را از دو تا سوراخ تابوت بیاورند بیرون، ول باشد نبندید، حالا یک دست که جان ندارد ول است جمعش نکنید.

سومین وصیتم سی چهل متر مانده به قبرم هر چی در یونان، ایران، مصر، جاهای دیگر به هر جا حمله کردم و کشورگشایی کردم هر چی طلا، نقره، جواهر، درهم، دینار، مروارید، گوهر، در خزانه دنبالم است این را عین فرش از ده بیست متری قبر ولو [رها] کنید تا لب قبر، و جنازه من را دکترها از روی آن طلاها، جواهرها، گوهرها و نقره‌ها ببرند بعد دفن بکنند اینجور وصیت هم تا حالا کسی نکرده بود. اینها همینطوری ماتشان برده که اعلی حضرت همایونی، قدر قدرت، قوی شوکت که الان قدرت دفاع از خودش را در برابر یک پشه ندارد. چه وصیتی؟

این قدرت‌ها را می‌بینید؟ در خودمان هم بعضی‌ها را می‌بینید در قوم، خویش‌ها و رفیق‌هایمان، حالت سینه سپر کردن دارند و باد در گلو هستند و فکر می‌کنند کسی هستند تمام این قدرت‌ها در جهان، باد بادکنک است پر نیست، با نوک سوزن ملک الموت باد خالی می‌شود اعلی حضرت بی اعلی حضرت، وکیل بی وکیل، رئیس بی رئیس، شاه بی شاه هیچ، هیچ.

یک شعری یک وقت دیدم نمی‌دانم برای کیست^۱ ولی خیلی شعر خوبی است، رسول خدا ﷺ خودش شعر نمی‌خواندند؛ اما یک شعرهای خوبی قبل از بعثتشان این عرب‌های جاهلی گفته بودند که پیغمبر ﷺ گاهی به یکی می‌گفت شعر «زیاد ابن لبید» را برای من بخوان، خودش می‌فرمودند «ان من الشعر لحکمة^۲» بعضی از شعرها علم، حکمت است بعضی‌ها؛ اما من نمی‌دانم این شعر برای کیست، بر یک مبنایی هم این شعر را گفته. در

۱. خواجه کرمانی، غزلیات.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.

قرآن است خداوند چیزی را به سلیمان عطا کرده بود به نام بساط، که حالا ما کمیت و کیفیتش را نمی‌دانیم قرآن مجید می‌گوید سوار این بساط که می‌شد باد این بساط را بلند می‌کرد. از این شهر تا شهر دیگر که با اسب، قاطر و الاغ یک ماه سفر طول می‌کشید این صبح که بلند می‌شد بعدازظهر در آن شهر پیاده می‌شد فرض بکنید یک نوع هواپیما که خدا بهش داده. قدیم‌ها از تهران تا مشهد پیاده من رفیق داشتم هر سال پیاده می‌رفت تک هم می‌رفت با هیچ کس نبود، بیست و هشت روز بیست و نه روز تا سی روز می‌کشید، سلیمان، هزار کیلومتر را با بساط که صبح باد بلند می‌کرد بعدازظهر آنجا پیاده می‌کرد. این بساط را قرآن می‌گوید باد بلند می‌کرد، درست است؟

این شاعر می‌گوید:

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است

بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است

وصیتش که تمام شد آنی که از همه در ارتشش بهش نزدیک‌تر بود گفت: که امکان دارد برایتان این سه تا وصیت را برای ما توضیح بدهید؟ ما که نفهمیدیم یعنی چی؟ گفت: من می‌خواستم با این سه وصیت به کل مردم دنیا سه تا درس بدهم؛ یکی اینکه مردم بدانند همراه من یک گروه کامل دکتر، متخصص بودند ولی این همه دکتر دور و بر من، مرگ را نتوانستند علاج بکنند، به مردم دنیا می‌خواهم بگویم دلتان خوش نباشد که ما را دارند می‌برند انگلیس یک دکتر، یک پرفسور را دیدند ارزان هم می‌گیرد گفته چهل میلیون می‌گیرم پرونده‌تان را دیدم مریض‌تان را معالجه می‌کنم، از این مریض‌ها من چند تا، تا حالا دیدم با چه دل خوشی، دوتاش را خودم انگلیس بودم که آوردند منبر می‌رفتم، با چه اعتمادی و تکیه‌ای به فلان پرفسور آوردم‌شان لندن، اتفاقا چون آشنا بودند از چهره‌های معروف کشور بودند من دیدنشان رفتم، خیلی هم امیدوار بودند که انگلیس خوبشان کند، اما هر دو آنهایی که من لندن بودم جنازه‌شان را پیچیدند و تحویل خانواده‌شان دادند گفتند ببرید، به مردم دنیا می‌خواهم بگویم دلتان به طب و به متخصص خوش نباشد. مرگ، علاج ندارد درمان هم فقط دست یکی دیگر است آن است که باید به دوا اجازه بدهد اثر کند.

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

اگر به دوا اجازه ندهد دوا، حمالی برای بدن است، این معده آدم پر از شربت، قرص، دست آدم و پشت پای آدم پر از آمپول ... فایده‌ای ندارد، این یک.

این که گفتم سی چهل متری ده بیست متری قبرم هر چی ثروت از کشورها آوردند ولو کنید و تابوت من را از این خیابان پر از طلا و جواهر ببرید به مردم دنیا می‌خواستم بگویم ما عمرمان را خرج کشورگشایی کردیم، رفتیم در خزانه کشورها را باز کردیم، بود و نبودشان را غارت کردیم ولی یک دانه یک قرانی را من با خودم وارد قبر نکردم؛ چون به درد آنجا نمی‌خورد می‌خواهم به مردم دنیا بگویم هی روی هم جمع نکنید، اقلا این پول‌ها را تبدیل به ارز آخرت بکنید، چطور می‌آید میلیاردها تومان را تبدیل به یورو و به دلار می‌کنید که یک پول مطمئن‌تری داشته باشید ما که این همه ثروت داشتیم هیچی را نبردیم، اقلا شما مثل من حماقت نکنید. من پشیمان هستم از این کارم، که رفتم کشورهای مختلف این همه ثروت جمع کردم الان به چه درد من می‌خورد؟ به چه درد من می‌خورد؟ این درس دوم است که به مردم بگویم؛ مثل من احمق نشوید، من اعلی حضرت احمق بودم این همه ثروت الان به چه درد من می‌خورد؟

آنی که فقط برای دنیا کار می‌کند آن طرف بی‌زاد و توشه است، «وجوه یومئذ خاشعه» و اما این که گفتم دو طرف تابوت را نجارها گرد دریاورند که دو تا دست من را با آستین بالا از تابوت دریاورید برای اینکه مردم دنیا بدانند من روزی که از مادر به دنیا آمدم دست خالی بودم الان هم که من را دارند در گور می‌کنند دست خالی دارم، هیچ کاری نکردم روز اول دست خالی، روز آخر هم دست خالی. همه ناله قرآن، پیغمبر و ائمه ما این است شیعه! مومن!، متدین!، دست خالی وارد عالم بعد نشوید آنجا دست خالی را پر نمی‌کنند.

توشه آخرت چه چیزی است؟

توشه بردار، چی برداریم؟ چون شب جمعه است یک جمله از وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام درباره توشه قیامت بگویم، توشه بردارید، اثاث برای زندگی آخرت جمع



کنید که با خودتان ببرید «تزدوا» بعد حضرت می‌فرماید در این توشه‌هایی که جمع می‌کنید قیمتی‌ترین و بهترین این است «فان خیر الزاد التقوی» این است که قیامت وارد بشوید از اول تا آخر پرونده‌ها را دادگاه‌ها ورق بزنند ببینند گناه کبیره پیدا نمی‌کنند ربا نداری، زنا نداری، ظلم نداری، غارتگری نداری، کارهای دیگر نداری، «فان خیر الزاد التقوی» و در پایان فرمایش‌شان می‌فرمایند «فاتقوا الله» تقوا را مراعات کنید «لعلکم تفلحون» تا قیامت بین شما و بهشت در مسیرتان به مانع برنخورید؛ یعنی دارید می‌روید بهشت یک جا جلوی‌تان را نگیرند بگویند تشریف داشته باشید کجا دارید می‌روید؟ مگر بهشت مال مفت است؟

امام می‌گوید تقوا داشته باشید که قیامت به دیواری به مانعی، به دادگاهی، به فرشته‌ای، برنخورید ایست بهتان بدهند، کلی هم تن‌تان بلرزد و وحشت کنید که ما راه افتادیم چرا جلویمان را گرفتند؟ این یک سفارش از وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام «تزدوا فان خیر الزاد التقوی فاتقوا الله لعلکم تفلحون» حرفم تمام.

کربلا چه بود؟

من حادثه کربلا اصلاً برایم قابل هضم نیست نمی‌دانم، نمی‌فهمم، شما یزیدیان! با این همه جنایت گسترده عمقی دنبال چی می‌گشتید؟ چی می‌خواستید گیرتان بیاید؟ عالم که خدا دارد، شما از بچه شش ماهه را کشتید تا پیرمرد هشتاد ساله را قطعه‌قطعه کردید، هر چی دلتان می‌خواست که گیرتان بیاید، و هر چی هم ابن زیاد وعده داده بود بهتان بدهد به هیچ کدامش نرسیدید، هر چی خودتان دلتان می‌خواست بهش نرسیدید، هر چی هم ابن زیاد از رئیس‌تان تا پایین عمر سعد، مگر استانداری ری را نمی‌خواست؟ به دست مختار کشته شد یک روز هم این منطقه را ندید یک روز، پایین‌تری‌ها هم همینطور در کتابها دارد که یکی آمد به ابن زیاد گفت تا رکاب اسب من را شمش بچین گفت برای چی؟ گفت برای اینکه به

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

حکم تو رفتم شرکت کردم کسی را کشتم در آن حمله‌ای که عمومی به قتلگاه کردند، کسی را کشتم که از نظر عمو، دایی، پدر و مادر، جد و جدّه در این عالم نمونه نداشته گفت: اگر می‌دانستی حسین بن علی علیه السلام در هیچی نمونه نداشته غلط کردی کشتی برو گمشو احمق؛ یعنی ابن زیاد حسود از تعریف او درباره ابی عبدالله علیه السلام از کوره دررفت بیرونش کرد.

شما این همه جنایت، آخه آدم یک کاری می‌کند باید یک هدف به دردخوری داشته باشد، بعد هم حالا شما نیت داشتید که به خیلی چیزها برسید وقتی برگشتید یا خیلی چیزها که بهتان وعده داده بودند بهتان بدهند. گفتند بکش، یک نفر را که با یک اسلحه می‌شد بکشی، یک نیزه می‌زدید در سینه‌اش کشته می‌شد چون قلب که پاره می‌شد از دنیا می‌رفت، یا یک خنجر به گلویش می‌کشیدید، سرش را هم جدا نمی‌کردید یک خرده می‌بریدید دکتر هم که نبود خون می‌رفت از دنیا می‌رفت، شماچی کار کردید با این بدن که خواهری که پنجاه و شش سال با او بوده حالا که آمده اصلاً ماتش برده، که کشتن یک نفر با چقدر اسلحه؟ آنوقت نشستند کنار بدن درد و دل هایش عربی است شعرای ما خیلی زیبا درد و دل‌های زینب کبری را به شعر فارسی برگرداندند.



جلسہ پنجم

سفر بہ عالم آخرت و بقاء

موت، نابودی است یا تغییر و تبدیل؟

کتاب خدا، روایات و حکیمان الهی در رابطه با سفر انسان به عالم آخرت [تعبیری دارند] که قرآن مجید از این سفر تعبیر به «موت» رسول خدا ﷺ، امیر المومنین علیه السلام و روایات بعضی از ائمه تعبیر به «سفر» می‌کند [مانند] «انتم علی ظهر سفر» کلام پیغمبر ﷺ است «استعد لسفرک» کلام حضرت مجتبی علیه السلام است.

به کارگیری این کلمات نشان می‌دهد که موت؛ مردن، افتادن در نیستی، نابودی و عدم نیست. در تمام سی جزء قرآن و کل روایات مربوط به مردن، عالم برزخ، قیامت، که نزدیک هزار صفحه روایت این بخش است ما لغت عدم نمی‌بینیم ممکن است به ذهنتان بیاید قرآن مجید در سوره مبارکه «الرحمن» فرموده: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ همه فنا می‌شوند. اگر بنا بود پروردگار عالم، اراده نابودی انسان را یا موجودات را داشت کلمه عدم را می‌آورد.

۱. کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۵۹۸ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدًى وَ أَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَ السَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ وَ قَدْ رَأَيْتُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَ يُفَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَأَعِدُّوا الْجَهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ».

۲. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۴، ص ۱۳۸.

۳. الرحمن: ۲۶.

فنا یعنی چی؟ خیلی‌ها در ذهنشان است که فنا؛ یعنی نابودی؛ یعنی اینکه چراغ وجود را از انسان بگیرند و خاموش کنند؛ اما کلماتی که قرآن به کار گرفته است خیلی معجزه‌آمیز است، شما به لغت عرب که مراجعه بکنید آن هم کتابهای اصیل‌شان هیچکدام نوشتند فنا؛ یعنی عدم، نوشتند فنا؛ یعنی تغییر از وضعی به وضع دیگر. کل من علیها فان؛ هر چی موجود زنده روی زمین است از این وضع فعلی تغییر پیدا می‌کند، آنی که تغییر پیدا نمی‌کند ﴿وَبِئْتَىٰ وَجْهٍ رَبِّكَ﴾ ذات مقدس حضرت حق است، که هیچ انتقالی در آنجا صورت نمی‌گیرد

آن که نمر دست و نمیرد تویی آن که تَعَبَّرَ نپذیرد تویی

بنابراین شما مردم متدین و اهل قرآن اگر در ذهنتان است که موت؛ یعنی عدم، همچنین چیزی در قرآن کریم و روایات نیست اگر در ذهن‌تان است فنا؛ یعنی نابودی. قرآن مجید به هیچ وجه از کلمه «فان» «فنا» همچنین معنایی را اراده نکرده است.

معنای از بین رفتن و نابودی کوه و ستاره‌ها و... در قیامت

شما ببینید وقتی که آثار قیامت را می‌خواهد ذکر بکند، نمی‌گوید خورشید در چاه عدم می‌افتد می‌فرماید ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾^۱ نه عدمت، خورشید نورش خاموش می‌شود یا ﴿وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَرَّتْ﴾^۲ نه عدمت، تمام ستارگان از جایشان درمی‌روند و پراکنده می‌شوند یا می‌گوید ﴿وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ﴾^۳ در پایان این عالم خورشید و ماه به هم می‌پیوندند.

یا درباره کوه‌ها می‌گوید که کوه‌ها همه از جا کنده می‌شوند و اینقدر حادثه برپا شدن قیامت، کوبنده است که کوه‌ها گرد و غبار می‌شوند پس این نظامی که ما الان داریم

۱. رحمن: ۲۷.

۲. تکویر: ۱.

۳. انفطار: ۲.

۴. قیامه: ۹.



می‌بینیم می‌گوید خورشید، خاموش می‌شود با ماه، جمع می‌شود، ستارگان پراکنده می‌شوند، دریاها شعله‌ور می‌شوند و یک قطره، آب دیگر نمی‌بینید، کوه‌ها همه مثل پنبه کنار زه حلاج، زده می‌شوند اینها چی می‌شوند؟ کجا می‌روند؟ قرآن که عدم را قبول ندارد پس اوضاع چی می‌شود؟

جوابش را در سوره مبارکه «ابراهیم» اواخر سوره داده است. تمام جوابها را درباره هر تردیدی، شکی، شبهه‌ای نسبت به هر چیزی قرآن مجید ارائه کرده است، شما اگر با قرآن آشنا باشید هر سوالی را می‌توانید با قرآن جواب بدهید اگر آشنا باشید. هیچ نیازی ندارد سوالاتی که جوانها، مردها، زنها دارند، اینها را ما برویم از کتابهای دیگر یا کتابهای خارجی کمک بگیریم قرآن مجید جواب هر سوالی را دارد روایات هم جواب هر سوالی را دارند خیلی دقیق و قانع‌کننده هم دارند.

یک مادی‌مذهب که قرآن مجید از شان تعبیر به «دهری» می‌کند و روزگار ما از این افراد تعبیر به «ماتریالیست دیالکتیک» می‌کنند؛ یک لغت خارجی است، لغت عربی دهری مسلک است که حالا یک حرفهای بی‌ربطی دارند که خیلی راحت قرآن، ساختمان این حرفهای بی‌ربط را تخریب می‌کند هیچی از شان نمی‌گذارد، حالا این سوال برای ما پیش می‌آید که ستارگان همه پراکنده می‌شوند خورشید تاریک می‌شود خورشید و ماه یک تکه می‌شوند، کوه‌ها مثل پنبه کنار زه کمان حلاج، زده می‌شود، کل دریاها آتش می‌گیرند و بعد هیچی از ایشان باقی نمی‌ماند، خود همین آتش، کار اکسیژن است، دود این آتشفشان تبدیل به کربن می‌شود، باز هم عدمی وجود ندارد فقط تبدیل است پس چی می‌شود؟ پروردگار می‌فرماید ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾ این زمینی که شما می‌بینید با این کوهها، دریاها و صحراها، با این رودها، چشمه‌ها، تغییر پیدا می‌کند و از این وضعیت درمی‌آید یک وضع دیگر پیدا می‌کند. و اینکه ستارگان همه به هم ریخت و خورشید خاموش شد اینها هم هیچ کدام نابود نشدند و در چاه عدم نیفتادند آسمان‌ها هم

تغییر به صورت دیگر پیدا می‌کنند؛ یعنی کل همین مصالح ساختمانی جهان که در قیامت به هم می‌ریزد و این بنا، تخریب می‌شود با همین مصالح یک بنای جدیدی به وجود می‌آید زمین هست غیر از این زمین است که الان دارید می‌بینید ولی همین زمین است اما تغییر شکل می‌دهد، گنجایش پیدا می‌کند که از زمان آدم تا روز قیامت تمام مردگان را من روی همین زمین زنده بکنم و در پیشگاه من برای محاسبه قرار بگیرند اصلاً هیچی نبود نمی‌شود.

انسان، با مرگ نابود می‌شود؟

ما هم نابود نمی‌شویم ما بدنمان که در قبر می‌رود خود پروردگار می‌فرماید خیلی آیه زیبایی است ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ﴾ ماده اصلی وجود شما خاک است من شما را از این خاک آفریدم ﴿وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾ دوباره به همان خاک برمی‌گردانم؛ یعنی قبر یک دهان و یک معده است شما را می‌خورد هضم می‌کند یک مشت خاک از شما باقی می‌ماند، باز شما نابود نشدید و هستید ولی عوض شدید الان گوشت، پوست، خون و استخوان هستید بعد که از دنیا رفتید کل اینها خاک می‌شود باز نابود نشدید هستید ﴿وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ قیامت به خاک می‌دمم ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ وقتی که آن دم الهی دمیده شد تمام این بدن‌هایی که میلیون‌ها سال در این دنیا زندگی کردند و خاک شدند به صورت انسان زنده وارد قیامت می‌شوند. ما کجایمان نابود می‌شود؟ هیچ جا، ما فقط تغییر پیدا می‌کنیم اصلاً ما یک روزی نطفه بودیم اما نطفه، نماد تغییر پیدا کرد شد علقه، علقه، نماد شد مضغه، مضغه، نماد شد اسکلت استخوانی و گوشت بر روی آن استخوان، نماد شد جنین، نماد تغییر داد مسیر را آمد در دنیا، خودتان که یادتان نیست من هم یادم نیست؛ اما همین بچه‌هایی که به دنیا می‌آیند ما همینها بودیم دهان به این کوچکی، دندان نداشتیم،

۱. طه: ۵۵.

۲. حاقه: ۱۳.

دماغ و کله کوچولو، وزن سه کیلویی؛ اما تغییر پیدا کردیم طفل شدیم، تغییر پیدا کردیم جوان شدیم، تغییر پیدا کردیم فعلا اینجوری شدیم تغییر پیدا می‌کنیم جنازه آرام می‌شویم تغییر پیدا می‌کنیم، خاک می‌شویم خاک هم موجود است از بین نمی‌رود تا وقتی قیامت برپا شود دم الهی آن خاکها را درجا دومرتبه تبدیل به همین بدن می‌کند وارد قیامت می‌شود قیامت هم جایمان را عوض می‌کنند در آن زمین نگه‌مان نمی‌دارند ما را بهشت می‌برند مخالفین حق را هم جهنم می‌برند شما که بهشت می‌روید ﴿خالدین فیها ابدا﴾ دیگر تغییر، تعطیل می‌شود، همانجوری می‌مانیم. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: بهشتی‌ها به صورت یک آدم بیست و پنج تا سی ساله هستند. خداوند، حکومت تغییر را خاتمه می‌دهد دیگر تا ابد این آدم بیست و پنج شش ساله هست عوض هم نمی‌شود، بی‌ریخت هم نمی‌شود نمی‌میرد، ضعف نمی‌کند، تغییر پیدا نمی‌کند به این دلیلی که من امروز برایتان شرح دادم هم دلیل طبیعی بود و هم مسئله قرآنی بود. عدم، وجود ندارد. همش تغییر است و همش سفر به سفر، همش جابجایی است.

مرگ در کلام امام حسین علیه السلام

روز عاشورا قبل از اینکه جنگ شروع بشود وجود مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام به این هفتاد و دو نفر فرمودند - خیلی تعبیر جالب است - موت، عدم نیست امام فرمود عدم نیست من می‌گویم عدم نیست که دیدید عدم هم نبود حضرت فرمودند یارانم! موت، یک پل است که این پل یک سرش به دنیا وصل است که الان ما در دنیا هستیم اینور پل هستیم، یک سر این پل هم به آخرت وصل است ما تا ظهر از روی این پل رد می‌شویم می‌رویم به لقاء پروردگار می‌رسیم؛ یعنی اگر ما را بکشند و قطعه قطعه کنند و سرمان را از بدن جدا کنند ما نابود نمی‌شویم، عدمی در کار نیست تماشای حیات است و تغییر، حیات است و انتقال.



لغزش مومن و خداوند

این روشن شد، آن که سالم در دنیا زندگی کرده سالم هم از روی این پل رد می‌شود و در برزخ هم در سلامت کامل است با توجه به اینکه کرارا پروردگار به شما مردم مومن این قید مومن، در قرآن و روایات هست، این قید را نباید ما برای مومن از یاد ببریم در برزخ هم راحت و سلامت است با توجه به اینکه قرآن کرارا وعده داده که نگران لغزش‌هایی که داشتید نباشید. مومن، احتمال لغزش دارد، ولی سراغ لغزش‌های بزرگ نمی‌رود، واقعا نمی‌رود لذا کم، گیر می‌افتد، مومن سراغ اقتصاد ربایی نمی‌رود، سراغ سیاست ماکیاولی، چنگیزی و فرعون‌ی نمی‌رود سراغ زنا و گناهان کبیره دیگر نمی‌رود، اما اینکه نلغزد نه، ائمه ما نفرمودند که شیعه کسی است که اصلا نلغزد، نه شیعه هم می‌لغزد امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید کجا هم می‌فرماید در خطبه «متقین» که از مهمترین خطبه‌های امیرالمومنین علیه السلام است یکی از معجزات فکری امیرالمومنین علیه السلام است، می‌فرماید: «قلیلا زلله» کم می‌لغزد ممکن است یک بار به نامحرم نگاه بکند خیلی هم دلش بسوزد چرا نگاه کردم هفت هشت ماه نگاه نکند بعد از هفت هشت ماه دوباره بلغزد یک نگاهی بکند و زود چشمش را از دوختن به نامحرم بپوشاند. نگفتند نمی‌لغزد اتفاقا گفتند می‌لغزد ولی دلخوشی می‌دهد که ان الله غفور رحیم. این لغزش‌های شما را من گذشت می‌کنم؛ چون اگر گذشت نکنم در پرونده‌تان بماند باید روز قیامت دادگاه بیاید؛ اما من می‌بخشم و گذشت می‌کنم، گذشت او هم به تناسب خدایی خودش است مثل گذشت ما نیست.

پس آنی که سالم زندگی کرده، لغزش هم داشته، کم، لغزش‌ها را می‌بخشند سلامت‌ش را نگه می‌دارند. به برزخ، قیامت هم که وارد می‌شود قرآن می‌گوید خوشحال، راضی و خندان وارد می‌شود این سه کلمه در قرآن است راضی ﴿لسعیها راضیه﴾ وقتی قیامت،

۱. خطبه: ۱۹۳.

۲. غاشیه: ۹.

وارد می‌شود پرونده‌اش را می‌بیند از پرونده‌اش راضی است، می‌بیند در پرونده‌اش گناهی مثل کوه نیست، مخالفت‌های سنگین با خدا نیست، هنوز هم وارد بهشت نشده، اما می‌بیند که لغزش‌ها در پرونده نیست.

عرض می‌کند خدایا پرونده برای من است؟ بله، برای خودت است اشتباه پیش من نیامده، همه خوبی‌ها را نوشتند، لغزش‌ها چی شد؟ خطاب می‌رسد تو چقدر عبادت کردی و چقدر نماز خواندی، چقدر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتی من را به رحمانیت و رحیمیت یاد کردی، بنده من یک کار من تبدیل است؛ مثل وجود خودت، خاک بودی تبدیل به نطفه شدی، نطفه بودی تبدیل به علقه تا یک آدم کامل شدی اصلا کار من تبدیل است، ﴿يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾^۱ من همه لغزشهایت را در وجودت به نیکی‌ها تبدیل کردم، لغزشی دیگر وجود ندارد.

این مسئله «موت» است، لازم بود که من در این بحثی که امسال سال ششم است راجع به مرگ صحبت می‌شود این را بگویم که ذهن‌تان نسبت به موت، یک ذهن پاک بشود که موت به معنای عدم نیست، به معنی تبدیل و تغییر است و به فرموده مولایمان وجود مبارک سید الشهداء علیه السلام موت، یک پل است، و ماها را خدا کمک می‌کند از این پل رد شویم کمک می‌کند واقعا کمک می‌کند، اگر ما را کمک نکنند، مریض، بدبخت، تیره‌بخت و بیچاره از روی این پل رد می‌شویم ولی کمک می‌کند و دم مرگ هم خیالمان را راحت می‌کند ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾^۲ قبل از مردن است «أَلَّا تَخَافُوا»^۳ نترسی جای بدی نمی‌خواهیم ببریم داری می‌روی عالم برزخ اصلا نترس «وَأَلَّا تَحْزَنُوا» غصه هم نخور چون نه زن و بچه‌ات از دست می‌روند نه زندگی‌ات، زن و بچه‌ات هم اگر مثل خودت خوب هستند ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾^۳ آنها را هم

۱. فرقان: ۷۰.

۲. فصلت: ۳۰.

۳. رعد: ۲۳.

وقتی وقتشان تمام شد وارد قیامت کردم تو را از آنها تنها نمی‌گذارم با همدیگر بهشت می‌روید خودتان، زنتان، پدر، مادر و بچه‌هایتان، آنجا هم دور هم جمع هستید «وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» مرگتان هم مرگ سختی نخواهد بود.

قبض روح کار کیست؟

یک چیزی مردم می‌گویند جان کندن؛ یعنی ما خودمان جانمان را می‌کنیم؟ این دروغ است. کار قبض روح، کار ما نیست، یکی دیگر ما را قبض روح می‌کند برای مردم مومن در روایاتمان است بعدا اگر خدا بخواهد این روایات را می‌خوانم مسئله جان دادن هم خودش یک بخش مهمی در روایات ما است. این قید در این روایات هست نمی‌گوید یک فرشته، نمی‌گوید ملک الموت تنها، نه، فرشتگان رحمت؛ یعنی فرشتگانی که بشارت رحمت را می‌آورند می‌آیند بالای سر محتضر و جانش را می‌گیرند وقتی هم جانش را می‌گیرند سکرت الموت است؛ یعنی از شدت خوشحالی، به مومن، یک حالت مستی دست می‌دهد. یک حالت مستی.

جان دادن و مرگ مومن در کلام امام صادق علیه السلام

به امام صادق علیه السلام گفت: آقا! جان دادن ماها چطوری است؟ در گرفتن جانمان، پدرمان رادرمی‌آورند، لگدمالمان می‌کنند، حمله بهمان می‌کنند؟ فرمود شماها را نه، آنی که می‌آید جانتان را بگیرد هر فرشته‌ای که هست؛ چون قرآن می‌گوید فرشتگان آنی که می‌آید جانتان را بگیرد یک دانه گل از گلهای بهشت پیشش است می‌گذارد دم دماغتان نفس آخر را که می‌کشید دنبال بو کردن این گل، جانتان هم از بدنتان بیرون می‌آید، شما مو را از ماست بکش، ماست می‌فهمد که مو را بیرون کشیدی؟ نه، مو می‌فهمد که از ماست او را بیرون کشیدیم؟ نه، نه مو می‌فهمد و نه ماست می‌فهمد.



داستان شبیه سید نعمت الله جزایری درباره چگونگی مرگ

مرحوم «سید نعمت الله جزایری» از علمای بزرگ شیعه در قرن یازدهم است قبرش هم نرسیده به اهواز حدودهای پل دختر است. حرمی، ضریحی، بارگاهی دارد آدم بزرگی بوده، نوشته با خط خودش حالا من آن نوشته را در کتاب «روضات الجنات» مرحوم آیت الله آقا «سید محمدباقر خوانساری» دیدم که هشت جلد است نوشته من بیست سال در اصفهان شاگرد علامه مجلسی بودم؛ ملا محمد باقر. یک چیزی در دلم بود نسبت به علامه مجلسی؛ یعنی یک ایراد، ولی از بس که استادم عظمت، ابهت و بزرگی داشت اصلا پیش نیامد برایم که این ایرادی که بهش دارم بهش اعلام بکنم، پیش نیامد؛ ولی سر دلم این ایراد مانده بود، ایرادم هم این بود که چرا ایشان که بسیار متخصص آیات قرآن و روایات است وقتی از خانه بیرون می‌آید با لباسهای گران و شیک بیرون می‌آید؟ و هر بار که می‌آید بیرون یا می‌خواهد برود نماز یا می‌خواهد برود درس ده بیست نفر با سلام و صلوات دنبالش است؟ تو یک روحانی شیعه هستی می‌دانی که آخر کار هم مرگ است باید زندگی‌ات خیلی زندگی معمولی باشد این اوضاعی که درآوردی چیست؟ عبای شیک، قبای شیک، عمامه با پارچه گران، حالا اینها باشد، اسلام هم نمی‌گوید لباس خوب نپوش اما ده بیست نفر را برای چی دنبال خودت راه می‌اندازی که هی برای سلامتی آیت الله صلوات بدهند؟ چه خبر است؟ ولی نمی‌توانستم بگوییم، پیش نیامد، استاد از دنیا رفت، سید می‌گوید یکی از کسانی که خیلی سخت تحت تاثیر مرگ مرحوم مجلسی قرار گرفت من بودم اصلا باورم نمی‌شد داشتم دق می‌کردم، سکت می‌کردم، آمده بودم همینجا که دفنش کردند؛ اصفهان رفتید حتما زیارت مجلسی بروید می‌گفت: می‌امدم کنار قبرش خیلی گریه می‌کردم و یک شب جمعه‌ای از بس که گریه کردم و برای مرگ ایشان درد کشیدم خسته شدم، کنار قبر خوابم برد، این را با خط خودش نوشته دیگر خوابم برد خواب خواب، آمدم بغل قبر خوابم برد دیدم قبر باز شد استاد از قبر آمد بیرون کنار قبر خودش نشست، گفت: سید! تو بیست سال شاگرد من بودی به من ایراد داشتی برای چی در دلت نگه داشتی؟ می‌گفتی بالاخره من هم یک جواب قانع‌کننده داشتم بهت بگوییم، حالا ایرادت را جواب

می‌دهم، من در زمان حکومت صفویه به دنیا آمدم چون دولت صفویه یک دولت با عظمتی شد مردم در اصفهان، عظمت را به امور ظاهر می‌دیدند درحالی که امور ظاهر هیچ عظمتی ندارد، من جوّ زمان خودم را که محاسبه کردم دیدم اگر بخواهم با یک قبای کرباسی، با یک عمامه و با یک پارچه ژولیده کهنه با یک جفت گیوه بیایم بیرون خیلی مردم محل نمی‌گذارند، تک بیایم تک بروم عظمتی در مردم پیدا نمی‌کنم، عظمتی که پوشالی است هیچی نیست، یک چیز ظاهر است، و وقتی که عظمت در چشم مردم پیدا نکنم حرفم در رو ندارد من آمدم فکر کردم برای اینکه حرفم بین تاجرهای بازار، پولدارها، مدیران دولتی، مجلسی‌ها، وکیل، وزیر و سلطان سلیمان برای اینکه جلوه کنم و حرفم دررو داشته باشد فکر کردم برابر جوّ زمان که ملت، عظمت را در این حرفها می‌بینند با لباس فاخر از خانه بیایم بیرون یک ده پانزده تا هم دنبالم راه بیفتند و صلوات سر دهند و شعار بدهند همینطوری من یک مرتبه عظمت پیدا کردم، عظمت که درست شد هر گرفتاری پیشم آمد یا با پیغام یا با یک کلمه نوشتن، گرفتاری‌اش را برطرف کردم، اصلا من این دم و دستگاه را برای خودم درست کردم که به مردم خدمت کنم حالیت شد که چرا آنجوری زندگی کردم؟

گفت: استاد! ایرادم برطرف شد گفت: تو بیست سال چرا این ایراد را در دلت نگه داشتی؟ هی زجر کشیدی می‌گفتی، این برای ایرادت.

گفت: استاد ایرادم که برطرف شد حالا برای من تعریف می‌کنی چطوری مردی؟ این موتی که قرآن می‌گوید روایات می‌گوید. چطوری مردی؟ گفت: آن هم برایت تعریف می‌کنم، مرگ مومن است قید مومن را یادمان نرود امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید: همه این معاملات خدا که به این شکل است با مومن است، دیگران چطوری جان می‌دهند به جهنم که چطوری جان می‌دهند می‌خواستند بیایند پای منبرها، در مسجدها، آنها هم آدم بشوند، مومن بشوند که آنجوری جان ندهند که موسی بن عمران بگوید جان دادن دیگران اولش مثل این است که پوست گوسفند را زنده زنده بکنند به ما چه؟ بروند دلشان می‌خواست آنجوری زندگی کنند ما که هزار و پانصد سال است در درسها، در منبرها، در



مسجدها داریم می‌گوییم که آقا گناهان کبیره، آدم را گیر می‌اندازد عرق و ورق، آدم را گیر می‌اندازد روابط نامشروع، آدم را گیر می‌اندازد ربا، آدم را گیر می‌اندازد نیامدند گوش بدهند اگر هم یک وقتی این حرفها به گوششان خورد جوابشان این بود که اینها ساخت و پاخت آخوندهاست و همش دروغ است ﴿وَكَاذِبٌ يَوْمَ الدِّينِ﴾ ما هر چی از قیامت برایمان گفتند گفتیم دروغ است اینها ساخت همین آخوندهاست؛ یعنی قیامت ساخت ذهن ماست، جهنم و بهشت ساخت ذهن ماست ما نشستیم در ذهنمان بهشت و جهنم ساختیم برای چی؟ که چی بشود؟ حالا آنها هر جوری دلشان می‌خواهد بمیرند ما مردنمان همینجوری است که دارم از قرآن و روایات می‌گوییم.

گفت: اما مردنم که چطوری مردم؟ گفت: سید! نزدیک‌های مرگ حالا من نمی‌دانستم که لحظه مرگم کی است؛ اما حس می‌کردم این دردی که تمام بدن من را استخوان، گوشت و پوستم را گرفته مثل اینکه کارم دارد به آخر می‌رسد درد خیلی شدید بود، بی‌طاقت شدم؛ یعنی منی که با قرآن و روایات آشنا بودم دیگر تحمل درد را نداشتم، ناله می‌زدم دیگر نمی‌شد تحمل کنی یک مرتبه همینجوری که در رختخواب افتاده بودم؛ طاق باز. پایین پایم یک جوان را دیدم در زیبایی نمونه‌اش را ندیده بودم خدایا! این پای درس من که تا حالا دیده نشده پشت سرم هم نیامده نماز این کیه عیادت من آمده؟ حتما گفته مجلسی، مجلسی است عیادتش برویم، خیلی قیافه او عجیب بود، اصلا تماشای این چهره آرامش می‌داد، گفت: مجلسی! خیلی لحن زیبایی داشت گفت چه شده؟ گفتم جوان! درد دارد من را می‌کشد، گفت کجایت درد می‌کند؟ گفتم همه بدن، خم شد کف دستش را گذاشت روی پای من تا مچم کشید گفت درد دارد؟ گفتم نه، تا زانوی من کشید، گفت: درد حس می‌کنی؟ گفتم نه، هیچی درد ندارد. تا سینه‌ام کشید هیچی درد ندارد تا گلو و دست و روی صورتم کشید. دیدم صدای ناله زن و بچه‌ام بلند شد، دارند به سرشان می‌زنند، گفتم چرا اینها گریه می‌کنند؟ من که خوب خوب شدم، حالا من همینطوری دارم نگاه می‌کنم؛



سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

یعنی وجود اصلی دارد قالب را نگاه می‌کند، گفت دارم نگاه می‌کنم دیدم دسته دسته مردم دارند می‌آیند در خانه و تابوت آوردند و ما را گذاشتند در تابوت و آوردند تازه من فهمیدم مردم تازه فهمیدم من انتقال به عالم بعد پیدا کردم؛ اما چطوری؟ همینطوری که برایت گفتم؛ یعنی آن فرشته الهی به زیباترین چهره و با صدای بسیار بسیار دلنواز با کشیدن دست به بدنم که من نفهمیدم، روح من را از بدن جدا کرد اما جان‌کنندیم و پدرمان درآمد برای ما چرا؟ مگر ما پدر دین را درآوردیم که پدرمان را در بیاورند؟

پس امروز در بحث مرگ دو مسئله مطرح شد؛ یکی کلمه موت، یکی کلمه سفر، و سومی هم کلمه فنا که دیدید رده‌بندی که برایتان کردم کاملاً متوجه شدید که ما در چاه عدم نمی‌افتیم، فقط انتقال از وضعی به وضع دیگر هستیم فقط. آن هم اگر آدم مومن باشد اینقدر این انتقال زیبا صورت می‌گیرد که به آدم حالت مستی دست می‌دهد؛ سکرت الموت، خیلی آدم از مردن خوشش می‌آید وقتی دارد می‌میرد خیلی خوشش می‌آید، قرآن می‌گوید قیامت هم مردم مومن یکی اینکه راضی هستند از پرونده‌شان، یکی این که مسرور، شاد هستند و یکی اینکه یضحکون خنده به لبشان در قیامت است. دارند هفت طبقه جهنم را می‌بینند اما خنده به لبشان است چون می‌دانند اینها از جهنمی‌ها نیستند.

راهی است خطرناک ره مرگ ولکن

بر عاشق یکرنگ حقیقت خطری نیست

واقعا هم نیست.

مرگ شهدای کربلا

اما این هفتاد و دو نفر چه انتقالی پیدا کردند، من حالا همه کیفیت انتقال را برایتان نمی‌توانم بگویم اما یک کلمه می‌گویم امام ششم می‌فرماید وقتی اینها به لحظه آخر رسیدند خدا به هیچ فرشته رحمت، به ملک الموت اجازه نداد در صحرای کربلا و کنار گودال بیایند فرمود: شما شایسته این که جان این هفتاد و دو نفر را بگیرید نیستید، خودم مستقیم جانم را



می‌گیرم آن دیگر چه مرگی بود؟! آن را ما دیگر نمی‌فهمیم، واقعا نمی‌فهمیم که خود پروردگار، آدم را قبض روح بکند چه داستان عجیبی.

خدایا واقعا چگونه تو را شکر کنیم که ما را جایی به دنیا آوردی در خانه پدر و مادری به دنیا آوردی که با حسینت آشنا شدیم حالا اگر ما در اسرائیل به دنیا آمده بودیم اگر در دامن پدر و مادر کافر به دنیا آمده بودیم واقعا وضع چه می‌شد؟ شکر نعمت آشنایی با ابی عبدالله علیه السلام از دست احدی بر نمی‌آید، اصلا نمی‌آید.

جلسه ششم

مرکز انتقال است نه نابودی،

مرکز و اعطای بزرگ

توجه دادن پیامبر ﷺ به اینکه مرگ انتقال است نه نابودی

وجود مبارک رسول خدا ﷺ تا زمانی که در شهر بودند برای مردم سخنرانی داشتند؛ سخنرانی‌های حضرت خیلی کوتاه بود که همان‌ها به عنوان روایات حضرت نقل شده است خیلی از آن سخنرانی‌ها را امیر المومنین، امام مجتبی، حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کردند بخشی از آنها را هم ائمه بعد روایت کردند. معمولاً از زمان خودشان هم شروع به نوشتن و ثبت کردن شد.

زمانی هم که سفر می‌رفتند یا در میدان جنگ بودند، در طول سفر هم برای مردم صحبت می‌کردند، در جنگ هم برای مردم سخن می‌فرمودند، من تا آنجایی که توانستم فرمایشات وجود مبارک حضرت را ببینم در بیشتر گفتارهایشان چه در مدینه، چه در سفر، چه در میدان‌های جنگ، مردم را به انتقال از این دنیا به دنیای بعد توجه داده اند و درباره مردن، سخن گفته اند. حتی در بخشی از این سخنرانی‌هایشان به مرگ خودشان اشاره کردند که مردم بدانند وقتی پیغمبر ﷺ در این دنیا ماندنی نیست آنها هم ماندنی نیستند خیلی دل خوش نکنند به اینجایی که هستند؛ به نعمت‌ها، به ثروت‌ها، بلکه دلشان با متاع دنیا، ابزار دنیا یک دل صافی باشد که مبدا امور مادی در قلبشان تبدیل به معبود بشود، جای خدا را در زندگی بگیرد. به جای اینکه خودشان را برای به دست آوردن متاع و ثروت دنیا هزینه پروردگار کنند، خودشان را آب کنند و به دست آورده را هم بگذارند و بروند و بهره‌ای نصیبشان نشود [با متاع دنیا، یک دل صافی داشته باشند]



دنیا در کلام پیامبر ﷺ

هیچ وقت هم به مردم نفرمودند دنبال دنیا نروید، همیشه می‌فرمودند رابطه‌تان با دنیا رابطه آخرت‌ساز باشد، خیلی جالب است که در فرمایشاتشان دارند که این بدن‌هایتان راه این جسم‌هایتان را تا زنده هستید خرج کار مثبت بکنید، از ثروت، پول و زمینی که دارید خرج کار مثبت کنید و به قول قرآن مجید اهل «تکاثر» نباشید هی ثروت انباشته نکنید به صلاحتان، به صلاح آخرتتان، به صلاح مرگتان نیست؛ چون اگر به غیر از این با دنیا معامله بکنید این دنیا گیرتان می‌اندازد، مشکل برایتان می‌سازد. دلتان با خدا باشد و از این ابزارها، وسائل و نعمت‌ها در راه درست هزینه و استفاده کنید.

موت، واعظ انسان

یکی از سخنرانی‌های وجود مقدسشان در مدینه، در حضور مردم این سخنرانی است که روی هم رفته در نوشتن، دو خط نمی‌شود ولی دنیایی از معنا، حقایق و معارف را در قالب این سخنرانی جا دادند. کلام اولشان این است «کفی بالموت واعظاً» اگر دنبال موعظه، دنبال نصیحت، اگر دنبال زنگ بیدارباش هستید مردن مردم برایتان موعظه، نصیحت، زنگ بیدارباش است.

سخن پیامبر با خانه های قدیمی

یک وقت خودشان که در مدینه عبور می‌کردند در روایت دارد به یک خانه قدیمی که به جا مانده می‌رسیدند که ساکنی نداشت برای اینکه به آن خانه نمی‌شد اعتماد کرد، نکند دیوارش خراب شود طاقش فرود بیاید، می‌ایستادند روبروی این ساختمان با ساختمان حرف می‌زدند که محصول حرفشان این بود؛ معمار، بنا و کارگرهایی که تو را ساختند



کجايند؟ خانه برای دويست سال پيش بود برای صد و پنجاه سال پيش بود، سازندگان کجا هستند؟ اگر خانه زبان داشت جواب می داد یا رسول الله! معمار من، بنای من، عمله من، آنهایی که مصالح فروختند دويست سال است زیر خاک هستند. مالکانت کجا هستند؟ آنهایی که تو را خریدند و در تو مسکن گرفتند مردی بوده، زنی بوده، بچه‌ای بوده، آنها کجا هستند؟

باز هم اگر زبان داشت به پیغمبر ﷺ می گفت آنها هم زیر خاکند، گذاشتند و رفتند. آن دختر و پسرهایی که در اتاق‌های تو عروسی کردند، جشن گرفتند، شادی کردند و پایکوبی کردند آنها کجايند؟ آنها هم همه پیر شدند و آن شادی‌ها تبدیل به عزا شد، بعد از عروسی ختم گرفتند، در همان خانه شب هفت گرفتند، شب چله گرفتند، شب سال گرفتند، خیلی عجیب است این مجموعه آدم‌هایی که برای به وجود آوردن این خانه و زندگی کردن در این خانه اینقدر زحمت کشیدند همه زیر خاک رفتند. دیوار خستی و گلی هنوز مانده؛ یعنی انسان! عمر من خشت و کاهگل خیلی از تو بیشتر است، تو با این عمر اندکت چی کار کردی؟ برای دنیای بعدت چه کردی؟ می گفت مرگ مردم برایتان بس است که نصیحت و موعظه باشد.

اگر بناست پند بگیرید، از مردن پدرانتان، مادرانتان، عموها، دایی‌ها، خاله‌ها، عمه‌ها، عروسها و دامادهايشان پند بگیريد؛ چون شما هم به ناچار بخواهيد يا نخواهيد پشت همین قافله هستید، هیچ وقت از خط این قافله کنارتان نمی‌زنند، جلوتری‌ها رفتند شما که هنوز مانند شما هم دارید می‌روید.

توجه دادن به مرگ، اولین مطلب امیرالمومنین در موقع به حکومت رسیدن

یک سخنرانی خیلی مهمی امیر المومنین علیه السلام دارند برای روزهای اول به حکومت رسیدنشان است، معمولاً یک آدمی که رئیس جمهور می‌شود می‌آید برای مردم حرفهای خوب خوب می‌زند ولو نتواند عمل بکند و بداند که نتواند عمل کند ولی حرفهای زیبا،



سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

حرفهای خوب، با انشاء خوب، به مردم دلگرمی می‌دهد، به مردم امید می‌دهد، خودش هم خیلی شاد است که رئیس جمهور، اعلی حضرت و شاه شده است.

باید امیر المومنین هم همان حالی که همه سلاطین و رئیس جمهورها داشتند داشت؛ اما در این سخنرانی روزهای اول به حکومت رسیدنش ببینید به مردم چی گفته؟ «بادروا» شتاب کنید، معطل نشوید، ننشینید، بدوید، حرکت سریع داشته باشید به کجا؟ این حرکت حرکت قدمی نیست که آدم با پایش بدود، این حرکت توجهی، یک حرکت فکری، یک حرکت عقلی است بادروا، بشتابید، آدمی که به سرعت می‌دود همه چیز را پشت سرش گذاشته و دارد می‌دود، بشتابید، سرعت کنید به سوی «امر العامة و خاصة احدکم» بشتابید با فکرتان، با عقلتان، با اندیشه‌تان، با توجه‌تان، با دلتان، به جانب مرگی که برای کل موجودات عالم قرار داده شده و به ویژه برای شما آدمیزادها مهرش به گردنتان خورده است. این حرفها را دارد اول حکومتش می‌زند ببینید مردم را به کجا توجه می‌دهد نمی‌آید پشت هم اندازی کند خیالتان راحت باشد حالا که من را انتخاب کردید به تک تک شما خانه، رفاه می‌دهم، آسایش می‌دهم. مردم را دلبنده دنیا نمی‌کند، بله اگر توانستم کاری برایتان می‌کنم، نتوانستم یا ضعیف بودم یا ناتوان بودم یا سرمایه‌اش، پولش نبود نه؛ اما امیر المومنین علیه السلام دارند مردم را دلکن می‌کند، از حرفهایش پیداست که از آن ملت راضی نبود برای اینکه می‌دید بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله تا این دو سه روزی که با او بیعت کردند و او را به حکومت انتخاب کردند چسبیده به دنیا شدند، اصلاً از فکر آخرت، مرگ، برزخ، پاداش، جریمه و دادگاه‌های پروردگار درآمدند در غفلت هستند انگار مرگ برایشان مقرر نشده اینها در این دنیا ماندگارند و همیشگی هستند و همه چیز هم همیشه برای خودشان است.

دلشان را داشت از این سنگینی و اتصال به امور مادی جدا می‌کرد، که این دنیا و امور مادی را در راه آباد کردن آخرت قرار بدهند نه اینکه دنبال دنیا نروند، نه از چسبیدن به

۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۲۴۲، ۱۶۷ و من خطبه له ع فی [أول] أوائل خلافته.



دنیا دربیایند و آزاد بشوند، از چسبیدن به پول دربیایند عمرشان را تلف نکنند به اضافه کردن زمین، اضافه کردن پاساژ، اضافه کردن ماشین، اضافه کردن مال و یک روزی هم پلکشان را باز کنند ببینند ملک الموت بالای سرشان است مهلت حرف زدن هم ندهد و مهلت هم قرار ندهد که اینها بشینند اقلا برای این پولها، زمینها، ملکها و برای این آپارتمانها یک وصیتی بنویسند، مهلت این که نوک قلم روی کاغذ بیاورند نمی‌دهد مهلت حرف هم نمی‌دهد که اقلا به زنش، به بچه‌اش به آنی که مطمئن است [وصیت کند] روزگار ما که به هیچ کس نمی‌شود اطمینان کرد، بگوید ثلث مال من را جدا کنید یک خاکی در سر من بریزید.

داستان شاه خراسان و دست خالی بودن او در آخرت

مرحوم «محدث قمی^۱» نقل می‌کند می‌گوید خراسان که یک منطقه بسیار وسیعی بوده، خیلی وسیع، که الان من بخواهم نقشه خراسان آن روزگار را برایتان بگویم، خراسان بزرگ از حدود شاهرود شروع می‌شود به سمرقند و بخارا و ماوراء النهر ختم می‌شود. از این طرف هم به حدود سیستان و بلوچستان است. یک چنین سرزمینی، الان هم می‌گویند خراسان بزرگ که یک قطعه‌اش که دست ایران است، سبزوار، نیشابور، بیرجند، بجنورد، مهبندان و نیشابور است. چیزی دست ما نیست.

ایشان نوشتند که خراسان بزرگ یک حاکم یک امیر داشت، یا به تعبیر امروزی‌ها یک اعلی حضرت داشت، یک سلطان داشت یک رئیس جمهور داشت. این افراد صندلی دار و مقام دار مثل بقیه یا سگته می‌کنند یا سرطان می‌گیرند، یا حصه می‌گیرند یا سل می‌گیرند یا عفونت خونی می‌گیرند می‌میرند، اینهایی که هفتاد هشتاد سال پیش و یک مقدار به عقب‌تر در ایران جولانی داشتند، ادعای خدایی می‌کردند، که حالا بعضی‌هایشان را خودمان دیدیم از قبل از انقلاب، حالا بعد از انقلاب هم که جلوی چشم‌تان خیلی

۱. عباس بن محمد رضا قمی مشهور به شیخ عباس قمی و محدث قمی عالم شیعه در قرن چهارده قمری است.

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

صندلی‌دارها یا مردند یا ترور شدند یا سخته کردند. قبلش، شاه، پدرش احمدشاه، محمدعلی شاه، مظفرالدین شاه، ناصر الدین شاه، محمدشاه، فتحعلی شاه، آقا محمد خان قاجار، محمد حسن خان قاجار که خیلی آدم قوی بود بسیار قوی، کریم‌خان، نادرشاه، شاه سلطان حسین، شاه سلیمان، شاه صفی تا شاه عباس کبیر، کجایت کبیر بوده؟ فقط لقب را یدک می‌کشی. کجا هستند؟ کاخ‌هایشان چی شد؟ خودشان که خاک شدند کاخ‌هایشان هم خیلی‌هایش مانده کسی در آن زندگی نمی‌کند به ملت بلیط می‌فروشدند تا بروند در و دیوار و آینه کاری تماشا کنند.

تمام کاخ شهبان جایگاه جغد شود (من این را دیدم) بساز قصر محبت که خالی از خلل است. ای که بر پشت زمینی (همین الان به ما دارد می‌گوید) ای که بر پشت زمینی همه وقت آن تو نیست،

همیشه که پشت زمین برای ما نیست.

دیگران در شکم مادر و پشت پدرند.

اصلا این بچه‌هایی که به دنیا می‌آیند اعلام می‌کنند آماده شوید از این دنیا بیرون بروید جای ما را تنگ نکنید لطفا. به پدر و مادرشان، به عمه و به خاله‌شان، که چه خبرتان است اینقدر مانند، بچه‌تان را ببندید ما آمدیم جا جای ماست شما دیگر بس است.

امیر خراسان خیلی برایش مهم بود که حاکم این سرزمین بسیار پهناور است، اینها هم که می‌دانید نرم و غیر نرم‌شان در مدت حکومتشان کارشان تاخت و تاز است، مُرد بالاخره مرگ برای همه است.

عمر پیامبر و امام حسین علیه السلام

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ این خیلی آیه تکان دهنده‌ای است. حیب من! مردنی هستی من نگهت نمی‌دارم در دنیا، من بالاخره جانت را می‌گیرم، حالا پیغمبر به این با عظمتی چقدر

عمر کرد که دیگر نخبه، بندگان الهی بود از همه فرشتگان، انس و جن برتر بود؛ شصت و سه سال، مگر خدا چقدر گذاشت بماند.

ما دیگر بعد از پیغمبر ﷺ و امیر المومنین ؑ در امتیازبندی‌ها که خود ائمه هم اقرار دارند کسی را در امتیاز داشتن مانند حضرت ابی عبدالله الحسین ؑ نداریم. من یک امتیازات پرنکته‌ای از حضرت دارم که در طول این پنجاه سال مطالعه به دست آوردم. خیلی عجیب است اینها را در یک کتابی جمع کردم که امسال منتشر شد «آئین اشک و عزادر سوگ ابی عبدالله» خیلی از دانشمندان این کتاب را به دست آوردند خیلی با من صحبت کردند می‌گفتند این کتاب یک حسین‌شناسی بسیار قوی و جامعی است، ایشان چند سال در این دنیا زندگی کرد؟ پنجاه و هفت سال، چقدر است پنجاه و هفت سال؟ چه معنی دارد این حرف معنی‌اش این است که خداوند به ایشان بیش از پنجاه و هفت سال مهلت ندادند.

ادامه داستان امیر خراسان

امیر خراسان بزرگ که اندازه چهار پنج برابر کشور فعلی ایران است، مرد مثل همه، بردند خاکش کردند، دست خالی نرویم برادران خیلی‌ها آدمهای نرم، خوش اخلاق ولی آی زمین دارند، آی پول دارند ولی دست خالی می‌میرند، آدمهای خوبی هم هستند نماز می‌خواند روزه می‌گیرد، کم هم اتفاق می‌افتد. من خودم پنجاه سال است بین مردم هستم خیلی کم یکی دو تا در پنجاه سال که به یک عالم دین مراجعه کنند بگویند آقا ما چهل تا آپارتمان داریم، دویست هزار متر زمین داریم، در ده یک باغ ده هکتاری داریم، در دو سه تا بانک هم حالا آدمهای ضعیفی بودیم ما چهل و پنجاه میلیارد تومان پول داریم، به نظر شما که عالم دین هستی ما باید با اینها چی کار بکنیم؟ نمی‌آیند بپرسند، می‌ترسند بیایند بپرسند، همین متدین‌ها می‌ترسند. که نکند آخوند دین بهشان بگوید کل اینها را خمسش را بده، زکاتش را بده، به قوم و خویش فقیر بده، به آدم از کار افتاده بده اینهایی که قرآن تعیین کرده بده، از ترسشان که ما نگوییم به پولت دست بزن نمی‌آیند بپرسند.



مرد تریلیارد در بود من در یک کتابی خواندم صبح‌ها که می‌خواست صبحانه بخورد یک شیشه زیبایی پر از پنیر محلی بود این یک دانه نان و یک چایی برمی‌داشت، بعد این نان را لقمه می‌کرد و می‌مالید پشت شیشه و می‌خورد گفتند: درش را باز کن یک ذره پنیر لای نون بمال می‌گفت آخه کم می‌شود همینطوری من نگاهش می‌کنم خوشم می‌آید حالا پنیر نیاید لای لقمه، لقمه را من می‌مالم پشت شیشه انگار پنیر خوردم، یک عده‌ای اینقدر بیچاره و بدبخت هستند، دارند، کاری نمی‌کنند، دارند نمی‌آیند بپرسند آن وقت دم مردن بد گیری می‌کنند بد.

داستان آیت الله گلپایگانی و مرد ثروتمند

آیت الله العظمی «گلپایگانی» من خیلی خدمت ایشان می‌رسیدم به من خیلی محبت داشتند، خصوصی خیلی پیششان بودم ایشان می‌فرمودند که حالا خودشان هم بالای سرش بودند یا کسی دیگر من الان تردید دارم، ولی بیشتر احتمال می‌دهم خود ایشان بالای سر آن محتضر بودند که می‌فرمودند حدود هشتاد سالش بود آدم ثروتمندی هم بود، تازه یک خانه عالی خیلی خوبی ساخته بود تر و تمیز کرده بودند هنوز اثاث نکشیده بودند بروند در آن خانه که مرگش رسید گفت: دم مرگش برگشت به پروردگار حمله کرد و دعوا کرد گفت: من در این هشتاد سال عمرم خیال می‌کردم تو خدای عادل هستی، اما الان فهمیدم ظالم هستی، بد هستی، من این همه جان کندم پول جمع کردم با یک تکه‌اش این خانه را درست کردم، مهلت به من ندادی یک شب در این خانه بروم. ظالم! جان داد. مردم گیر می‌کنند.

داستان حاج محمد شهبازی و وصیت کردن او

از ما بشنوند، از قرآن مجید بشنوند، خدا رحمت کند حاج محمد شهبازی را یک بار به من گفت که چطوری باید وصیت بکنم؟ گفتم من سی سال پیش سی و پنج سال پیش که



خیلی جوان بودم و سرحال بودم یک وصیت‌نامه برای خودم نوشتم حدود بیست و پنج صفحه است می‌خواهی بیاورم بهت بدهم مطالعه بکنی روی وصیت من وصیت تنظیم بکنی؟ گفت: بیاور. وصیتش را روی آن وصیت تنظیم کرد البته من چیزی نمانده ازم که حالا وصیت بکنم چی کار بکنی، امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید خودت وصی خودت باش نمی‌خواهد بنویسی و محضر تصدیق امضا بکنی آن هم زیرش می‌زنند، خودت کاری که می‌خواهی بعد از مردنت برایت انجام بدهند برای خودت انجام بده.

ادامه داستان آیت الله گلپایگانی و مرد ثروتمند

مهلت نمی‌دهد ملک الموت که آدم وصیت کند، مهلت نمی‌دهد که آدم یک کلمه حرف بزند که با این ثروت من چی کار بکنید، بعد هم این ثروت عظیمی که می‌ماند دم مردن آدم را گیر می‌اندازد که برگردد به خدا بگوید تو خدای ظالمی هستی آقای گلپایگانی می‌فرمایند من خودم کنار این آدم محتضر بودم و مرد دو تا فحش به خدا داد و مرد، چرا؟ چون این همه ثروت را دم محتضر بودنش می‌دید، می‌دید همه را دارند از دستش می‌گیرد، یک کاری کنیم گیر نیفتیم دم مردن و با خدا درگیر نشویم بی‌دین می‌میریم، نمی‌ارزد، بپرسید از عالم ربانی که با این زمین‌ها، با این ملک‌ها، با این پاساژها، با این آپارتمان‌ها، با این مغازه گران، با این سرمایه، با این پولهای بانک چی کار بکنیم به خدا گیرتان می‌اندازد.

ادامه داستان امیر خراسان

امیر خراسان آدم کمی نبود، کشور به آن با عظمتی، مرد، همه می‌میرند، ما هم می‌میریم، دفن کردند مرحوم آقا شیخ عباس می‌نویسند من شاید این مطلب را بالای چهل سال پیش در کتاب «منازل الآخرة» دیدم حالا نمی‌دانم ایشان از کی نقل می‌کند از چه عالمی، چه کتابی، اینها دیگر حقیقت است.

خواب در قرآن

قرآن چهار پنج تا خواب نقل می‌کند معنی‌اش این است که خدا فی الجمله خواب درست و حسابی را قبول دارد نه بالجمله، نه کل خواب‌ها را نه، فی الجمله بخشی از خواب‌ها را، مرحوم محدث می‌گوید نزدیکترین یا یکی از نزدیکان خوابش را دید خواب امیر خراسان را که مرده بود و زیر خاک بود. اینی که خوابش را دید این حرف را شروع نکرد خود امیر خراسان حرف را شروع کرد این جزء خانواده‌اش بود. گفت که گوشت که می‌خرید از قصابی معمولا برای آبگوشت، قدیم‌ها چون خیلی آبگوشت رسم بود ملت پلوخور نبودند، گفت: گوشت که می‌خرید آبگوشت درست می‌کنید آبگوشتش برای شما، سبب زمینی هم برای شما، گوشت کوبیده هم با نخود و لوبیا برای شما، گوشت‌های چسبیده به استخوان آنها را هم به نیش بکشید و بخورید مغز استخوان هم بتکانید در قاشق بخورید، این استخوان‌هایی که دیگر به درد نمی‌خورد اینها را به نیت ما جلوی سگ‌های گرسنه بیندازید بلکه یک چیزی در این برزخ گیر ما بیاید ما بدبخت هستیم، محتاج به یک استخوانی که به نیت ما جلوی سگ گرسنه بیندازید.

خب آدم باید به فکر عالم بعدش باشد، به فکر مردن خوب باشد، این حرف پیغمبر است، کفی بالموت واعظا اگر بنا به پند گرفتن باشد مردن مردم برای پند گرفتن بس است، حرفم تمام.

روضه قمر بنی هاشم علیهم‌السلام

نشسته بودم این زیارت عاشورا را که گوش می‌دادم خواننده رسید به نام پاک نورانی ملکوتی الهی «قمر بنی هاشم» که سی و دو سال بیشتر در این دنیا نبود. خدا بیشتر مهلت بهش نداد، پرونده تو قمر بنی هاشم! در عمر سی و دو سال بود، سر سی و دو سال از دنیا رفت، نمی‌دهند، مهلت نمی‌دهند هر کسی می‌خواهد باشد، آن رقمی که برای مرگ قطعی زده شده بیشتر مهلت نمی‌دهند چه باید کرد، چرا بیشتر مردم خوانند، چرا؟ چرا بیشتر مردم در حال غفلت می‌میرند، چرا؟ می‌میرند دیگر.



چی کار کرد کربلا قمر بنی هاشم، امام حسین در جنگ تن به تن بالای سر همه آنهايي که تک جنگیدند و شهید شدند آمد، کنار بدن هر کسی هم به تناسب او چیزی گفت، این خیلی دقیق است، همه را به تناسب و عظمتشان حرف زد، بالای سر غلام سیاه گفت: اللهم بیض وجهه، خدایا چهره‌اش را نورانی کن و طیب ریحه، خدایا! این بدن را معطر کن، بالای سر مسلم بن عوسجه. «انا لله و انا اليه راجعون»، کنار بدن شش ماهه گفت خدایا! در برابر نگاه تو این همه بلا به سر ما آوردند، خدایا این شش ماهه را ذخیره قیامت من قرار بده، بالای سر علی اکبر «علی الدنيا بعدک العفی»، اما وقتی آمد کنار بدن قطعه قطعه قمر بنی هاشم.

جلسہ، مقیم

مرکز، واعظ تمام مردم

مرگِ موعظه‌گر

رسول خدا در یک سخنرانی بسیار مهم فرمودند پنج حقیقت برای شما بس است؛ این شش حقیقت یک سفره جامع و کاملی برای همه شماست هر کدام از این شش حقیقت چراغی است در راه زندگی شما، هر کدام از این شش حقیقت نوری است که شما در پرتو این نور می‌توانید یک زندگی درست و سالم و مفیدی داشته باشید اگر دنبال موعظه هستید برای بیدار شدن برای بینا شدن، مرگ برای شما به عنوان موعظه کافی است و بس است^۱.
امیر المومنین علیه السلام در یک جمله‌ای که اغلب کتابهای روایتی نقل کردند خطاب به همه دارند به همه مردان، به همه زنان، خطابی که خیلی سودمند است و بیشتر مردم زمان ما از این مطلبی که حضرت فرمودند غافلند و نسبت به آن بی‌توجه هستند^۲.

هر جا خالی از خدا و قیامت باشد جهنم است

در یک کشور اسلامی خیلی آبادی برای سخنرانی دعوت داشتم یکی از ایرانی‌های مقیم آنجا یک شب بعد از منبر به من گفت من قصد کردم شما را ببرم و در مهم‌ترین مناطق این منطقه بگردانم، ببینید اینجا چقدر آباد است. بعد از اینکه گردشش تمام شد گفت چی دیدید؟

۱. قال رسول الله ﷺ: «كفى بالموت واعظاً وكفى بالتقوى غنىً وكفى بالعبادة شغلاً وكفى بالقيامه مؤناً»

و بالله مجازياً» بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۳۷، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ج ۱، ص ۳۵.

۲. چند صفحه بعد این روایت ذکر می‌شود. «اذكروا هادم اللذات».

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

گفتم: جهنم، یکه خورد، گفت: این هتل‌های سر به فلک کشیده این پاساژها، این فروشگاه‌ها، این سوپر مارکت‌ها، این نورپردازی‌ها، این مهندسی‌ها، این معماری‌ها، این ماشین‌های گرانیقیمت که در این خیابان‌ها در رفت و آمدند اینها جهنم است؟ گفتم یقیناً، گفت: حرف شما را نمی‌فهمم. چطور جهنم است؟ اینجا که بهشت است، گفتم من به این هتلها، ساختمان‌ها و به قول خودشان سیتی سنترها و سوپرها نگاه نکردم که بگویم بهشت است. من چیز دیگر را نگاه کردم گفت: چی را نگاه کردی؟ گفتم این را نگاه کردم که این مملکت که مردمش هم نشان می‌دهند، زنهایشان هم نشان می‌دهند، رفت و آمدهایشان هم نشان می‌دهند، از دو چیز خالی است و هر کجای دنیا از این دو چیز خالی باشد اهلش اهل دوزخند، یکی خدا و یکی قیامت.

گفتم این زندگی که اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها برای این مملکت درست کردند خود اهل این مملکت حالیشان نشده و نفهمیدند، این سبک زندگی فقط به خاطر این بوده که مرد و زن این کشور نه یاد خدا بیفتند نه یاد قیامت، اینجا کسی یاد خدا نمی‌افتد، یاد قیامت نمی‌افتد، آدمی هم که یاد خدا و یاد قیامت نمی‌افتد دیندار هم که باشد بی‌دین می‌شود. گفت: صددرصد حرفتان را قبول کردم من اصلاً تا حالا توجه به این مسئله نداشتم گفت: یکیش هم خودم، این شهر و دیار اینقدر چشم‌ها و دل‌های ما را پر کرده از زرق و برق و زینت که جا نگذاشته ما یاد خدا و یاد قیامت کنیم.

البته خیلی از مردم این کشور هم دارند به این سمت حرکت می‌کنند، شما با خیلی‌ها ممکن است در پارک، در خیابان، در پیاده‌رو، در هواپیما، برخورد کنی بررسی شما یاد مرگ هستی؟ اینقدر غفلت بالاست که به شما می‌گوید خجالت نمی‌کشی اسم مردن را می‌آوری؟ وقتی آدم یاد خدا، یاد مرگ و یاد قیامت نباشد هنگام افتادن در انواع گناهان با چه ترمزی جلوی خودش را بگیرد؟ این یاد خداست که نمی‌گذارد انسان در دامن شیاطین بیفتد. این آیه در اواخر سوره «اعراف» است ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ اینهایی که همیشه ملاحظه خدا را می‌کنند،



خدا را بر خود ناظر و حاضر می‌دانند «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ» هنگامی که گروهی، نه یک دانه شیطان، صدها شیطان، به خصوص این شیاطین انسی با ابزارهایشان، به اینها بچسبند مسهم «تَدَكَّرُوا» این توجه به خدا برایشان کار می‌کند «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» با چشم باز این شیاطین رنگارنگ زیبای خوشگل فیلمی، ماهواره‌ای، سایتی و همراهی را خیلی بدشکل، شاخ‌دار، دم‌دار و سم‌دار می‌بینند از ترس در می‌روند، این ترمز است. و همان شکلی که هفت سال در نوجوانی و هفت سال در اوج جوانی؛ چهارده سال یوسف آن زن مصری را می‌دید، همه درباری‌ها آن زن را خیلی با طراوت، با نشاط، جوان، خوش قیافه و خوش اندام می‌دیدند، یوسف او را عین دیو می‌دید، فراری بود.

کاسب و فروشندگانی که به یاد خدا بود

این حرف قرآن مجید است آن که یاد خدا را در خودش ثابت و برقرار کرده، همه جا یاد خداست. گفت: درست است در یک مغازه در مشهد نشسته بودم خرید بکنم، نوبتم نبود پنج شش تا جلوتر از من بودند، سه تا مسئله خیلی جالب از صاحب مغازه دیدم که خیلی الان در شهرها کم است. یکیش این بود یک پیرزن قد خمیده‌ای آمد گفت: که شیرخشت می‌خواهم یک شیرخشت خیلی تمییز در یک شیشه به شکل لاله بود. اصلا رنگش یک رنگ زیبایی بود آدم از تماشای آن رنگ حظ می‌کرد، بهش گفت: مادر فکر می‌کنم دنبال شیرخشت هندی هستی، گفت: آره مادر، برای مریض می‌خواهم، گفت: این شیرخشتی که در این شیشه بزرگ لاله‌ای شکل می‌بینی خیلی هم منظره‌اش خوب است، این ایرانی است. گفت: نمی‌خواهم، گفت خداوند شما را به سلامت ببرد. این کاسب یاد خدا بود از پول می‌توانست بگذرد. پیرزن که معیاری نداشت شیرخشت را آزمایش بکند ببیند هندی است یا ایرانی است، معیاری هم وجود نداشت. یک وقت طلا را می‌دهی دست طلافروش بهش می‌گویی و نمی‌دانی، می‌گویی بیست عیار است، یک پول خوبی بده، محک دارد می‌آورد جلوی چشم خود آدم محک می‌زند می‌گوید ببین به دلیل این محک این شانزده عیار است. ولی شیرخشت که محکی ندارد محکش فقط توجه به پروردگار است، که



سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

مشتری شیرخشت هندی می‌خواهد من ایرانی خیلی تمییزش را دارم اگر کنار خدا باشم به مشتری می‌گویم ایرانی است کنار خدا نباشم می‌گویم مادر اصلا هند بهتر از این را ندارد و دروغ می‌گویم، تقلب می‌کنم به قول قدیمی‌ها برای چندر؛ یعنی چند غاز پول، پیرزن رفت.

هنوز نوبت من نشده بود، یکی دیگر که جلوی صف بود جلوی پیشخوان آمد گفت: شما چه فرمایشی دارید؟ گفت دو کیلو خاکشیر می‌خواهم گفت: که این خاکشیر را می‌بینی می‌پسندید؟ خاکشیر را نگاه کرد من هم داشتم می‌دیدم گفت: خیلی تمییز و عالی است دو کیلو از همین بدهید گفت: این به چشم تو تمییز است، ولی این یک مقدار خاک دارد. ما که پنجاه سال است این کاره هستیم تشخیص می‌دهیم این خاکشیر تمیزی که شما می‌خواهی این نیست یک ذره خاک دارد.

این را اگر بخری ببری تهران باید دو سه بار خانمت با دقت بشورد، خاکش، گرد و غبارش برود، بعد میل بکنید. این خاک دارد. شما نمی‌بینی خاکش را ولی من می‌بینم؛ چون به من گفתי خاکشیر تمییز، کلمه تمیز من را وادار کرد بهت بگویم بین دیدی گفתי عجب تمییز است؛ ولی عجب تمییز نیست، گرد و خاک دارد.

حالا یادم نیست خرید یا نخرید یکی دیگر آمد گفت: آقا من زوار امام رضا علیه السلام هستم من حدود هشتاد نود تومان - این قضیه برای ده سال پیش است - از شما خرید کردم پول کم آوردم، می‌خواهم برگردم شهرمان، این جنس‌هایی که من از شما خریدم پس می‌گیری؟ گفت: بله که پس می‌گیرم؛ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اگر مشتری جنس را برد به هر علتی یکیش این است که پول کم آورده، آورد پس داد پس بگیریم. گفت: جنس را بگذار این هم پولت.

یک مغازه کوچکی هم بود شاید چهارده پانزده متر بیشتر نبود، نوبت من شد گفتم: اینجور که شما با مشتری حرف می‌زنی تا شب چقدر گیرت می‌آید چون از هر ده تا مشتری شش تا را خودت می‌تارانی، یکی می‌آید می‌گوید شیرخشت هندی می‌خواهم می‌گویی این ایرانی است، خاکشیر تمییز می‌خواهم می‌گویی گرد و خاک دارد، پول کم آوردم می‌گویی



جنس را پس می‌گیرم، این پولت. پس چی کار می‌کنی؟ گفت: این مغازه را می‌بینی بعدا دیگر با من خیلی آشنا شد من هر وقت می‌روم، پیشش می‌روم. گفت: این مغازه را می‌بینی چهارده پانزده متر است من از فروش این مغازه هر سال تا دینار آخر پول خنمسم را می‌دهم و با فروش در این مغازه هم تا حالا هفت تا دخترم را شوهر دادم با جهازیه کامل، وضع هر هفت تا داماد هم خوب است به من هیچ احتیاجی ندارند، بیست و دو بار هم از پول همین دخل مکه رفتم، چی می‌خواهم دیگر آقا؟ برای چی دروغ بگویم؟ برای چی جنس را تقلب بکنم؟ برای چی پس نگیرم آنی که دارد دخل من را پر می‌کند اسمش خداست آنی که دارد من را با همین دخل بیست بار می‌فرستد مکه، خداست، آنی که دارد با همین دخل، هفت تا دختر من را با جهازیه کامل شوهر می‌دهد خداست. دروغ برای چی؟ تقلب برای چی؟

سال بعد رفتم می‌خواستم خرید بکنم دیدم بسته است، از بغل دستی پرسیدم که ایشان کجا هستند؟ گفت: صد قدم پایین تر است، آدم دیدم یک مغازه دارد دویست متر، چهارده پانزده متر را حساب بکنید دویست متر، کل دویست متر زیرش خالی است انبار است سه طبقه هم رویش است. گفت: خوب شد آمدی بیا بشینیم با هم حرف بزیم. گفت: مغازه قبلی رفتی؟ گفتم بله، گفت من پنجاه سال پیش که جوان بودم این مغازه را اجاره کردم پنجاه سال پیش، الان که من دارم می‌گویم حدودا می‌شود شصت و پنج سال پیش چون پانزده سال هم الان رویش باید بیاید. یک مرد محترمی بود این مغازه ملکش بود به من اجاره داد، هر دو سه سالی یک بار می‌آمد می‌گفت که دستت می‌رسد پانزده هزار به اجاره اضافه کنی؟ می‌گفتم بله چرا نمی‌رسد حقّات است، گذشت صاحب ملک مرد، یک روز ده صبح دیدم دو سه تا آدم بزرگوار شکل همدیگر آمدند گفتند ما بچه‌های صاحب مغازه هستیم، یک سوال داریم گفتم بفرمایید، به پدر ما شما سرقفلی دادی؟ یا فقط اجاره است، برای چی دروغ بگویم مگر خدا من را نیازمند به دروغ آفریده؟! من سرقفلی ندادم، برای چی می‌روند یقه یک قاضی را می‌گیرند وادارش می‌کنند حکم بدهد که اگر می‌خواهی این مستاجر بیرون برود، دویست میلیون بهش بده، حالا به چه حقی، چه پولی؟ شما آقا از

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

پدر ما سرقفلی گرفتی؟ گفتم من یک قران سرقفلی ندادم، سرقفلی ندادی؟ نه، گفتند ما مغازه‌مان را می‌خواهیم، گفتم چشم، خودتان مغازه دارید؟ گفتند بله، آدرس؟ مثلاً خیابان پایین، پلاک ۱۶، چشم من خدمتتان می‌آیم، گفت: وقتی که این سه تا برادر رفتند اولین مشتری که وارد شد گفتم برو از مغازه‌های دیگر خرید کن چون دل صاحبان این مغازه به بودن من رضایت ندارد من در ملکی که صاحبش راضی نیست جنس نمی‌فروشم. یک صد تا کارتن آوردم تمام جنس‌ها را کارتن کردم بردم در حیاط خانه، ساعت چهار بعدازظهر شد، چهار بعدازظهر کلید مغازه را برداشتم بردم در مغازه‌شان، گفتم کلید، مغازه هم تخلیه شد، گفتند آقا ما اینجوری نمی‌خواستیم، ما آمدیم گفتیم مغازه‌مان را می‌خواهیم؛ یعنی تا یک ماه دوماه دیگر، تو فکر یک جای دیگری را بکن، یک مغازه‌ای را اجاره کن، سرقفلی بده، آرام آرام جنس‌هایت را [ببر] گفتم نه، پیغمبر ﷺ فرموده چیزی که از مردم پیشتان است و خواستند همان روز بهشان پس بدهید. من نباید صبر می‌کردم آفتاب غروب کند.

کلید را گرفتند، آن که علی می‌گوید این است «اذْکُرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ» آنی که تمام خوشی‌هایتان را ریشه کن می‌کند یادش باشید و آن مرگ است. خوشی‌های حرام روی هم انبار نکنید، که وقتی ملک الموت می‌آید ریشه کن می‌کند، پشت ریشه کن کردن خوشی‌های حرام، آتش دوزخ را بهتان مسلط کنند، نکنید. اینجوری زندگی نکنید یاد خدا، یاد مرگ باشید.

امکان ملاقات با امام زمان در دنیا

یکی به یکی گفت که امام عصر ع را می‌شود ملاقات کرد؟ گفت: بله چرا نمی‌شود ملاقات کرد؟ گفت جایش کجاست؟ گفت دوشنبه‌ها در بازار آهنگرهای تهران، در مغازه یک قفل‌ساز، آنجاست. نه این بازار فعلی، این بازار فعلی من را می‌شود ملاقات کرد نه امام عصر

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۲.



را. - قضیه برای هشتاد نود سال پیش است - دوشنبه آمد ولی گفت رفتی آنجا حرف نزن فقط جمالش را ببین و برو، آمد نشست، دید یک چهره ملکوتی نشسته و صاحب مغازه دارند با هم حرف می‌زنند، یک پیرزنی وارد مغازه شد، به قفل فروش گفت من نیاز به پول پیدا کردم یک قفل قدیمی دست‌ساز خیلی خوبی از پدر خدایامرزم به من رسیده، خیلی هم علاقه به این قفل دارم، دلم نمی‌خواهد از زندگی‌ام بیرون بروم ولی یتیم دارم، می‌خواهم خرج آنها را بدهم گفت: قفل را بده ببینم، قفل را نگاه کرد و گفت: مادر چند؟ گفت: من قیمتش را نمی‌دانم اما در همین بازار پیش چهار پنج تا قفل فروش و قفل‌ساز بردم بیش از دو تومان قیمت نکردند دو تا تک تومان، گفت: مادرم این قفل هشت تومان می‌ارزد به پول آن زمان، دلت می‌خواهد هشت تومان بفروشی؟ این پیرزن بنده خدا از شادی دیگر در پوستش نمی‌گنجید هشت تومان چهار برابر پول قفل‌فروش‌های دیگر زندگی را سرپا می‌کرد گفت: دلت می‌خواهد بفروشی؟ گفت: می‌خواهم بفروشم گفت: می‌توانی بفروشی اگر می‌خواهی بفروشی بفروش، من هشت تومان می‌دهم اگر نمی‌خواهی هشت تومان بهت می‌دهم قفلت اینجا امانت است، دو سال دیگر، سه سال دیگر پول گیرت آمد علاقه به قفل مانده از پدرت داری بیا قفلت را ببر. آن مرد ملکوتی از جا بلند شد از قفل فروش خداحافظی کرد رو کرد به من گفت: در این بازار تهران چند تا از اینها داریم؟ گفتیم: آقا هیچی، فرمود هر وقت می‌خواستی من را ببینی پیش آدم‌های سالم من را ببینید، من با ناسالم سروکاری ندارم، با کاسب دروغگو و متقلب سروکاری ندارم، ﴿الْحَبِیْثَاتُ لِلْحَبِیْثِیْنَ وَالْحَبِیْثُونَ لِلْحَبِیْثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِیْنَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ﴾ «کفی بالموت واعظاً» از آن شش تا حقیقت که چراغ راه است یکیش توجه به مرگ است، حالا من در مغازه نشستم یک دو میلیون هم فروختم، هیچ کس فعلاً نمی‌آید و برود، یک خرده در فکر بروم، که یک روزی ملک الموت از من این مغازه را می‌گیرند، جنس‌هایش را هم می‌گیرد، جانم هم می‌گیرد من که باید بروم

۱. نور: ۲۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۳۹.

برای چی جنس چینی را به جای آلمانی قالب بزنم؟ برای چی؟ خدا که نان من را دارد می‌دهد، پارچه به این زیبایی بافت پاکستان را که یک شور برود دیگر به درد نمی‌خورد این را برای چی به جای پارچه ایتالیایی قالب کنم برای کی؟ برای چی؟ این که پولش صد درصد حرام است.

ادامه کاسب و فروشنده‌ای که به یاد خدا بود

گفتم چی شد؟ گفت: هیچی کلید را دادیم و راه افتادیم خانه آمدیم، گفتیم یک هفته فقط خانه بخوابیم، مغازه که دیگر نداریم، جنس‌هایمان هم که کارتن است و جلوی چشممان کیف هم دارد، خدا استراحت به ما داد تا ببینیم وجود مقدس او چه رقمی برای ما می‌زند. صبح نشسته بودم صبحانه می‌خوردم در زدند، بلند شدم آمدم در را باز کردم دیدم سه تا برادر هستند مالکان مغازه که پدرشان مرده بود و ملک، ارث رسیده بود، یک چک تاریخ همان روز تعارفم کردند گفتند بفرمایید گفتم چیست؟ گفتند که هدیه، گفتم چه هدیه‌ای؟ گفتند آخه تو پنجاه سال در این مغازه بودی با این کاسی سالم، سلامت، مغازه به قول امروزی‌ها و این خارجی‌ها پزند شده بود، از همه جای ایران می‌آمدند می‌گفتند این جنس‌هایش سالم است این راست می‌گوید حالا این مغازه را از دست دادیم، یک پول ناقابل است فرض کن به پدر ما سرقفلی داده بودی. چک را دادند به من دیدم شصت میلیون تومان است، این پانزده سال پیش، گفتم این را چی کار کنم؟ گفتند برو مغازه بخر، خدا خیرتان بدهد ولی من توقعی ندارم گفتند تو توقع نداری ما حیایمان کجا رفته، چک را به ما دادند و ما رفتیم گذاشتیم حساب بانکمان، آمدیم به امید خدا خیابان گردی که کجا مغازه خالی در بسته است صاحبش را پیدا کنیم بخریم گفت: اینجا دیدم درش بسته است برای کیست؟ آدرس دادند رفتم گفتم مغازه‌تان را می‌فروشید؟ گفت: بله دویست متر است زیرزمین دارد دو طبقه هم ساختمان، چند؟ صد میلیون، گفتم خدا خیر بدهد قولنامه را بنویس این شصت میلیون، چهل تومانش را تا چقدر به من مهلت می‌دهی؟ یک نگاهی به من کرد و گفت: هر وقت دلت می‌خواهد، من آخه گفتم یاد خدا، خدا در قرآن گفته من



یار بندهام هستم اینها را باید باور کرد ﴿نعم الوکیل﴾ من وکیل خوبی هستم برای بندهام، نعم الوکیل، نعم المولی من آقای خوبی هستم برای بندهام، و نعم النصیر من نصرت‌دهنده خوبی هستم برای بندهام این یک نمونه که بی‌واسطه من دارم برای تو می‌گویم خودم در جریانش افتادم.

گفت که هر وقت که دلت می‌خواهد چهل تومان من را بیاور بده سند و رسید هم نمی‌خواهم. گفتم نه سند و رسید را که قرآن گفته، مرگ است. یک وقت من افتادم مُردام، ورثه من قبول نکردند به تو بدهکار هستم. تو مردی.

بنویس باشد گفت خودت دلت می‌خواهد بنویس. آمدیم در مغازه را باز کردیم و جارو داشتیم می‌کردیم جنس‌ها هم که خانه بود یکی از رفیق‌هایمان آمد از آنجا رد شود دید ما داریم جارو می‌کنیم، حاجی! اینجا را خریدی؟ گفتم خدا برایمان خریده ما کی هستیم چند؟ صد میلیون، گفت: تو صد میلیون پول نداری که؟! گفتم: چرا صاحب‌های آن مغازه شصت میلیون به من دادند آن هم قبول کرده گفته چهل میلیون را هر وقت می‌خواهی بیاور بده، گفت: اتفاقاً من هفتاد هشتاد میلیون پول بیکار دارم دربه در دنبالش بودم که چه کارش بکنم یک چک نوشت گفت چهل میلیون را برو بگیر امروز بهش بده وقتی مغازه راه افتاد، کاسی راه افتاد مشتری‌ها آمدند چهل میلیون من را خرده خرده جمع کن بعد بیاور به من بده. این یاد خدا، این یاد مرگ، آنی که یاد خداست خدا خوب می‌گرداند، خیلی خوب.



جلسه هشتم

قرآن، دواهای دردناک و مشکلات

توسل به قرآن برای حل مشکلات

مسائل بسیار مهمی را با لطف خداوند و توفیق او درباره قرآن مجید به وسیله خود آیات و روایات اهل بیت شنیدید و به این معنا هم توجه فرمودید که همه ما در همه کارها، عادی و غیرعادی، مالی، خانوادگی، اجتماعی، اخلاقی، عملی، توان هماهنگ کردن این امورمان را با کتاب خدا؛ قرآن مجید داریم و حتی کسانی که قلبا و عملا با قرآن مجید در ارتباط هستند رغبت به قرآن، شوق به قرآن، ایمان به قرآن دارند بعضی از مشکلاتشان را با توسل به خود قرآن می‌توانند حل کنند در این زمینه هم مواردی را برایتان بیان کردم که بعضی از این موارد را خود من در جریان بودم که با توسل به خود قرآن [مشکلات را حل کردند]. فهم قرآن، عمل به قرآن و هماهنگ بودن با قرآن یک مسئله است توسل به خود قرآن به وسیله اهل قرآن که برایشان کارگشا بوده، مشکلاتی را از آنها حل کرده [مسئله دیگر].

چگونه اهل قرآن بشویم؟

چگونه باید اهل قرآن شد؟ که واقعا پروردگار مهربان انسان را به عنوان اهل قرآن بپذیرد، یک روایتی هم امیر المومنین علیه السلام دارند که در ارزش اهل قرآن می‌فرماید: «أهل القرآن أهل الله و خاصته» اهل قرآن در حقیقت، اهل خدا هستند و بندگان ویژه پروردگار مهربان

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۸.



عالم هستند، قرآن مجید چند پیشنهاد می‌کند برای اینکه یک مرد، یک زن، یک جوان، یک متوسط‌العمر، و یک سن بالا، اهل قرآن بشود.

مداومت به خواندن سوره مبارکه واقعه

در سوره مبارکه «واقعه» که خیلی هم به خواندنش هر شب سفارش شده؛ یعنی آدم خواندن این سوره مبارکه را ترک نکند. حتماً بعضی از شماها هم به این شکل هر شب، واقعه را می‌خوانید که حدود صد آیه است.

گذشتگان ما برای اینکه خواندن این سوره ترک نشود در دو رکعت نماز نشسته بعد از نماز عشاء در رکعت اول بعد از سوره مبارکه حمد، به جای قل هو الله به جای انا انزلناه، سوره واقعه را می‌خواندند. نماز عشا که تمام می‌شود، دعاها را که می‌خوانند شما اگر سوره مبارکه را حفظ نیستید، می‌توانید بعد از سلام نماز یا قبل از نماز عشاء یک قرآن بیاورید کنار دستتان یک کاغذ هم سر سوره واقعه علامت بگذارید، نماز دو رکعت بعد از عشاء را که شروع می‌کنید قرآن را باز کنید و بعد از الضالین رکعت اول، سوره را از روی قرآن بخوانید، دو تا هم ثواب می‌برید؛ یکی ثواب نماز را، یکی ثواب قرائت قرآن را و این دو تا در پرونده‌تان ثبت می‌شود.

ناراحتی مشریکن از هدایت افراد

یکی از جوانان مسلمان شده پیغمبر ﷺ «عبدالله بن مسعود» است در هجده نوزده سالگی که چوپان هم بود، این آمد به پیغمبر ﷺ گرایش پیدا کرد و مومن خیلی خوبی شد، خیلی خوب. این سران بت پرست مکه از مومن شدن این جوان خیلی عصبانی شدند، این هم از عجایب پستی بشر است که یک نفر برود رو به حقیقت، برود رو به منظم شدن، برود رو به تربیت، برود رو به کار خیر، برود که اهل خدا بشود، بگیرند شکنجه‌اش بدهند،

۱. از صحابه و یاران پیامبر بود او ششمین فردی بود که به پیامبر، در مکه گروید.



کتکش بزنند، اذیتش کنند و این تکرار می‌شد. در مکه هر جا این جوان را گیر می‌آوردند به قصد کشت می‌زدند حالا زمان ما برای ما متدین‌ها خیلی زمان خوبی است، هیچ کس بیرون منتظر ما نیست که ما از مسجد بعد از منبر و نماز جماعت دربیاییم به قصد کشت ما را بزند که چرا رفتی نماز؟ چرا رفتی پای منبر؟ بلکه وقتی بدانند ما اهل نماز هستیم، اهل منبر هستیم، آدم متعادلی هستیم، آدم منظمی هستیم، آدم پاکی هستیم خیلی به ما احترام هم می‌گذارند، التماس دعا هم به ما می‌گویند.

آرزوی نماز خوان شدن توسط شخص بی نماز

من یک بار لندن، منبر می‌رفتم ده روز بعد، بلیط هواپیمای ایرانی برای برگشتن گیرم نیامد، باید سه چهار روز صبر می‌کردم من هم نمی‌توانستم بمانم، برای برگشتن عجله داشتم، به ناچار سوال کردم گفتند یک هواپیما برای شرکتی که شرکت انگلیسی است این فردا پنج بعدازظهر از لندن حرکت می‌کند برای تهران، که چون آنها چهار ساعت از ما عقب‌تر هستند؛ یعنی پنج بعدازظهر لندن نه شب تهران بود، ما ساعت دو می‌رسیدیم تهران، پنج بعدازظهر سوار شدیم چهارصد تا مسافر داشت، حالا ما هم خبر نداشتیم که یک چهل پنجاه تا مسافر برای باکوی آذربایجان است، این هواپیما در مسیر می‌پیچد به آذربایجان، مسافرهایی آنجا را پیاده می‌کند بعد از روی دریای خزر مستقیم می‌آید تهران؛ چون خزر، کنار باکو است این را من نمی‌دانستم، به من نگفتند. پنج که ما سوار شدیم در هوا که داشتیم می‌آمدیم کاملاً آفتاب بود و روشن بود که همان وقت تهران ساعت نه شب بود، دو سه ساعت که گذشت هوا یواش یواش تاریک شد، مسافرها هم غیر از چهل و پنجاه تا همه ایرانی بودند؛ مرد و زن و ایرانی‌ها، خانم‌هایشان هم تمامشان معجزه‌گر بودند؛ چون ما لندن که سوار شدیم همه نیمه عریان بودند، حدود خرداد بود نیمه عریان که می‌گویم؛ یعنی نیمه عریان، ولی وقتی که یک ربع مانده بود برسیم فرودگاه همه اینها لباسهای بلند و روسری پوشیدند و معجزه شد یک دفعه یعنی در پنج دقیقه کل این زنهای بی‌دین بادین شدند. من به سرمهماندار هواپیمای انگلیسی گفتم که هوا دارد تاریک می‌شود و روشن است می‌رود در تاریکی، من

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

نماز می‌خواهم بخوانم می‌توانم در هواپیما نماز بخوانم؟ یا باید روی صندلی که نشستم بخوانم؟ اگر نمی‌گذارند چاره‌ای نیست دیگر روی صندلی نماز می‌خوانم، خیلی به من احترام کرد - که خیلی جالب است - گفت: شما صبر کنید من بروم پیش خلبان اولاً بپرسم قبله کدام طرفی است؛ چون ما سی و هفت هزار پا بالا بودیم هواپیما هم که از لندن بلند شد باید می‌آمد از روی آسمان هلند بعد می‌آمد اتریش، بعد می‌آمد بوسنی همینطور می‌آمد رومانی، بلغارستان، ترکیه، آذربایجان و از آنجا می‌آمد ایران گفت من از خلبان می‌پرسم، برایتان جلوی هواپیما جا می‌اندازم بهتان خبر می‌دهم، خیلی تشکر کردم دیدم خیلی بزرگواری کرد در حالی که یک سفر من از استانبول ترکیه، کشور اسلامی می‌خواستم بیایم ایران، وقت نماز نبود، فکر کردم می‌رویم یک ساعت بعد وقت نماز است، طیاره هم برای مسلمان‌هاست، برای کشور اسلامی است، تا تهران هر کاری کردم که از روی صندلی بلند شوم یا بروم عقب هواپیما یا جلو، نماز بخوانم نگذاشتند، اما یک کشور کافر بی‌دین مشرک استعمارگر ظالم، به عقیده ما احترام کرد. آمد گفت: آقا! جا حاضر است جلو تشریف بیاورید گفت: من از خلبان پرسیدم مکه طرف دست چپ طیاره است من پتو را دقیقاً رو به قبله انداختم تا یک ساعت هم هواپیما نمی‌پیچد مستقیم می‌رود شما برای نمازت خیالت راحت باشد که هر دو رو به قبله قرار می‌گیرد.

در این چهارصد تا مسافر پنجاه تا که برای آذربایجان روس بودند، یکیشان نماز نخواند، سیصد و پنجاه تا هم ایرانی بودند مرد و زن الحمدلله یکی از آنها هم نماز نخواند، غریبه، فقط من بودم. کاری به این حرفها ندارم می‌خواهم یک مسئله دیگری را بگویم که ما که اهل مسجد هستیم، اهل قرآن هستیم، اهل منبر هستیم، ما را بیرون نمی‌گیرند کتک بزنند احترام می‌کنند، قوم و خویش‌هایمان که بعضی‌هایشان اهل مسجد و منبر نیستند آنها هم به ما احترام می‌کنند، نماز صبح را من نرسیده به باکو در هواپیما خواندم؛ چون هوا دیدم دارد گرگ و میش می‌شود باز به همان سرمهماندار گفتم، گفت: من پتو می‌اندازم قبله را هم می‌پرسم بیا. نماز را خواندم، داشتم برمی‌گشتم بیایم روی صندلی بنشینم؛ چون تقریباً آخرهای هواپیما بودم، من دارم از بین صندلی‌ها می‌آیم بروم روی صندلی،



يك خانم تقريبا متوسط العمر، چهل و پنج ساله اين هم هنوز نرسیده بوديم ايران، باكو هم نرسیده بوديم، با همان لباسهای تابستانی، سر و كله برهنه، از روبروى من از روى صندلی اش بلند شد برود دستشویی، در راه؛ چون دیدید باریک است آن محل رفت و آمد، یکی که می خواهد رد بشود باید آن یکی بکشد خودش را کنار که رد بشود، اين خانم رسید به يك قدمی من، حالا یا باید او يك مقدار اين راه را برود در آن صندلی که مسافر نشسته من رد بشوم یا من خیلی خودم را کنار بکشم او رد بشود، اما يك قدمی ایستاد به من نگفت آقا برو کنار می خواهی رد شوم آخه معمولا اخلاق اینها اینجوری است با ماها انگار خوب نیستند اما نگفت، خیلی سنگین و رنگین و خدا شاهد است با حالت غصه دار، معلوم بود، گفت که شما دیشب نماز خواندید؟ مثل اینکه صبح ندیده بود نماز من را خواب بود، گفت دیشب شما نماز خواندید؟ گفتم بله، گفت می شود يك تقاضا بکنم؟ گفتم بفرمایید، گفت ما که از خدا دور هستیم خیلی بدبخت هستیم حالا جالب است خودشان هم می فهمند، خیلی بدبخت هستیم، روحیه مان نرمال نیست، آدم های خوبی نیستیم، تقاضایم از شما اين است که در نماز بعدی تان و نمازهای بعدی تان به ماها هم دعا بکنید بلکه خدا ما را هم بپذیرد.

عبدالله بن مسعود و قرائت سوره واقعه برای حل مشكلات

اما اين عبدالله بن مسعود به جرم مومن شدن و به جرم بالاتر، جرم نزدیک مشرکین، آیاتی که نازل می شد، از پیغمبر ﷺ می گرفت و می برد در بين اینهایی که کتکش می زدند می خواند در می رفت، دنبالش می کرد می گرفتند له و لورده می کردند.

يك روز خیلی کتکش زدند، دیگر بیحال شد، وقتی اين کتک زن ها رفتند از جا بلند شد شل شل، خون آلود با درد بدن آمد مسجد الحرام پیش پیغمبر ﷺ فرمود: عبدالله چه شده؟ گفت: آقا! جایتان خالی به قصد کشت من را زدند، له کردند، خون آلوده شدم، تمام استخوان هایم درد می کند، فرمودند: عبدالله! هجده نوزده سالتس بود، بشین يك خرده استراحت کن، يك خرده درد کم بشود، آرامش پیدا کنی برو خانه استراحت کن، گفت:



سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

من نیامدم اینجا بشینم استراحت کنم من نیامدم از شما اجازه بگیرم بروم خانه من آمدم بگویم آیه جدید نازل نشده بدهید به من بروم برای این بی‌دین‌ها بخوانم.

این آدم قرآنی، در بستر بیماری افتاده بود که منتهی به مرگش شد، عثمان آن وقت حاکم بود شاه بود، نه خلیفه "پیغمبر ﷺ" یک دانه خلیفه معرفی کرد به لفظ خلیفه آن هم امیرالمومنین ﷺ بود، به هیچ کس نگفت تو بعد از من خلیفه من هستی، لذا من این سه نفر را شاه می‌دانم نه جانشین پیغمبر ﷺ.

شما هم نگویید خلیفه، شما هم خواستید حرف اینها را بزنید بگویند اعلیٰ حضرت، بگویند شاهنشاه، بگویند حاکم زمینی، بگویند حاکم مادی، بگویند حاکم بی‌دین‌ها، نگویید خلیفه، من الان هشتاد و سه روایت ماه رمضان امسال جلوی چشمم است که یک ماه درباره امیر المومنین ﷺ صحبت کردم، تمام سی روز، یک کلمه هم از کتابهای شیعه نگفتم تمام عظمت، شخصیت، علم و کرامت امیر المومنین ﷺ را از کتب اهل سنت گفتم با آدرس، با مدرک، هر سی روز هم پخش شد؛ چون حرفهایی بود که آنها نقل کرده بودند چیزی نبود که پخش نشود، جنگی، دعوایی نبود، نقل روایات بسیار عالی درباره عظمت امیر المومنین ﷺ بود، حالا من نرسیدم همه روایاتی که روی میز بود از کتابهای مهم اهل سنت که هشتاد و پنج تا روایت خاص بود، نشد من همه را بگویم، ولی در این هشتاد و پنج تا، لفظ خلیفه، وصی، جانشین، از زبان پیغمبر درباره امیر المومنین ﷺ از کتب اهل سنت آمده است. انت خلیفتی من بعدی، نه چهارمی، مخصوصا رسول خدا ﷺ که خدا، خبر بهش داده بود بعد از مرگت چه جریانات تلخی اتفاق می‌افتد، در این هشتاد و پنج روایت، نقل آنها هم کلمه «خلیفتی» را آورده، هم «من بعدی» را، من بعدی؛ یعنی اگر کسی بعد از من این ادعا را کرد کاره‌ای نیست، حرام است بر مردم از او اطاعت بکنند، چون خلاف پیغمبر است. پیغمبر تاکید دارند یا علی! انت خلیفتی من بعدی، حالا شاه سوم عثمان بن عفان آمده عیادت عبدالله بن مسعود در بیماری مرگش، نشسته کنار بستر عبدالله بن مسعود، عبدالله وضع مالی‌اش خوب نبود چوپان بود ظاهرا دو تا یا سه تا هم دختر داشت، عثمان



بهش گفت دستور بدهم يك حقوق به دردخورى از بيت المال برايت مقرر بكنند؟ گفت نه، نیاز ندارم، چون دارم ديگر مي‌روم عمرم تمام شده. گفت: براى زنت و اين دو تا دختر يا سه تا دخترت اين پول را مقرر كن؟، گفت آنها هم نيازى ندارند، گفت آخه تو كه همه مي‌دانند دستت خالى است، از پول دنيا، گفت نه من يك سفارشى به بچه‌هايم كردم كه آن سفارش را پيغمبر ﷺ به من کرده، كه اگر مي‌خواهيد روى تهيدستي و فقر و نادارى را نبينيد هر شب سوره واقعه بخوانيد. معلوم مي‌شود قرآن مشكل گشا است.

پس، غير از اينكه اين كتاب دنيا و آخرت انسان را پر از نورانيت و معنويت مي‌كند، غير از اينكه كتاب اخلاق - اين را علاجش كنيد، بايد بروى ببرى اين مثل خودمان است - غير از اينكه كتاب اخلاق است، كتاب عمل است، كتاب حلال و حرام است، كتاب توحيد است، كتاب نبوت است، كتاب امامت است، خود وجود قرآن هم خودش و سوره‌هايش مشكل گشاست.

نمونه افراى كه به خواندن سوره واقعه مداومت داشتند

من چهار تا عمه داشتم دو تا عمو، از وقتى كه تقريباً تشخيص مي‌دادم؛ چهار پنج سالگى تا زمانى كه هر چهار تا عمه بعد از هشتاد سال، هشتاد و پنج سال يك عمه‌ام صد و پنج سالش بود با سلامت كامل عقل و حافظه و دو تا عمويم در هشتاد و پنج سالگى و نود و پنج سالگى از دنيا رفتند هيچ کدامشان، هيچ شبي سوره واقعه را ترك نكردند يكيشان هم تا صد و پنج سال، محتاج نشد اين را من با چشمم ديدم.

اين كه من نه روز است به قرآن، اصرار مي‌كنم، براى اينكه هيچ منبعى بركات قرآن را ندارد، و حتى به اين فيلم‌بردارها هم سفارش كردم كه كل نوارهاى اينجا را بدهند به شبكه قرآن و همينطوري كه قارى‌ها را پخش مي‌كنند اين مباحث قرآنى را هم پخش بكنند انصافش اين است شبكه قرآن هم زحمت مي‌كشد و زحمت كشيده، من هر چي بحث قرآنى داشتم پخش كردن. ولى اين نه روز با فردا اگر خدا توفيق بدهد جديدترين مباحث من درباره قرآن مجيد است. حالا چگونه اهل قرآن بشويم.



تفسیر آیه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»

در سوره واقعه خداوند یک آیه دارد می‌فرماید: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱ [آیات قبلش این‌ها هستند] ﴿فَلَا أَقْسَمُ بِمَوَاقِعِ الْجُبُورِ﴾^۲ ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعَآمُونَ عَظِيمٌ﴾^۳ ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾ چه اسمی؛ کریم، ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾ ﴿فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ﴾^۴ «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». ظاهر، «لا یمسه الا المطهرون» این است: مس؛ یعنی لمس کردن، «لا یمسه الا المطهرون»، غیر از پاکان قرآن را کسی لمس نمی‌کند، خب ما خیلی‌ها را می‌شناسیم بی‌دین هستند، برای عقد دخترشان قرآن می‌گیرند قرآن هم باز می‌کنند عروس خانم هم بی‌حجاب قرآن را باز می‌کند می‌بوسد، لبش می‌خورد به قرآن؛ یعنی آدم ناپاک قرآن را با لبش لمس می‌کند بعد می‌گذارند در سفره عقد، قرآن که می‌گوید غیر از پاکان این کتاب را کسی لمس نمی‌کند. این لمس چه لمسی است؟ این طهارت چه طهارتی است؟ یعنی کسی با دلش، با روحش، با اعضا و جوارحش، قرآن مجید را لمس نمی‌کند مگر اینکه دارای طهارت باشد؛ یعنی وضو، نه، این مطهرون است مطهرون، طاهرون نه، اگر فرموده بود «لا یمسه الا الطاهرون»؛ یعنی جز آنهایی که وضو یا غسل یا تیمم دارند قرآن را لمس نمی‌کنند؛ اما مطهرون است، طهر تشدید دارد، یطهر تطهیرا، فَعَلَ يَفْعَلُ تَفْعِيلًا؛ یعنی کسی که طهارت نیت دارد، طهارت اندیشه دارد، طهارت دل دارد، یک دلی دارد حسد در آن نیست، حرص نیست، کبر نیست، بخل نیست، طمع نیست، کینه نیست، حجابی بین او و قرآن کریم نیست، این آدم قرآن را لمس می‌کند یعنی چی؟ یعنی خیلی خوب معنی‌اش را می‌فهمد، با کمک دلش و با کمک اهل بیت و وقتی که فهمید عاشق عمل کردنش می‌شود. حالا ظاهرش هم همینطور که در رساله‌ها

۱. واقعه: ۷۹.

۲. واقعه: ۷۵.

۳. واقعه: ۷۶.

۴. واقعه: ۷۷.

۵. واقعه: ۷۸.



نوشتند بدون وضو که طهارت ظاهری است سراغ قرآن نروید با وضو با طهارت بشینید قرآن را باز کنید که طهارت شما به قرآن وصل شود نور قرآن به شما بتابد.

با طهارت باید سر درس قرآن رفت

یکی از بزرگترین مراجع ما مرحوم آیت الله العظمی آقا «سید اسماعیل صدر» که کنار حرم موسی بن جعفر علیه السلام دفن است، خداوند یک فرزندی به ایشان داد اسمش را گذاشت مهدی، این بچه بعد از مراجع بزرگ شیعه شد، خود ایشان در احوالاتش نقل می کند، می گوید من چهارده پانزده ساله بودم پدرم که در مقام رفیع مرجعیت بود به من سفارش کرد پسر من! من بسیار مشتاق هستم که تو بروی نجف، درس «آخوند» چقدر اینها فوق العاده بودند، درس تفسیر قرآن؛ آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی را شرکت کنی، می گوید من آدمم نجف، به احترام پدرم یک درس خصوصی برایم گذاشت، گفت صبحها مثلا ساعت هشت بیا من تک و تنها برایت تفسیر قرآن می گویم، ایشان می فرمایند من یک روز بعد از نماز صبح حالا چرتم برد احتیاج به غسل پیدا کردم باید می رفتم حمام غسل می کردم، دیدم وقت زیاد نیست گفتم می روم منزل آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی یک ساعت است دیگر، درس تفسیرش را می گوید بعد می آیم می روم در بازار نجف، حمام، گفت رفتم در زدم آمد در را باز کرد خیلی محترمانه مثل هر روز، گفت بفرمایید، آدمم در اتاقی که درس می داد نشستیم یک ده دقیقه گذشت دیدم سرش پایین است، ده دقیقه دیگر گذشت سرش پایین است، نیم ساعت گذشت سرش پایین است برای خودش دارد ذکر می گوید عرض کردم امروز بنای درس ندارید؟ فرمودند نخیر، چرا؟ فرمود برو خودت را پاک کن بعد بیا سراغ قرآن، اینجوری تو قرآنی حالت نمی شود، فکر می کنی امروز هم مثل روزهای دیگر قرآن حالت می شود.

حافظ چقدر زیبا می گوید:

غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز



سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

پاک شو، این یک راه، اهل الله شدن است، یک راه، که من باطنم را وضو بدهم، که تمام چرک‌های دلم، حسد، کبر، ریا، غرور و بخل تمیز بشود، چشمم را از حرام‌ها وضو بدهم که پاک بشود، آن وقت رابطه برقرار کردن با قرآن خیلی خوب می‌شود؛ یعنی راه آدم به سوی قرآن و حقایق قرآن واقعا باز می‌شود. واقعا باز می‌شود.



جلسه نهم

نیاز به شهود در قیامت برای

حسینی بودن

به نظر می‌رسید در این پنج سال گذشته که سخن، درباره مرگ، عالم برزخ و قیامت، اشاراتی داشت می‌توانستم وارد بحث بسیار مهم احتضار بشوم که انسانی که در حال از دنیا رفتن است چه وضعی دارد چه موقعیتی دارد.

در این زمینه آیات و روایاتی هم آماده کرده بودم ولی بحث به این نقطه نرسید حتی روایتی که در شش قسمت از رسول خدا ﷺ نقل شد فقط قسمت اولش در سه روز توضیح مختصری داده شد. اگر توفیق خداوند، رفیق راه بشود برایمان عمری مقرر شده باشد که هنوز در دنیا بمانیم، در جلسات آینده رأساً وارد بحث احتضار می‌شوم بعد عالم برزخ را از قرآن و روایات برایتان بررسی می‌کنم، بحث قیامت هم که خیلی بحث مفصلی است فقط نزدیک به هزار آیه در قرآن اوضاع قیامت را مطرح می‌کند.

بیش از هزار صفحه روایت، به دنبال آن آیات، قیامت را توضیح می‌دهد. نمی‌دانیم کی است؛ امروز است، فرداست، یک سال دیگر است؟

شاهد و شهادت یعنی چه؟

آنچه که امروز آماده کردم برایتان عرض بکنم یک مطالبی است درباره خودمان خطاب به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام؛ این مطالب هم بخشی از زیارت وارث است که با این جمله شروع می‌شود «اشهد الله و ملائکته» تا آخر جملات. ما زیاد کلمه شهادت را

۱. دعای وارث.



شنیدیم، شهادت؛ یعنی حضوراً یک سلسله مسائل دیده شده را که صددرصد برایمان یقینی است بیان بکنیم. یا در خانواده‌مان، یا در دادگاه که این شهادت برای حل اختلاف و باز شدن گره مشکل کمک بدهد.

اسلام در کل فقه یک کتاب جداگانه دارد به نام کتاب «شهادت» شرائط آن که می‌خواهد برود در دادگاه شهادت بدهد و اقرار بکند این شرائط، شرائط ویژه‌ای است و اسلام شهادت روی شهادت را اصلاً قبول ندارد؛ یعنی یکی بیاید برای من مطلبی را شهادت بدهد من بشوم نفر دوم بروم در دادگاه شهادت بدهم این شهادت بر شهادت بی‌ارزش است و باطل است. شاهد خودش باید در جریانی که اتفاق افتاده حضور داشته باشد، دیده باشد، دعوا را دیده باشد که کی شروع کرد، کی زد یا وصیت میت را حضور داشته باشد که میت برای ثلثش یا اصل مالش چه نظری داشته باید این شاهد، حضور داشته باشد - من دقیقترین مسائل الهی را می‌خواهم بگویم هم باید این را نگاه بکنم و هم کتابهایی که در این زمینه مطالعه کردم من هم بنده هستم خدانایستم که هواسم در دو میلیون جا متمرکز باشد یک جا فقط می‌توانم متمرکز باشم - آن چیزی را که دیده می‌آید در دادگاه عین حقیقت را باید شهادت بدهد بی‌کم و زیاد، برای قاضی هم که شهادت ثابت شد براساس شهادت، حکم می‌دهد. آیات قرآن بیشتر متمرکز در شاهد عادل است؛ مثلاً صیغه طلاق را که می‌خواهند جاری بکنند در جاری شدن صیغه حتماً دو شاهد عادل باید حضور داشته باشند نمی‌شود صیغه طلاق جاری شود بعد محضری برود دو تا شاهد عادل پیدا بکند بگوید تو یقین بدان که من این زن را طلاق دادم این باطل است.

وجوب شرعی شهادت دادن

شهادت، برای کسی که مکلف است واجب شرعی است کسی حق ندارد حضورش را در یک جریانی یا دعوا یا ملک یا پول یا وصیت، پنهان بکند و بگوید من خبری ندارم نمی‌دانم. حدود بیست تا گناه است که در متن قرآن کریم به مرتکبش وعده قطعی عذاب داده شده یکی همین کتمان شهادت است. الان گره و مشکل با شهادت دادن من باز و حل می‌شود، دین ادا می‌شود، وصیت عمل می‌شود، من را بخواهند حالا یا در دادگاه یا در جمع خانواده، بگویند آقا شما می‌دانی بگو، می‌گویم من نمی‌دانم، خبر ندارم. قرآن می‌گوید این مارک جهنم رفتن



بهش خورد. چشم از تکلیف پوشیدن، چشم از مسئولیت بستن به این سادگی نیست، مردم در آتش اختلاف مالی و خانوادگی بمانند و بسوزند که من دلم نمی‌خواسته بروم شهادت بدهم.

شرایط شهادت دادن

اما وقتی هم که می‌خواهم شهادت بدهم دقیق باید شهادت بدهم، اینجا قرآن مجید می‌فرماید اگر حاضر برای شهادت شدید صددرصد یقین دارید که این شهادت برحق تو که واجب هم بوده شهادت بدهی به ضرر پدرت است، ملک دو هزار متری پدرت در محمودیه شمیران از دستش می‌رود؛ چون با دوز و کلک به نام خودش کرده بود و تو می‌دانی اگر شهادت بدهی یک بیست میلیارد علی الحساب از جیب پدرت می‌رود قرآن می‌گوید واجب است بر ضد پدرت شهادت بدهی یا اگر شهادت بر ضد مادر بود، واجب است بر ضد مادر شهادت بدهی یا اگر شهادت به ضرر دایی عمو، عمه، خاله، پدربزرگ، مادربزرگ بود واجب است شهادت بدهی.

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ﴾ شما واجب است برپا کننده عدالت باشید، یک بعد عدالت این است که در سایه عدالت مشکل حل بشود حالا حل این مشکل به ضرر پدرت است، شهادت بده، به ضرر مادر است، به ضرر قوم و خویش‌هایت است شهادت بده، کتمان شهادت، حرام، عکس شهادت دادن حرام‌تر؛ یعنی اگر به نفع پدرت یا به نفع مادر یا اقوام شهادت بدهی در حالی که نباید شهادت می‌دادی، قیامت دستتان را در دست هم می‌گذارند با هم جهنم می‌برند، دین شوخی بردار نیست، قوانین دین شوخی بردار نیست پس شاهد؛ یعنی حاضر، آنی که در متن جریان قرار داشته و کاملاً هم می‌فهمد در این جریان حق با کیست می‌فهمد حق با این غریبه است نه با پدرش، نه با مادرش، نه با قوم و خویش این معنی شاهد است.

شهادت؛ یعنی گفتار این شاهد که بله من در این جریان حضور داشتم این می‌شود شاهد، مطلب هم از این قرار بوده این می‌شود شهادت. بنابراین بحث شهادت فقهی یک بحث مفصلی است که اگر یک وقت کسی بنا بود برود در دادگاه شهادت بدهد به یک عالم باسواد واجد شرائط مراجعه کند و بگوید من را دادگاه برای شهادت دادن خواستند چی کار بکنم تا

راهنمایی فقهی بشود که قیامت خودش را خراب نکند کتمان شهادت، حرام، ناحق شهادت دادن حرام‌تر، شهادت دادن اگر لازم باشد واجب، شهادت هم باید برحق باشد.

نیاز به شاهد برای گواهی دادن به حسینی بودن

این مقدمه را من گفتم که معنی شاهد را بدانید شاهد؛ یعنی حاضر، حاضر در جریان. این در ذهن مبارکتان معلوم شد، حالا ما درباره حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در به در دنبال شاهد می‌گردیم که بیاید - این را خیلی دقت بفرمایید - حسینی بودن ما را شهادت بدهد. دیگر من مسئله شاهد و شهادت را تکرار نکنم حدود بیست دقیقه توضیح داده شد. خودم برای نجات خودم دنبال شاهد می‌گردم که نهایتاً در دادگاه قیامت شهادت بدهد که من وضعم در رابطه با حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در دنیا که بودم چه وضعی بوده؟ خیلی جالب است که این مسائل فقط و فقط درباره سید الشهداء علیه السلام طرح شده؛ مثلاً درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله نه، ما دنبال شاهد نمی‌گردیم خود پیغمبر، شاهد هست، یا شاهدان دیگر، ما در قیامت یک تعداد شاهد داریم که دعوتشان نمی‌کنیم که بیایند نسبت به ما شهادت بدهند، ما دعوت بکنیم، دعوت نکنیم خوشمان بیاید، خوشمان نیاید، برایمان مشکل‌ساز باشد، نباشد آنها شهادت می‌دهند، در قرآن هم با کلمه شهادت آمده است **«شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ»** این یک آیه.

شاهدان قیامت

ببینید کلمه شهادت هم در آیه است. قیامت، مجرمین، گنهکاران حرفه‌ای، کامل منکر پرونده‌شان می‌شوند، به خدا می‌گویند این پرونده برای ما نیست، علیه ما تنظیم شده ما این کاره نبودیم، آن وقت خدا به شاهدان می‌گوید شهادت بدهید، **«شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ»** گوششان بر ضدشان شهادت حق می‌دهد، چشمشان شهادت حق می‌دهد، پوستشان شهادت حق می‌دهد، **«وَقَالُوا لَوْلَا دِهِمُ»** به پوستشان می‌گویند نازک بدن تو دیگر چرا؟ چشم و گوش که ما را محکوم کردند تو برای چی علیه ما شهادت داری؟ پوست می‌گوید کار خودم نبود من در

۱. فصلت: ۲۰.

۲. فصلت: ۲۱ **«وَقَالُوا لَوْلَا دِهِمُ لَشَهِدْنَا عَلَيْنَا قَالُوا أَنْظِقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»**



دنیا هشتاد سال با تو بودم یک کلمه با تو حرف زدم؟ «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» آن خدایی که هر چیزی را حتی جماد را به زبان می آورد که آن حرف بزند یا اقرار بکند، من را به زبان آورد که بگویم تو با این پوست بدنت چقدر لذت حرام بردی، کار من نبود. خیلی شاهدها را واقعا آدم دلش نمی خواهد ببیند، دلش نمی خواهد صدایشان را بشنود؛ ولی به دل بخواه من نیست که «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ قِيَامَتِ دَعْوَاهُمْ وَنَكَلُّهُمْ بَدَنَهُمْ وَالْأَيْدِيَهُمْ وَأَشْهَادَهُمْ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ یک شاهد دادگاه قیامت دست است، یک شاهد دادگاه پا است، یک شاهد دادگاه خود پرونده است، یک شاهد زمین است «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»^۲ فوق همه اینها هم خداست آن هم شهادت می دهد.

خیلی قیامت عجیب است، خیلی از مردم، غافل از این حرف ها هستند با دستشان با چه لذتی چلوکباب می خورند، با لبشان چطور خوشمزگی ها را لمس می کنند، با چشمشان هر چی می خواهند می بینند، با گوششان هر چی می خواهند می شنوند با پیشان هر جا دلشان می خواهد بروند می روند؛ ولی غافلند که این قدم، قیامت به خدا می گوید صاحب من، دوپست تا عروسی رفته زن و مرد هم قاطی بودند و بز و برقص، غافلند این شهادت ها قطعی است. پوست، گوش، چشم، پا، دست، پرونده، خدا شاهد هستند «كُنْتُ أَتَى الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ»^۳ ما فوق همه شاهدان که همشان پیش ما حضور داشتند، مافوق همه شاهدان تو هستی. تو هم که همه جا حضور داشتی در خلوت من، با من بودی در آشکار من، با من بودی، سفرهایی که دور از زن و بچه ام خارج رفتم چه افراط کاری علیه ات انجام دادم با من بودی. اینها شاهد هستند، آنها خودشان شهادت می دهند.

ادامه نیاز به شاهد برای گواهی دادن به حسینی بودن

ولی اینجا در رابطه با ابی عبدالله علیه السلام ما در به در دنبال شاهد هستیم با التماس، با گریه که از شما می خواهیم به نفع ما شهادت بدهید که ما در دنیا که بودیم حسینی زندگی کردیم،

۱. یس: ۶۵

۲. زلزله: ۴

۳. مائده: ۱۱۷

رباخور نبودیم، زناکار نبودیم، عوضی نبودیم، عرقخور نبودیم، چاقوکش نبودیم، مال مردم را نخوردیم دخترمان را بی حجاب نکردیم، تشویق به گناه نکردیم بیایید شهادت بدهید.

گریه، علت جزئیة نجات در قیامت

گریه تنها که علت تامه برای نجات نیست، شما فردا مشرف می شوید قم، پیش هر کدام از این مراجع تقلید یا تهران پیش رهبری بروید، بگویید آقا! نجات در قیامت علت تامه اش گریه است؟ نه علت تامه اش سینه زدن است؟ نه، علت تامه اش زنجیر زدن است؟ نه، علت تامه اش این است که من مثلاً روز عاشورا چهل میلیون چلوکباب برگ بپزم بدهم به عزاداران؟ نه، تمام اینها علت جزئیة است، علت های جزئیة باید کنار هم جمع بشوند؛ نماز یک علت است کل علت نیست، روزه یک علت است، خمس دادن که واجب است یک علت است، حج واجب یک علت است، تمام این علت ها؛ یعنی عمل به این مسائل با گریه باید جمع بشود که مجموعه اش بشود علت تامه و ما را نجات بدهد اگر ما تکیه بکنیم به یک علت جزئیة، بگوییم من نماز نمی خوانم، روزه نمی گیرم، حج هم نمی روم، خمس هم نمی دهم، کار بد هم می کنم اما یک گریه ای برای ابی عبدالله علیه السلام می کنم که دل سنگ بسوزد با این علت من اهل نجات هستم؟ ابداء، گریه که کل اسلام نیست بخشی از اسلام است، نه کل اسلام، آن هم بخش مستحبش است نه بخش واجب. این را هم خیلی ها نمی دانند در کله شان رفته که گریه علت تامه است، نه علت تامه نیست.

حالا من خودم در به در دنبال شاهد می گردم که در دادگاه قیامت بیایند شهادت به حق بدهند که من در دنیا حسینی زیستم،

زیارت وارث و شاهدان بندگان نسبت به حسین علیه السلام

حالا متن را بخوانیم «أشهد الله» من دارم در به در دنبال شاهد می گردم، دارم به حضرت سید الشهداء علیه السلام می گویم خدا را به شهادت می طلبم «اشهد» اینجا متکلم وحده است اشهد؛ یعنی من خدا را به شهادت می طلبم یک، کم است این شاهد، و ملائکته و تمام فرشتگان الهی را به شهادت می طلبم چه دادگاه زیبایی است که شاهدش خداست و همه ملائکه، انبیاء و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را هم به شهادت می طلبم؛ چون خودت از من خبر



داری، ملائکهات از من خبر دارند، انبیاء از من در قیامت خبردار می‌شوند «اشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله» اینها را می‌خواهم که شهادت بدهند، آنها که شهادت دروغ نمی‌دهند، من هم که نمی‌توانم سر این شاهدها را کلاه بگذارم، خیلی جالب است خدا را به شهادت می‌طلبم، ملائکه را به شهادت می‌طلبم، انبیاء را به شهادت می‌طلبم، رسولان را به شهادت می‌طلبم، که برای من شهادت بدهند به چی؟ به چند تا جریان، یک انی بکم مومن، که من شما را صددرصد قبول داشتم، باورتان داشتم، باور داشتم که ابی عبدالله علیه السلام امام واجب الاطاعه است، باور داشتم که ابی عبدالله علیه السلام معصوم است، باور داشتم که ابی عبدالله علیه السلام سرمشق زندگی است، باور داشتم که حضرت حسین علیه السلام کشتی نجات است «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة» اینها را من باور داشتم انی بکم مومن و بایابکم موفق، من باور داشتم برگشت شما را به پروردگار، «انا لله و انا الیه راجعون» این را باور داشتم. شما شهادت بدهید من هم باورم را ثابت می‌کنم من هم قیامت می‌گویم به این دلیل، من باور داشتم به «شرایع دینی». پرونده‌ام را ببینید که من به قوانین الهی عمل کردم، پرونده‌ام را ببینید، بشرایع دینی و خواتیم عملی، تمام دوره عمل عمر من خاتمه به خیر بوده، من درست عمل کردم، من عمل نکردم سر مردم را کلاه بگذارم، من عمل نکردم جیب مردم را خالی کنم، من عمل نکردم که به من اطمینان پیدا کنند دویست میلیون جنس بخرم درجا بفروشم پولش را بردارم بروم آنور آب خواتیم عمل من را ببینید، ببینید.

«و قلبی لقلبکم» دل من حسین جان با شما صاف است، صاف. من نه تو را برای دنیای خودم خواستم نه برای پول خواستم، نه برای صندلی خواستم، نه برای شهرت خواستم، من یک دل یک دله با تو داشتم، توقعم این بود که در کنار تو رشد معنوی پیدا بکنم خود حضرت ابی عبدالله علیه السلام که در زیارت امروزش؛ اربعین است «بذل مهجته فیک» یعنی می‌گوید ابی عبدالله جانش را در راه تو انفاق نکرد «فی سیلک» اصلا پای انفاق در کار نبود جانش را در روز

۱. آنچه در متون دست اول آمده دو تعبیر است با این متن «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ» عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۹ - ۶۴ و «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مَصْبَاحٌ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ» کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۶۴ - ۲۶۹.

سفر به ابدیت از آغاز تا قیامت

عاشورا صدقه هم نداد. حسین علیه السلام نه جانش را انفاق کرد، نه صدقه داد، نه هزینه کرد، نه بخشید، نه. بذل مهجته جانش را، آن هم نه فی سیلک نه، جاده را ابی عبدالله علیه السلام بلند کرد جاده که فاصله است، یک مبدأ است و یک منتهی، می‌گوییم می‌روم تا برسم، بذل مهجته فیک، جانش را به شخص خودت بذل کرد، نه فی سیلک. بذل یعنی چی؟

معنای بذل

من که به خدا قسم اصلاً برایم قابل درک نیست می‌توانم لغت معنی کنم، درک نمی‌کنم. بذل؛ یعنی در کربلا هر چی تقدیم محضر تو کرد که آخریش جان خودش بود آن هفتاد و دو تا، شیرخواره، برادر، برادرزاده‌ها، اقوام و اصحاب هر چی را تقدیم تو کرد ذره‌ای توقع پاداش در دلش از تو نداشت. کی می‌تواند بفهمد؟ کی می‌تواند بفهمد؟

خاقانیا به سائل اگر یک درم دهی خواهی جزای آن دو بهشت از خدای خویش

بذل مهجته اصلاً توقع پاداش نداشت فقط می‌گفت محبوبم می‌خواهد این موجودی من است همین، اصلاً پرونده را تمام کرد، محبوبم می‌خواهد این موجودی من است. حالا محبوب می‌خواهد چی کار کند؟ آن هم ما نمی‌فهمیم ما چه می‌فهمیم محبوبش با او می‌خواهد چه کار کند.

«و قلبی لقلبکم سلم و امری» تمام کارهای من، امری؛ یعنی همه کارهای من، این یاء؛ یاء متکلم است؛ یعنی همه کارهای من «لامرکم متبع» هماهنگ با کارهای شماست، چه کسانی را دنبالشان دودیدیم شهادت بدهند که «انی بکم مومن، بایابکم موقن بشرایع دینی و خواتیم عملی و قلبی لقلبکم سلم و امری لامرکم متبع»، ما دنبال شاهد می‌گردیم، اشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله، خدایا بیا شهادت بده در دادگاه قیامت که من با ابی عبدالله علیه السلام اینگونه بودم، ملائکه! شهادت بدهید، انبیا! شهادت بدهید این هم فقط ویژه ابی عبدالله علیه السلام است این شهادت‌خواهی من ویژه ابی عبدالله علیه السلام است، من در به در دنبال شاهد می‌گردم که بیابند شهادت بدهند من حسینی بودم یزیدی نبودم، مسیحی مسلک نبودم، زندگی‌ام زندگی یهود نبوده، من دنبال شاهد هستم.

